يا ايها الذين آمنوا كونوا قوامين بالقسط شهداء لله

قیامِ حق

احمد شاه
Vahdat Yar

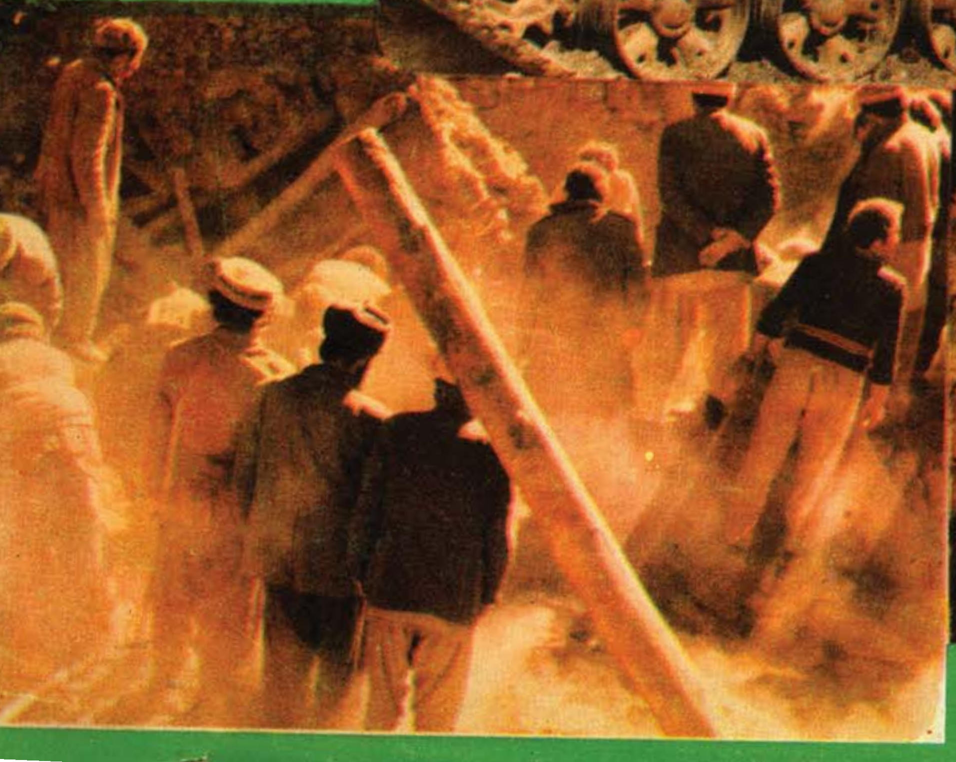

فرمان خدا جل جلاله

بسم الله الرحمن الرحيم

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ ۖ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ ۗ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ ۝ إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ ، وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا ۗ كَذَٰلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ ۖ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ -

البقرة / ۱۶۵ - ۱۶۷

ترجمه :

برخی از مردم نادان غیر خدا «چون بتان و مدعیان باطل» را هما نند خدا گیرند و چنانچه خدا را با یست دوست داشت به آن بتان دوستی و رزند لیکن آنها که اهل ایمانند کمال محبت و دوستی را فقط بخدا مخصوص دارند و اگر فرقهٔ مشرکان ستمکار بدانند وقتی که عذاب خدا را مشاهده کنند که قدرت و توانائی خاص خداست (از شرک خود سخت پشیمان شوند) و عذاب خدا مشرکان را بسیار سخت است .

هنگامی که بیزاری جویند رؤسا و پیشوایان باطل از پیروان خود و عذاب خدا را مشاهده کنند و هر گونه وسیله و اسباب از آنها قطع شده و هیچ روابط بجا نماند ـ آنگاه پیروان آن پیشوایان باطل از روی پشیمانی و حسرت گویند ـ کاش دیگر بار بدنیا باز می گشتیم و از اطاعت اینان بیزاری می جستیم چنانکه اینها گرهی از کار ما نگشوده و از ما بیزاری جستند ـ این گونه خدا کردار زشت جا ـ هلانهٔ آنها را مایهٔ حسرت و پشیمانی آنان کند ، و آنها را از عذاب آتش جهنم نجات نباشد .

بقره ۱۳۰ - ۱۶۷

سال اول ـ شماره هشتم حمل و ثور ۱۳۶۲

احمد شاه ((اوریا)) وحدت یار
Ahmad Shah Vahdat Yas

شعار ما

رضای خداوند هدف ماست.

حضرت محمدؐ رهبر ماست.

قرآن شریف قانون ماست.

جهاد در راهِ خداوند راهِ ماست.

شهادت در راه خداوند از اهداف بزرگ است.

آزادیٔ عزت ماست.

حجابِ شرعی عفت ماست.

درین شماره میخوانید

مضمون	صفحه
سرمقاله	٤
پرګه شرف وفضیلت	١٣
دین او سیاست	١٦
از اتحاد اسلامی مجاهدین ...	١٨
همسنگران پیامبر ...	٢٦
پس پسکی	٣٦
فتوحاتِ اسلامی در قارهٔ اروپا	٣٧
ای مجاهده !	٤٢
از دکان تا سازمان	٤٤
دجهاد پنځم پسرلی	
صفحاتی از جهادِ خواهران مسلمان	٥١
دافغانستان مسلمان ملّت ...	٥٥
مارکسیزم و تحلیل ...	٥٧
دزړه دیوی ...	٦٠
دافغانستان نوی نسل ...	٦١
تداوم خاصیت ذاتی ...	٦٤
زمونږ ولس ...	٦٩
دثوراوومه ...	٧١
دښاته سلام	٧٣
حماسه قیام	٧٤
چکامه های انقلابی	

«وثیق»

بسم الله الرحمن الرحیم

بیائید :
سال نو را با صمیمیت اخوت و وحدت آغاز کنیم :

دانشمندان و علمای رو شنضمیر و با احساس !
روشنفکران آگاه از درد و رنج بیکران مردم !
نویسندگان متعهد و مسئول !
کارمندان دفتر ها و گردانندگان چرخ عظیم انقلاب !
دولتمردان و مدعیان زعامت و قیادت جهاد اسلامی کشور !
پاسداران جان برکف و نستوه مجاهدین ایثار گر و پیکار جو !
همسنگران ، همر زمان و همسفران که در رابطه با انقلاب خونین کشور و در رابطه با درد مندیهای مردم بلا دیدهٔ مصیبت رسیده میهن خویش ! احساس خودی و درد مندی مینمائید !
و ای همه انسانهای هدفمند و مؤمن !

درین مقطع حساس زمان و درین برههٔ پر اضطراب تاریخ ، که کشور بخون خفتهٔ ما و توده های عظیم و ملیونی رنجور و جفا دیدهٔ این مرز و بوم ، از یکسو مورد تجاوز بیر حمانهٔ جنایتکاران سفاک و خدا نشناس روزگار قرار گرفته و حصار دین و عقیده و شرف و ناموس ایشان در معرض سقوط و اضمحلال و متلاشی شدن است و از جانب دیگر سرطان مدهش و خطرناک نفاق و اختلاف ، قامت رسای انقلاب و ملت مارا چنان خمیده ساخته است که باوجود همه قربانی های بیدریغ و فدا کاری ها و ایثار و شهامت و خود گذری های بیحد و حصر ـ سرنوشت آیندهٔ این انقلاب شکو همند و عظیم و حیات و بقای این ملت مجاهد و بپا خاسته ، مورد سؤال و اندیشه است !

به شهادت تاریخ و سر گذشت ملل و اقوامی که در امتداد تاریخ زندگی خویش دستخوش هوی و هوس خود کامه گان قرار گرفته اند و مرض بنیان کن نفاق و اختلاف ، در ژر فای حیات فردی و اجتماعی شان ریشه دوانده و حالت ثبات و

استقرار را از دست داده اند ، در فرجام ـ در بستر مرگ و نابودی بخواب ذلت آور زبونی و نکبت فرو رفته اند .

قرآن کریم در موارد متعدد از سر گذشت شوم و ذلت بار آن ملت ها و اقوامی که زمام اراده و اختیار شانرا بدست هواجس نفسانی سپرده و نفاق و اختلاف را بهر عنوانی که بوده است موجه جلوه داده و با سقوط در مرداب خسران آور نفاق و اختلاف ، شیرازهٔ وحدت و یکپارچگی را که رمز دوام و بقای هر جامعه و ملتی است ، از دست دادند و چنان در لجنزار شهوت و دنیا گرائی غرق گشتند که ارادهٔ هر گونه تعقل و تفکر را از دست دادند و دیوانه وار ـ حقایق روشن و آشکار و آیات بینات خداوندی را که برای هدایت و نجات شان آمده بود به باد سخریه و استهزاء گرفتند و از تسلیم و انقیاد در برابر فرامین و دساتیر خداوندی سر پیچی نمودند و از پذیرش هر حقیقتی اعراض کردند وحتی برای لحظهٔ کوتاهی از مرکب جهل ونابخردی پائین نیا مدند که سر انجام همچنان سواره و شتابان در سراشیب نابودی و هلاکت و خسران ابدی قرار گرفتند و در کام هیولای رسوائی و شرمساری فرو رفتند :

«اَلَمْ يَرَوْا كَمْ اَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِّنْ قَرْنٍ مَّكَّنَّاهُمْ فِى الْاَرْضِ مَالَمْ نُمَكِّنْ لَّكُمْ وَاَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَاراً وَّجَعَلْنَا الْاَنْهَارَ تَجْرِىْ مِنْ تَحْتِهِمْ فَاَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَاَنْشَاْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِيْنَ» . (الانعام ٦)

ترجمه : آیا ندیدند پیش از ایشان چه بسیار گروهی را هلاک نمودیم و حال آنکه در زمین بآنها قدرت و تمکینی داده بودیم که شمارا نداده ایم و از آسمان بر آنها باران رحمت ظاهر (و رحمت باطن که کتب و علوم آسمانی است) پیوسته فرستادیم و نهرها در زمین بر آنان جاری ساختیم پس (با آنکه با نواع نعمت های ظاهر و باطن بهره مند شدند چون نافرمانی کردند) آنها را هلاک نمودیم و گروهی دیگر را بعد از آنها بر انگیختیم ـ

«فَكَاَيِّنْ مِّنْ قَرْيَةٍ اَهْلَكْنَاهَا وَهِىَ ظَالِمَةٌ فَهِىَ خَاوِيَةٌ عَلٰى عُرُوْشِهَا وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَّقَصْرٍ مَّشِيْدٍ» . (الحج ٤٥)

ترجمه : چه شهر و دیاری که ما اهلش را در آنحال که بظلم وستم مشغول بودند بخاک هلاک نشاندیم و اینک آن شهر ها از بنیاد ویران است و چه چاه و قنا تهای آب که معطل بماند و چه قصر های عالی بیصا حب گشت ـ

«اَوَلَمْ يَسِيْرُوْا فِى الْاَرْضِ فَيَنْظُرُوْا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ ط كَانُوْا اَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَّاَثَارُوا الْاَرْضَ وَعَمَرُوْهَا اَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوْهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ ، فَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلٰكِنْ كَانُوْا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ» .

(الروم ٩)

ترجمه : آیا در زمین سیر نکردند تا عاقبت کار پشینیا نشان را ببینند که از اینها بسیار تواناتر بودند و بیش از ینها در زمین کشتزار و کاخ و عمارت

برا فراشتند و رسولان خدا با آیات و معجزات برای هدایت آنان آمدند (چون نپذیر فتند همه بکیفر کفر هلاک شدند) و خدا دربارهٔ آنها هیچ ستم نکرد بلکه آنها خود در حق خویش ستم کردند.

«اَوَلَمْ یَسِیرُوا فِی الْاَرْضِ فَیَنْظُرُوا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الَّذِیْنَ کَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ، کَانُوا هُمْ اَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَآثَاراً فِی الْاَرْضِ فَاَخَذَهُمُ اللّٰهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا کَانَ لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ مِن وَاقٍ». (المومن ۲۱)

ترجمه: آیا مردم در روی زمین سیر و سفر نکردند تا عاقبت کار پیشینیانشانرا به بینند که آنها با آنکه بسیار از اینان قوی تر و آثار و جودی شان در روی زمین بیشتر بود سر انجام، خدا بکیفر گناها نشان بگرفت (و همه را هلاک ساخت) و از قهر و انتقام خدا هیچکس نگهدار شان نبود.

و ده ها آیات دیگر که در قرآن کریم موجود است که ذکر آیات فوق الذکر را برای وضاحت مطلب کافی می دانم.

آری چنین است سر نوشت آنانیکه گمراهی وبی بند و باری ولا قیدی را بر هدایت و صراط المستقیم اسلام ترجیح میدهند و خود کامه و بی مهار زندگی بسر میبرند و جز رسیدن و بدست آوردن مطامع کثیف و پست مادی و جز اشباع غرائز منحط و پلید شهوانی ـ مسلکی و هدفی ندا رند و برای رسیدن به متاع پست مادی و بدست آوردن قدرت و چوکی! و ریاست! هیچ قیدی و معیاری و ارزش اسلامی و انسانی را نمیپذیرند ـ جهانی را به آشوب می کشند و در زمین به فتنه و فساد دست می یازند و از پخش و نشر حق جلوگیری و ممانعت بعمل می ـ آرند و حتی برای تحقق امیال شوم خویش هزاران انسان بی گناه را بخاک و خون می نشانند مردم را بجان هم می اندازند و اختلاف و تفرقه ایجاد می کنند تا خود بر اریکهٔ مراد تکیه زنند و بر سر لاشه های مليونها بیگناه عربدهٔ مستی سردهند و بساط عشرت بگسترند.

خداوند بزرگ ـ ماجرا ها و سرگذشت آنانیرا که در توالی قرون و اعصار، بر پهنهٔ گیتی و در برهه های مختلف زمان ـ مرتکب چنین لا قیدی ها ولا ـ ابالگیری ها و اوباشی‌ها و مظالم و ستمگری ها شده اند و از سرنوشت شوم آنها که در نتیجه این بیباکی ها بدان دچار گر دیده اند ما را بر حذر میدارد و با ندای رسای: «فاعتبروا یا اولی الابصار»! «فاعتبروا یا اولی الالباب»! مارا به انتباه فرا میخواند.

تاریخ را ورق بزنید و ببینید که سر نوشت مسلمانان اندلس در نتیجه غفلت و انحراف و نافرمانی از فرامین و دساتیر و الای اسلام بکجا ها کشید و ملتی که قرن ها برهسپانیای امروز و اندلس دیروز حکومت میکردند و در اوج عظمت و شکوهمندی و تمدن و اعتلاء میزیستند و در جهان اسلام از مقام و احترام خاصی بر خور دار بودند ـ و خواهید دید که این ملت با چنین یک عظمت و

مفاسی و با چنان کارنامهٔ های درخشان چسان و چگونه در کام هیولای سیاه استعمار غرب فرورفت که امروز نه تنها نام و نشانی از اسلام در آن سرزمین بمشاهده نمیرسد بلکه یاد آن عظمت و شکوه و خاطرهٔ آن سر بلندی و اعتلاء را نیز از حافظهٔ نسل های بعدی زیرکانه و با تردستی محو و نابود ساختند.

اگر نمیتوانیم سر نوشت اندلس را و آن مصیبت عظیمی را که بر پیکرهٔ ملت اندلس وارد آمد بخاطر بسپاریم ولا اقل لحظهٔ ای بیاد آن فرزندان عزیز اسلام که مظلومانه در زیر ضربات خونین صلیبی های خونخوار جان دادند سوگوار باشیم بیائید به سراغ ملت بخارا برویم.

ملتی که طبل اضمحلال و شکست و اسارتش در بیخ گوش شما و در برابر چشمان تان نواخته شد. آیا سر گذشت و ماجرای تلخ و جانکاه مسلمانان این سر زمین را از یاد برده اید؟

آیا همین ملت با گذشته و سوابق درخشان اسلامی اش در قید و بند اسارت روس ها واقع نشدند؟ آیا این ملت با آن کارنامه ها و با آنهمه ایثار و مجاهداتش و نبرد ها و قربانی های بیدریغش در کام اژدهای سرخ کمونیزم سقوط نکرد؟

آیا دین و عقیده و شرف و اصالت انسانی و تاریخی و اسلامی این ملت بدست همین جنا تیکاران مسخ و نابود نگردید؟

آیا: نیرنگ ها و پرنگ ها و دسائس و توطئه های دشمن آنها را از پاانداخت و تا امروز ناموس و شرف و عزت ملیونها مسلمان درین سرزمین اسلامی، بازیچهٔ هو سرانان کمونیزم قرار نگرفته است؟

آیا: آن نغمه ها و زمزمه ها و نواهای روحبخش قرآن و کلبانک دلنواز «الله اکبر» که هر صبح و شام در فضای این سرزمین اسلامی و مهد پرورش و تربیتگاه علمای بزرگ و کانون معرفت و فرهنگ اسلامی می پیچید و گوش ملیون ها انسان خدا پرست را نوازش می داد و نهاد نا آرام شان را، آرامش و سکون می بخشید، وسیلهٔ همین خدا نشناسان تیره دل و سفاک (کمونیست های لعنتی) خاموش و خفه نگشت؟

و آیا هزاران انسان، آواره و در بدر و پیخا نمان این مرزوبوم تا امروز در اطراف و اکناف جهان خسته و افسرده بشر نمی برند؟

و آیا هزاران هزار انسان با شهامت و مجاهد دیگر در راه دفاع از دین و عقیده شان تاپای جان نرز میدند؟

تاریخ گواه است ذره ذره از آب و خاک این مرز و بوم شاهد است و حتی پیر مردان و بزرگسالان ما هنوز از صحنه های خونین و ایثار گری های پاکبازان و مجاهدات پیگیر فرزندان دلیر این خطهٔ اسلامی گذارشات و حکایت های عینی دارند.

پس چرا این ملت با آنهمهمقاومت ها و مجاهدات و ایثار گریهایش بارای

پایداری و ثبات را از دست داد و در برابر تجاوز و حملات دشمن بزانو در آمد واین لکهٔ ننگ وذلت جبران ناپذیر را بر جبین تاریخ زندگی خویش بیادگار گذاشت؟

ملت فلسطین را که آواره و بی خانمان ، سر گردان و حیرت زده ، از یک کشور عربی به کشور دیگر با ضرب تازیانه و شلاق و گاهی باحیل و دسائس دیگر رانده میشود و باوجود قربانی های بیدریغش و باوجود کثرت تعدادش در برابر یک اقلیت کوچک (اسرائیل) بزانو در آمده ست و تا هنوزکه هنوز است، همچنان آواره و بی سر نوشت و یا اسفنا کترین وضعی حیات بسر می برد ، در نظر نمی گیرید ؟

آیا : گاهی ازخود پرسیده اید که چرا اینهمه توده های عظیم از زن و مرد ، در زیر تانک های اسرائیل جان سپردند و درمیان آتش بمب و باروت سوختند و خاکستر گشتند و فغان و ناله های جانکاه اطفال و زنان هنوز بر فضای لبنان می پیچید ولی کسی نیست که برای این مصیبت عظیم و الم بر انگیز لحظ ای غمگین شود و یا قطره اشکی بیاد قربانیان این حادثهٔ درد ناک از دیده فروچکد ؟

آیا : گاهی و لحظه ای با خود اندیشیده اید که چرا اینهمه انسانهای تهیدست و فقیر ـ پراگنده و بی سر نوشت ـ درمیان توفانهای حیرت و ابهام دست و پامیزنند وره به ساحل نجات و رهائی ازین بن بست هولناک نمی برند ؟ عوامل اینهمه ناکامی ها و شکست ها و افتضاحات در کجاست ؟

بدون تردید باید گفت عامل عمدهٔ اینهمه پریشان روز گاری ها و انحطاط و شکست را در اختلاف و تفرقه و نفاق و خود کامگی های ایشان باید سراغ نمود . . .

آری ، این سرطان مهلک و کشندهٔ نفاق و اختلاف بود که شیرازه وحدت ملی و مذهبی ملت بخارا و ترکستان را از هم پاشید وعده ای از هو سرانان نا ـ عاقبت اندیش و غفلت زدهٔ بد سرشت، آتش خانمانسوز تفرقه و اختلاف را درمیان مسلمانان ، افروختند و با خود سری ها و خود کامگی ها مرتکب اشتباهات و خطا ـ های جبران ناپذیری گردیدند و حرص قدرت و ثروت و ریاست و چوکی چنان فکر و اندیشه شانرا بخود مشغول نموده بود که از احساس و درک و لمس هر گونه خطری از طرف دشمن ـ عاجز و ناتوان ماندند ، و سر انجام هم دیدیم که از ناحیهٔ همین اختلاف و تفرقه و نفاق و کینه و حسد و عداوت و دشمنی و بر خورد های خشونت بار ذات البینی برسر تصاحب قدرت و ثروت و دیهیم ! پادشاهی ! چه بلائی برسر این ملت آمد و چه مصیبت عظیمی دامنگیرش گردید .

و ملت فلسطین نیز تازمانی که بخود نیاید و به علاج و تداوی این سرطان مهلک نفاق و اختلاف نپردزاد و تا وقتیکه اجنت های شرق و غرب و کاسه لیسان فرومایه ، گردانندگان موتور قیام و انقلاب فلسطین اند و تاز مانی بازار اقلیت و خود سری و هوی پرستی و قدرت خواهی و اختلاف برسر تصاحب

ریاست و چوکی در سطح رهبری این ملت گرم و داغ است ، یقیناً این ملت و نسل های وابسته به این انقلاب و این سرزمین ـ تا نام و نشانی از انسان در جهان باقی است ـ همچنان بی سر نوشت و سرگردان و بامشقت و عسرت روزگار بسر خواهند برد مگر اینکه مسلمانان فلسطین در خویشتن تغییر آورند و اراده کنند و برد هان توسن خود کامه جاه طلبی ها و کجروشی ها و جفا کاری های رهبر گونه های مغرور و خود خواه ، مهارزنند و بر نامهٔ زندگی خویش را مطابق بادساتیر زندگی ساز و حیات آفرین و نجات بخش اسلام ، تنظیم کنند و در زیر لوای توحید و چتر شکوهمند اسلام عزیز ـ با عزم راسخ و استوار و ایمان قوی به یک پیکار و جهاد قاطع و بی امان دست یازند .

* آری ، برادران و خواهران !

در سر آغاز نبشته اشاره کردیم که ملت مجاهد ما و وطن مالوف و عزیز ما و دین و عقیده و ناموس و شرف و عزت ما لگدمال ظلم و تجاوز وحشتناک روس های جنایت پیشه گردیده است و در حالیکه ایثارگران پاکباز و فرزندان جان برکف این مرزوبوم تا امروز باکمال شهامت و مردانگی قربانی میدهند و در دفاع از سنگر حق و حریم مقدس اسلام بپا سداری ایستاده اند اما . . .

"نمیدانم چگونه بنویسم و چسان بیان کنم که در نقطهٔ خیلی حساس و التهاب انگیزی رسیده ام . . . خداوندا یاری ام ده و کمکم نما ! . . ."

اما . . .

اما اختلاف و نفاق ، تفرقه و تشتت و پراگندگی این سرطان مهلک و خطرناک و مدهش ـ که بسا ملت ها و اقوام را به بستر مرگ سپرده و به قهقرای خسران ابدی و ذلت همشیگی کشانده است ـ در گرما گرم مبارزه و پیکار و در مراحل توفانی و هیجان انگیز انقلاب اسلامی کشور مان ، چنان بر پیکرهٔ ملت ما وجهاد ما رخنه کرد و چنان به سرعت و شتاب ، سراپای وجود ما را فرا گرفت که یارای صبر و مدارا را از هر انسان اندیشمند (حتی اگر در پائین ترین سطح ادراک و احساس قرارد اشته باشد) سلب می کند و نمیشود خاموش نشست و نباید ساکت و آرام تما شاگر این صحنه های غم انگیز و درد آلود و این حوادث تکاندهنده و جانگداز بود . . .

آری ، دامنهٔ درد مندی ملت ما و رنج و اندوه و ماتم و مصیبت ما آنقدر وسیع و گستر ده است که با کلمات لاغر و نحیف و جملات کوتاه و نا مرتب نمیشود تا بلوی رسائی از اینهمه رنج ها و اندوه باری ها و جفا ورزی ها را تصویر نمود و ناله ها و فریاد ها و گله مندی ها و شکوه ها و اعتراض های ناشی ازین مصیبت و رنج عظیم را منعکس ساخت .

و باز اگر «دل بدر یا زده» و همگام و همصدا و هماهنگ با این سیلی خورده های جفا دیده تهیدست و فقیر و رنجور و درد مند یعنی ملت اسیر محکوم و گرفتار فتنهٔ روزگار و حیله ها و نیرنگ های یار ، و مجروح و داغدیده و الد و هگین

از خنجر اغیار ـ بنالیم و فریاد بر کشیم و ضجه سردهیم می دانیم که این فریاد ها و ناله ها و شکوه ها و رنجنامه ها بردل سنگ مخاطب های آشنا ، همچنان بی اثر و بی ثمر خواهد بود و بنا بگفته شاعر درد مند و رنج آشنای زمان ما که می گوید :

«کی توانی لمس کردن ، درد محرومان ـ گذر !
«کاخ» نتواند بفهمد خیمه را غمهای دل
نبض محرومی و نبض درد و نبض «زیستن»
جز اسیر ناله نشناسد : «حکیمی» نای دل
جهد در تسخیر دلها «درد» دلها جستن است
«زور» و «زر» را ربط محدود است بار رقای دل

و حقا که بار ها و بار ها ـ از فرط درد و رنج تازیانه و شلاق تفرقه و نفاق ـ نالیدیم و شکوه و فریاد کردیم و اشک ها ریختیم و در لای نبشته ها و گفتار ها ، درد مندی ها و ضجه و فریاد و اعتراض و استغاثهٔ مردم را بگوش کار گردانان و محفل آرایان ، رساندیم اما . . .

اما اشک های تبناک و گرم و ناله های حزین و استغاثه اینهمه اسیران دادجو، بردل صخره گونه متولیان اثر نکرد و ناگزیر باید فریاد برکشید و گفت که:

«عبرت ای محمل کشان ! از شرمساری های روس
آنکه نتوانست «ره» جوید بدنیاهای دل»

علی ای حال : آنرا که دردی رسد ناچار بی تاب و تب شود و بی قراری نماید و بنالد و فریاد برکشد و بمنظور رهائی و نجات در پی مدا وا و علاج برآید و به این امید که :

«یک روز ، استغاثه انسان «دادجو»
برا و جفای شهر اجابت شنید نیست
یک روز ، تخته پارهٔ قایق «سر نوشت»
و : طوفان خون : کشیده به ساحل رسید نیست
و : یک روز ، آری زینهمه زندانهای درد
انسان رنجدیدهٔ دنیا رهید نیست»

همچنان به تلاش و جستجو ادامه دهد و با شکیبائی و حوصله مندی به پیش تازد و از طپش و تلاش باز نایستد ، در فرجام کاخ های سر بلند جور و جفا را در ـ هم می کوبد و دلهای سنگ گونه را می شگافد و موج های سرکش طغیان را می ـ شکند و بر ساحل نجات پیروز مندانه ، آرام می گیرد ، زیرا :

«فرجام از تلاش ضعیفان درد مند
این کاخ سر بلند بپایان خمید نیست
فرجام ، صبر و حوصله مور مستمند
در زیر فنای سنگ، نکرد رهگشود نیست

وبا این امید واری شائسته و بزرگ ، برمی گردیم برسر اصل مطلبی که عنوان کرده ایم و با برادران هدفمند و مبارز و همه کسانی که در دیباچهٔ این مقال مخاطب قرار شان دادیم درد دل می کنیم و صحبت خویش را فشرده تر ساخته و ناگزیریم بگوئیم که :

ما : همه در قبال این وضع حاکم و جریانات و جو مختنق ومنحط که روح بالندگی و تحرک را در انسان می کشد و عناصر تموج و توفندگی را از محیط فکر و اندیشه آدمی و نسل امروزین و وابسته به این انقلاب ، به اسارت «رز» و «زور» و "تزویر" می کشاند و مجرای حرکت توده را و انقلاب اسلامی کشور مانرا به انحراف و نتیجتا (خدا نخواسته) به شکست و نا بودی سوق میدهد ـ مسئولیم .

دست های ناپاک و کثیف دشمنان رنگا رنگ اسلام ، به انواع حیل و دسائس در عیان و نهان ـ توطئه می چینند و مارا بجان هم می افکنند که افگنده اند ، و می بینیم که حربه های شان کارگرهم واقع گردیده است و شما برادران ـ کما کان از جریانات و اوضاع ـ واقف و آگاهید و حتی آگاه تر از نویسنده و اگر این حربه ها و توطئه ها و دسایس ، شرائین تحرک و بالندگی و مبارزه و جهاد مارا قطع کرد ، دیگر آنوقت ، خاک حسرت بر سرپا شیدن و انگشت ندامت بدندان گزیدن و به امید نجات دست و پازدن سودی نخواهد بخشید .

پس بیائید ای برادران !

بیائید ! لا اقل ، اگر دلتان بحال این توده های رنجور و فقیر نمیسوزد بخویشتن و بجان خود رحم کنید !

بیائید : دست بدست هم داده ، صادقانه باهم همگام و هم آهنگ ، در سر ـ آغاز این سال و در طلیعهٔ این بهار ، شیرازهٔ وحدت و همبستگی خویش را تحکیم بخشیم و شعار روح انگیز وحدت را درعمل پیاده کنیم و اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان را از صفحات کاغذ و اوراق و محیط ادارات و دفاتر ، به صفحه خونین انقلاب و محیط افسرده و ستم خسته توده ها ببریم .

بیائید : از دوگانگی ها و گروه بازی های مبتذل و پوک ـ عملاً کناره گیریم و طومار رنج افزا ودرد آور خود بینی ها و پول پرستی ها و قدرت گرائی ها را در هم پیچیم و به انتظار بی تابانه ملت و وطن خویش ، پاسخ اسلامی بگوئیم !

بیائید : آن روح اصالت فراموش شده و آن صلابت و بالندگی مفقوده را باز یابیم و به خویشتن «پاک و انسانی» خویش بپیوندیم و همنوا و همگام با مردم در پی علاج درد ها و رنج های مردم برآئیم و سرشک اندوه و غم از دیده اینهمه انسانهای درد مند و داغدار بستریم !

بیائید : اگر صادقانه و بی ریا در برابر خدا و در خانه خدا پیمان وحدت و اخوت بسته ایم ، آن تعهدات را و آن پیمان و میثاق را بباد فراموشی نسپریم و بیاد آریم که باچه قلب های آکنده از ملال و ملامتی و باچه دید های نمناک و اندیشه های لبریز از حسرت و ندامت ، جبین توبه و استغفار ، در خانه خدا و

در پیشگاه خدا بر زمین سائیدیم و همدیگر را با محبت و صمیمیت ، سخت در آغوش کشیدیم و کینه و نفرت و حسد را منفور و مرد و دخو اندیم ...

و از این کارما ـ بارقه امید به پیروزی و فتح و آزادی بر دل های درد مند ملت روشنی افکند و تا هنوز ملت ـ همچنان امیدوار و منتظر ، چشم بسوی ما و شما دوخته است .

بیائید : برای نجات مردم و وطن از گرداب هولناک وحشت و تر ور روس جنایتکار و بخاطر پاسداری از خون های پا کی که در راه اسلام ریخته شده است . به عهد و پیمان خویش وفا کنیم و به کینه توزی ها و حسد و رزی ها خاتمه بخشیم و بساط زور گوئی ، قدرت خواهی و سلطه جوئی را بر چینیم و جوبی‌ـ اعتمادی و نا باوری ها را به یک فضای دوستی و محبت و اخوت و یکرنگی عوض کنیم .

بیائید : از گذشته ها و از سر نوشت آنهائیکه باثر این مرض خانمان سوز نفاق و اختلاف و کجروی ها و انحرافات دچار ذلت و رسوائی گردیده اند ـ عبرت گیریم و قبل از آنکه راه علاج و زمان مداوا و درمان فوت گردد ـ چاره‌ـ ای بیاندیشیم و به این مصیبت های جانکاه پایان بخشیم .

بیائید : همدل و همرنگ و همصدا و همگام و یک جهت و یکپارچه به این دعوت رسا و جانبخش قرآنی (واعتصموا بحبل الله جمیعاً ولا تفرقوا) پاسخ عملی ارائه کنیم -و اگر چنین نکردیم و تکان نخوردیم و در خویشتن تغییر و تحول و دگرگونی ایجاد نکردیم و از و قائع و حوادث گذشته وموجود تاریخ و ازسرنوشت ملت های دور و نزدیک که در بستر زمان به مرگ بد فرجام نفاق و اختلاف مرده اند ، عبرت نگرفتیم-یقینا روزگار ما، مصیبت بارترو اند و هناک تر از امروز ما خواهد بود وسیلی عبرت ناک و ذلت آور تاریخ ، چنان سخت و محکم برسورروی ما نواخته خواهد شد که تا جهان باق ست و این مه و خورشید در گردش ، همهٔ نسل هائی که در آینده و در امتداد تاریخ، خواهند زیست ـ بر چنین روش و چنین حالتی و عاملین چنین فتنه گری هائی نفرین خواهند فرستاد .

خداوند ، ما را و ملت بلا دیدهٔ ما را و انقلاب خونین ما را بلطف و عنایت بیدریغش و نصرت بی پایانش از دچار شدن به چنین سر نوشتی و چنین ذلت و نکبتی مصون و در امان بدارد (آمین) !

محمد کاظم "شارق"

برگۀ شرف و فضیلت

"ساختن مدینۀ فاضله در عالم خیال و بنیاد نهادن بدلخواه در جهان پهناور و تصور، بسی آسان است، اما پی ریختن دنیائی در عالم حقیقت و واقع، دنیائی صحیح چنانکه باید، بسی دشوار است"

چه بسیار اند کسانی که جهانی را در شبی یا در محفلی، به ترتیبی که شایسته تر از آن نیست، آباد سازند و فردا که لحظات آغاز عملی کار مورد نظر فرامی رسد، افسرده تر از همه بیکاران دیگر اند ولی چه مقدار کم و قلیل اند آنانکه کمتر حرف بزنند و بیشتر در عمل کوشند.

مردان بی عمل همیشه حراف و پرگوی وریاکار بوده اند و ناکام در زمینۀ اجرای کار ها! خطر این نقیصه بیشتر درمیان گروه های وابسته به ایمان و در بین تودۀ مسلمان، اثر آور و زیان بار تر است.

چه زیبا مسلک است اسلام که مرد گفتار محض و فاقد لوث عمل را برابر به پشیزی ارزش نداده است - زیرا "عمل" در نظر اسلام پرتو و اشعه‌ئی است از ایمان، و بل عمل متناسب بخواسته ... ایمانی و التزام بآن، خود جزء ایمان و از توابع و ... آلست.

عمل نقشه و اثر ظاهری ایمان، در جوارح و شخصیت انسان و در تمام مظاهر و صحنه های زندگی ایمان بی عمل، چون سراب بی واقعیت، در متن کویر های سوزان و بی آب و علف است که تنها جلاء و جوهر فریبنده دارد.

هیثیت ایمان بدون عمل، چون ساختمان زیبا و همانند قصر و کاخانه ایست که فقط طرح هندسی آن در سطح کاغذ و یا در لوح حافظه و صفحۀ ذهن بوده و در عالم وجود فاقد شکل فیزیکی و بی نقش و اثر باشد.

خدا(ج) از گویندۀ بی عمل ناراض و بیزار است و اسلام ایمان بی نقش و فاقد رشد و محبوس در گوشۀ ضمیر را بحیث "ایمان" نه شناخته است، زیرا بقول سید قطب شهید: "اسلام تنها برای موعظه و سخن پراگنی نیامده است. بلکه سیستمی برای اجراء و نظامی برای عمل است - دستورات اسلام نمونه های عالی و حی آسمانی است و برای اینست که در خارج تحقق پیدا کند" - (زیر بنای صلح جهانی ص ۱۱۶) -

قرآن کریم در همه تذکرات نافعۀ خود، عمل صالح را در پهلوی ایمان ضم نموده و خاطر نشان ساخته که "عمل صالح و ایمان لازم و ملزوم یکدیگراند.

قرآن عظیم الشان آنانی را که از جانب خداوند (ج) عهده برار احکام تورات شده بودند، ولی به هدایات روشنگر و تعلیمات عالیۀ آن عقیدتاً و عملاً توجهی نکرده و دستورات آنرا در صحنۀ عمل پیاده نه نموده اند، بصراحت لهجه "خر" می خواند خر هایی که بر پشت هایشان کتاب بار گردیده است

و خود نمیدانند که چه بار دارند ؟

"نه محقق بود نه دانشمند
چارپائی براو کتابی چند"

آری بر پشت مرکب و چار پا چه کتاب بار باشد و چه سبد پارو و سرگین (قاذورات) هر دو برایش یکسان است - از محتوی بستهٔ بزرگ پشت خود هیچ آگاهی و اطلاعی ندارد و مفادی هم برایش جز عرق و خستگی از فشار فشرندهٔ بار ، عاید نمیگردد .

«مثل الذین حملوا التوراة ، ثم لم یحملو ها کمثل الحمار یحمل اسفارا ، بئس مثل القوم الذین کذبوا بآیات الله ، والله لایهدی القوم الظالمین»

(آیهٔ ٥ سورة الجمعه)

ترجمه : مثال آنانکه سپرده شد بر ایشان کتاب تورات ، پس برداشتند آنرا (به احکام مندرجهٔ آن عقیده و عمل نکردند) مانند حال خریست که بردارد کتابها را - بداست داستان آن قوم که دروغ می - شمردند آیات خدا را و خدا راهنمائی نمی کند گروه ستمگاران را .

این بیان حالت آنانی بود که در زبان و گفتار ، همیشه خود را دوستان و خویشاوندان نزدیک و میراث خوار ملک و سلطنت خداوند "اولیاء الله" و "ابناء الله" و "احباءه" می خواندند و باهمین پیوند کاذبانه که با خداوند متعال در عالم خیال بسته بودند، از عمل کردن به احکام و دستور خداوند(ج) سرباز میزدند ، خداوند نیز ایشان را خرهای بارکش و مکذب فرامین و دساتیر روشن خدا و ستمگران فرو رفته در گمراهی میخواند .

قرآن کریم مسلمانان را در مقام خطاب مورد عتاب و سرزنش قرار میدهد که :

یا ایها الذین آمنوالم تقولون مالا تفعلون ، کبر مقتا عندالله ان تقولوامالا تفعلون ط -

ترجمه : "ای گروه های ایماندار چرا می گوئید آنچه را که عمل نمی کنید ؟ بزرگ گناه است نزد خدا(ج) آنکه بگوئید چیزی را که عمل نمی کنید".

قرآن در سورهٔ شعرا ، در تقبیح شعرای بی - عمل و فاقد ایمان که پیروانشان را شیاطین و گمراهان خوانده چنین می فرماید :

الم تر انهم فی کل واد یهیمون وانهم یقولون مالا یفعلون»

ترجمه : آیا ندیدی که ایشان در هر میدانی (در هر گونه گفتاری) سر گردان میشوند و میگویند آنچه را که عمل نمی کنند" .

اما گویند گانی (شعرائی) را که در پهلوی ایمان هم میگویند و هم عمل می کنند ، مستثنی قرار داده و میفرماید: والا الذین آمنوا وعملوا الصلحت - - -» مگر آنانی که ایمان آورده اند وکار های شایسته انجام داده اند - - -

قرآن کریم در بیان نقش عمل و رول آن در زندگی و ارزش آن در پیشگاه خداوند(ج) موضوع را بهمین سادگی ها خاتمه یافته تلقی نکرده و بلکه گناه گویندگان بی عمل را بالا تر و بزرگتر از گناه آنانی وانموده که در عصر جاهلیت اول ، با مادر اندران و زنهای پدران خود نکاح و زنا مینمودند و با انجام افعال ناروا ، عیاشی و خوشگذرانی میکردند .

قرآن کریم در آیه ۲۲ سورهٔ نساء میگوید که: «ولا تنکحوا ما نکح آبائکم من النساء الا ما قد سلف ، انه کان فاحشة ومقتاً وساء سبیلاً»

ترجمه : "و نکاح میکنید با زنانی که پدران تان نکاح کرده باشند ، مگر آنچه که گذشت هر آئینه (زنان پدران) بیشر می و سبب خشم الهی است و طریقهٔ بدی می باشد" .

درین آیت خداوند(ج) زشتی و کثافت نکاح مادر اندران را به لفظ "مقت" که بمعنی خشم و گناه است ، تقبیح نموده ، اما در آیهٔ دوم سورهٔ "صف" که قبلا از نظر تان گذشت ، گناه گفتن بدون "عمل" بر تراز آن (کبر مقتا) وانمود گردیده است یعنی گناه گفتار وادعای محض ولاف گزافی که عواقب منتج به "عمل" نداشته باشد ، بلند تر و بزرگتر از پلیدی زنا با مادر اندر است .

با توجه به آنچه گفته آمد ، حال آنهائی را که

پیوسته با بیانات دهن پر کن و آگنده از اکاذیب و وعده های باطل ، از عقب تریبون دروغ پراگنی ، اراجیفی را بخورد مردم میدهند و خود را نمونه و الگوی عملی اسلام قلمداد می نمایند و در ساحهٔ عمل چیزی جز دعاوی زبانی و حباب برسر آب نیستند میتوان به آسانی قیاس کرد و پشتارهٔ گناهان افتیده بردوش شان را به سهولت میشود سنجش و اندازه-گیری نمود -

آری : ای بزرگمردان !

بزرگی در دروغ گفتن و بسیار لافیدن و خود - را برتر و بالاتر از همه گمان کردن ، نیست. همچنان گفتار شیرین و شعار های براق و میان تهی و بی-محتوی را که نتیجه و بر آیندی بدنبال نداشته باشد بزرگی و شرف و سند فضیلت خود نپندارید .

سر فرازی ، برازندگی و شوکت حقیقی شما در پابندی بدستورات جاودانهٔ خداوند است و در تطبیق و عملی شدن احکام شرع محمدی صلی الله علیه وسلم نه در در و غگوئی ، وعده ها ، فریبکاری ها و پر-گوئی و ـ ـ ـ

آنچه که دیروز ما را از کشور وماسن عزیزمان برون راند و در بساط ماتم بنشاند ، عدم پابندی به فرمانهای گرانمایهٔ خداوند و عمل نگردن به مقتضای "ما انزل الله" بود و مع الاسف که امروز باز مجدداً در چنگال بیرحم این مصیبت عظیم گرفتار و مبتلا گردیده ایم که خداوند برحالمان رحم کند -

هان ای برادران !

از بسیار گفتن و از "پرهیز عمل" به پرهیزید و بر حالت خود و وضع اسفبار خلق مسلمان و بر پیکر خونبار ملت ارجمند تان رحم آورید ، تا چند گفتن و عمل نکردن ؟

خدا یرا ! تغییر مسیر بدهید و در جهت بهبود بخشیدن به وضع موجود بکوشید که سازندهٔ شخصیت شما در دنیا و تشکیل دهندهٔ صحایف پروندهٔ خیر و شر تان در آخرت ، اعمال صالحهٔ شماست نه چربی و شیرینی گفتار -

و در فرجام این نکته را نیز بخاطر زود رنج و عیش افسردهٔ تان بسپارید که :

مقیاس نیکی و بدی ، در نظر گاه اهل خرد ، انجام اعمال خیر و لیکوئی است که از ژرفنای ضمایر و از اعماق عقیده و اندیشهٔ سالم بجوشد و نقش اساسی را در اکمال شخصیت انسانی ، عهده - دار گردد .

"یوم یاتی بعض آیات ربک لاینفع نفساً ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیراً"
(آیه ۱۵۹ سورهٔ الانعام)

آری : آنگاه که ظهور کند برخی نشانه های پرور دگار تو ، نفع ندهد ایمان آوردن کسی را که از اول ایمان نیاورده یا تو أم با ایمان خود ، اقدام بر کسب عمل خیری نه نموده بود -

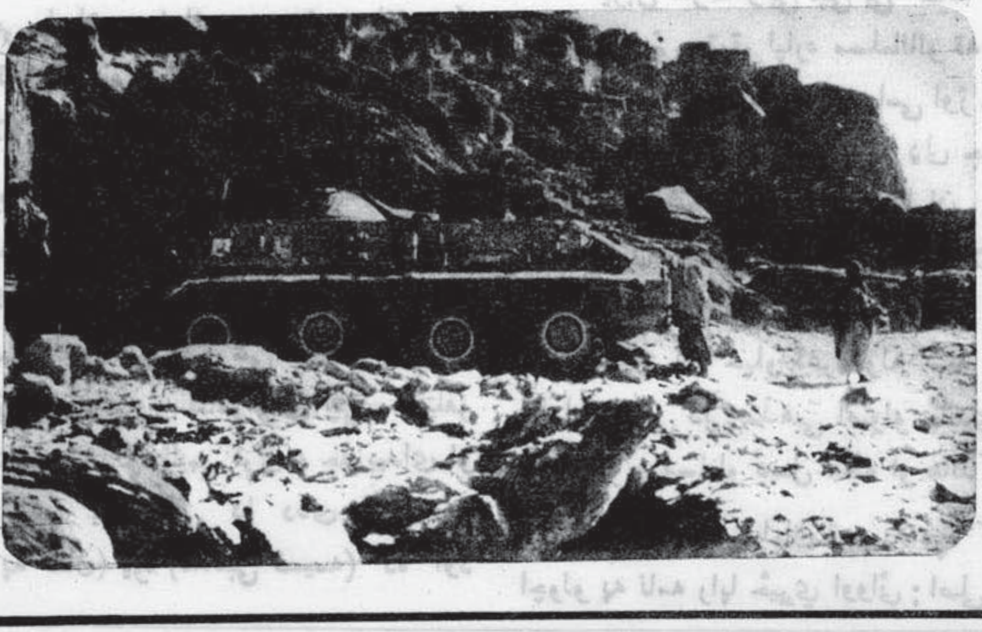

تېرې ګڼې پسې — ژباړونکی محمداجان (حېقال)

دین او سیاست

زموږ په سیاست کې دجاهلي سلوک و تصور

لبنی لبنانی

دمسلمانانو دباسواده طبقې یوه لویه برخه له یواځې داچې دوی پخپله ددغه تصور دپوهېدنګ او ادراک له کبله په غلطه لار باندې روان دي بلکه ددنیا په وړاندې په بشپړ ډول له اسلام او دهغه له تهذیب او تمدن څخه غلط نمایندګي کوي. داسلامي ټولنې دهغو اصلي مسائلوحل چې پرهغه باندې دژوند او مرګ مدار دی له سره دهغوی په فکر کې نهګرځي او دغه ضمني غیر متعلق اصلي مسایل ګڼي او په عجیبو غریبو طریقو سره دهغو دحل لپاره هڅه اوهاند کوي . دا همغه محدود تصور دی چې په مختلفو جولو (شکلونو) را څرګندیږي .

یو وایي چې زه لومړی هندوستانی یم بیا مسلمان اود دی وینا په ترڅ کې یې په ذهن کې داتصور وی چې اسلام جغرافیوی ویشنه (تقسیم) منلای شي . ترکی اسلام.ایرانی اسلام ، مصری اسلام هندوستانی اسلام اوبیا پنجابي ، بنګالي، دکني او مدراسي اسلام سره جلا جلا کولای شو . په هرځای کې مسلمان دهمغه ځای دځانګړو حالاتو په لحاظ ځانته یوه فکري لار غوره کولای شي. دژوند یوه بیله موخه (هدف) او نصب العین قبولولای شي او په هغو ټولو سیاسي ، ژوندني او ټولنیز و نظامونو کې چې مختلفو قومونوپه مختلفو اصولو قایم کړي ، جذ بیدای او پیاهم مسلمان پاتې کېدای شي دا ددې لپاره چې اسلام (ددوی په ګمان) یوه (مذهبي ضمیمه) ده اود دلیوی ژوندله هرراز چلند او طریقې سره سمون خوري.

یوبل وایې چې مسلمانانو ته پکار دي چې ددین او دنیا ترمنځ ښکاره توپیر وکړي ، دین له هغو چار و سره اړیکه اري چې دخدای او انسان ترمنځ ده یعنی اعتقادات او عبادات . تردي حده پورې مسلمان په خپله لار باندې تللای شي او هیڅوک یې له دي لارې څخه نشي اړ ولی او نه یې را اړول غواړي .

پاتې شوه داچې په دنیوی چارو کې ددین ګډولوته خوڅه ضرورت نشته ځکه چې ددنیا نور خلک یې سرته رسوي په هغه ډول یې مسلمانان هم باید سرته و رسوي .

یوبل څوک وایې چې بې شکه دخپل دیني ، تمدني اوژبنې حقوقو لپاره مسلمانانو ته دیوه جلا نظام جوړولو ضرورت شته خوپه سیاسي اوژ وند ایز و اغراضو کې دهغوی لپاره دیوي بیلې ډلې جوړولو ضرورت نشته . په دغو معاملو کې دمسلمان او نا مسلمان توپیر کول یېخي غیر حقیقي او خپلاسی (مصنوعی) دی . دغه ځای دی چې دمسلمانانو مختلفې طبقې دخپلو ګټو او خپلو اغراضوله کبله په هغو ډلوکې شاملیږي چې دېې مذهبي اصولو باندې دسیاسي او ژوند لیز و مسایلو دحل هڅه او هاند کوي .

یوبل آن دمسلمان قوم په مره کابود کې دسا اچولو په نامه راپا څېږي اووائي : اصلي شی په خدای

باندي ایمان ، داخرت په ورځ باندی اعتقاد او دکتاب او سنتو په تابعیت کی له دی بلکه دعناصر و په تسخیر او طبعی قوانینو باندی پوهیدلو او دنظم او دسپلین په قوت سره ددغو تسخیر شو و عناصر و اوخرګند و قوانینو استخدامول دی چی په نتیجه کی علو او تمکن فی الارض په لاس راځی . دوی مادی پر مختګ مقصود با الذات ګڼی او کوم وسایل چی دوی ته ددی پر مختګ لپاره مرستندوی ګرځی هغه ورته لنږدی او اصلی اهمیت لری نو هغه ذهن چی دعلم او فکر په بنسټ کار کوی او خپلی فکری لاری او دنظر د زاویی په لحاظ دترقی دو سایلو داستعمال مقصد ، او تهذیب او تمدن دپر مختګ لاره او په ځمکه باندی دوا کمنی (تمکن فی الارض) مدعا تعینیوی نو هغه ددوی په نظر څه اهمیت للری . دهغوی ذهن که جاپانی ذهن وی ، یا جرمنی یا ایټالوی یا فاروق یا خالدی هغوی له دی څخه څه بحث نه کوي . دهغوی په وړاندی داټول پوشانته داسلامی ، ذهن دی . ځکه چی هغوی ټولوته دعمل همدغه یوه نتیجه په نظر راځی یعنی علو اوتمکن فی الارض، دهغوی په نظر هر چاته چی د (ځمکی وراثت) په لاس راځی همغه (صالح) دی که څه هم دابراهیم په مقابل کی نمرود وی چی غالب او لاسبری دی هغه (مومن) دی که چیری هغه دحضرت عیسی علیه السلام په مقابل کی همغه بت پرست رومی حکمران وی .

یوه بله لویه ډله دمسلمانانو دقومی حقوقو دساتنی لپاره را ولا ړیږی دهغوی په نزد اسلام او دهغه دتهذیب ساتنه صرف دهغه ځیز نوم دی چی دوی ته دمذهب او (خپل قانون) دساتنی داډینه ورکړای شی ، دهغوی ژبه له خپل لیک دود (رسم الخط) سره سره یوه دولتی ژ به وګرځولی شی . او دهغو خلکو په شخصیت باندی چی داسلام (مهر) لګول شوی وی یوازی هغوته دمسلمانانو دنمایندګی حق ورکړشی . انتخابی ادارو او دولتی مامور یتونو کی متناسبه نمایندګی دهغوی په وړاندی خورا زیات اهمیت لری او که چیری دا پریکړه وشی چی په خالصو اسلامی مسایلو کی به ترهغی پوری کومه تصفیه نه وی تر څو چی دمسلمانانو دنمایندګانو غالب اکثریت یی قبوله نکړی نو دهغوی په نزد ګواکی داسلامی حقوقو پوره او مکمل تحفظ وشو .

تاسی وګوری ! څو مره مختلفی جولی (شکلونه) دی مګر په حقیقت کی داټول یووی . داواړه ددغسی جاهلی فکر دتصور مظاهر دی چی داسلامی مذهب دتصور پر ضد په هره زمانه کی دتل لپاره له نو و جولو سره بغاوت کوی .

که چیری داخلک په ښه توګه پوه شی مسلمان چاته ویل کیږي او په حقیقت کی اسلامی ټولګی اطلاق په کومه ډله کیږی نو ټولی غلط فهمی بی لیری کیدای شی په قانونی ډول هر هغه څوک (مسلمان) دی چی طیبه کلمه په ژ به ووایی او ددینی معتقداتو له منکرونه اوسی خو په دغه معنی چی څوک (مسلمان) دی دهغه حیثیت تردی زیات نه دی چی هغه داسلام په دایره کی داخل دی موږ هغه ته له بشپړ مسلمان ویلای شو او نه له هغو حقوقو څخه په مجردی داسلام په اقرار سره هغه ته په اسلامی ټولنه کې ورکړل شوی دی ، انکار کولای شو . دا اصلی اسلام نه دی بلکه داسلام په سرحد کی داخل شوی پتنګ دی . اصلی اسلام دادی چی ستاسی ذهن داسلام په قالب کی وا چول شی او ستاسی دفکر لار هغه دی چی دقرآن دفکر لارده . په ژوند او دژوند په ټولو چارو کی ستاسی نظر هغه وی چی دقرآن نظر دی ـ تاسی داشیاء و اقدار (values) دداسی معیار مطابق وټاکی چی قرآن غوره کری دی . ستاسی وګړیز (انفرادی) او ټولنیز نصب العین هغه واوسی چی قرآن وړاندی کړی دی . تاسی دژوند دهری څانګی راز راز طریقی پرېږ دی او دداسی انتخاب شوی معیار په اساس یوه لاره وټاکی چی دقرآن او محمدی طریقی ـ هدایت وی . که ستاسی ذهن داشی قبلوی او تاسی خپل نفسیات له قرآنی لارښوونو سره برابر ولای شی نوبیا دژوندون په چارو کی هیڅکله ستاسی لاره له دی لاری څخه نشی بیلیدلای لکه څنګه چی قرآن ورته سبیل المومنین وایی .

نوربیا

"وان هذه امتكم امة واحدة"

(قرآن کریم)

از: اتحادِ اسلامی مجاهدینِ افغانستان پاسداری کنیم

نگارش : م ، هروی

پیوسته بگذشته

مائوییسم درتلاش حفظ بقا، درچهرهٔ نفاق

ضربت کوبندهٔ جنبش اسلامی در دوران رژیم منحط ظاهرشاه بر پیکر (شعلهٔ جاوید!) مکانزم تشکیلات و ارکانیک مائویسم و پیچ و مهره‌های سازمانی آنرا پاشان ساخت ـ از آن پس مائویست‌ها به شکل پرگنده‌ها و تفاله‌های پس مانده و بی بهره از یک نظم و انسجام اصولی و یک پوشش تنظیمی نه بعنوان یک تشکل زندهٔ سیاسی ـ بلکه شبیه یک بافت فکری نیمه جان به شکل لجام گسیخته به حیات نکبت بار خود ادامه می دادند ـ در مواجهه با حرکت فروشان انقلاب اسلامی ـ مائویسم که نظر به اختلاف‌های استراتژیکی با رژیمهائی ساخت مسکو هم میانهٔ خوبی نداشت ـ موجودیت خویش را برای ابد در سراشیبی نیستی می‌دید . چرا که مائویست‌ها فکر می کردند که در تنگنای مرگباری قرار دارند و برسر دوراهی رسیده اند که پذیرفتن هر یک از آنها در حکم تن دادن به مرگ و یا تسلیم است . اگر به حکم پیوند ذاتی و اشتراک جهت بر محور (کمونیسم) بارژیم‌های خلقی! همیار و همکار می شوند، به آئین شان دهن‌کجی و به عقیدهٔ شان پشت کرده اند! و اگر به صفوف انقلاب می پیوندند ـ از دو حالت خارج نیست : یا این است که به مسلک شان مرتد گشته و بسوی خدا(ج) رجوع کرده اند که این امر تقریباً محال است و یا این است که نظر به هویت آشکار ضد خدائی شان بدست حریفان دیرینهٔ جنبش اسلامی تصفیه می شوند که باز هم این تن دادن به مرگ امت!

اینجاست که مائویسم در تکاپوی حفظ بقاء ـ در فضای تحیر و سر در گمی معلق می ماند و هیچ راهی برای ماندن و بودن و هیچ زمینه‌ای برای تبارز کردن

در پیش لیست اختلاف و تفرقهٔ گروهی ما به مائویسم راه باز می کند و با دست خود به دشمن کینه توز و حریف بی خدا که با خلق و پرچم سروتهٔ یک کرباس اند ـ رمز و راز بقا و نمای آنرا هدیه می کنیم و خود با همسوئی درونی، جاده صاف کن مائویسم هم می شویم .

برای شعله ایها تخریب مبارزهٔ اسلامی و تحریف مشی آن خیلی مهم‌تر از مبارزه با روسهاست ـ چرا که تضاد شان با اسلام ذاتی و مخالفت شان با روسها

عارضی است. از سوی دیگر شعله ای‌ها درک کرده اند که حساب روسها و عوامل شان در افغانستان ختم است چرا که این عاقبت هرتهاجمی است که علیه آن مقاومت مردمی براه می افتد. بنابراین بهتر است که وقت و امکان و نیروی خود را صرف تخریب مضمون انقلاب اسلامی سازند. تا در آینده بتوانند لا اقل برای زنده ماندن در افغانستان جای پائی داشته باشند ـ و این تخریب فقط از یکراه ممکن است : از راه تعبیهٔ تفاله‌های منحوس شان در رده های جبههٔ انقلاب و این امکان را ''تفرقه'' به آنها می دهد.

جنبش اصیل اسلامی که با محتوی همه گونه طرز فکر های موجود در جامعه دقیقاً آشنا است، در معرض‌چنین آسیب پذیری قرار ندارند و این را مائویست ها هم درک می کنند. بنا براین نیرو های ناپخته و ساده اندیش که تازه بر روی سکوی سیاست جا خوش کرده اند، برای انتخاب مناسب‌تر اند ـ و با این انتخاب بجا است که شعله‌ای ها وقت را ضایع نمی ـ کنند و با حرافی تمام دست بکار می‌شوند و علی‌الحساب خود را در پیچ و تاب گروهی جا می زنند که از یک سو فاقد شناخت و بینش سیاسی است، و از سوی دیگر از بهترین وجههٔ مذهبی هم برخوردار می‌باشد. اما حالانکه چنین است، آنها زیر نام و عنوان اندیشه های مائویستی شان نمی باید فعالیت کنند ـ باید در لباس مردم و در ژست مسلمان. با ابزارهائی چون تظاهر و تصنع و تزویر وارد عرصهٔ عمل شوند و نقاب دین و مذهب را بر اساس منطق ناروای ''هدف توجیهه کنندهٔ وسیله'' برخ بگذارند. و مضاف بر این دست بوس علماء و مرید مشایخ و عرفاهم بشوند.

اینجا است که نفاق چپ! با بهره برداری بموقع از تفرقه و تشتت، خود را از تنگنا می رهاند و در قدم بعدی به شکل یک غدهٔ سرطانی در متن و حواشی انقلاب عرض اندام می کند ـ و بدبختانه موفق هم می شود تا به شکل نامرئی و ماهرانه شگاف بین نیروهای مبارز را تقویه نموده و با حد اکثر بهره برداری از نام و نشان گروه ـ کانونی برای نفاق هم بشود و بالاخره از گزند انقلابیون مسلمان هم در امان باشد چرا که انقلابیون اگر به آن حمله می کنند ـ در پندار مردم به یک گروه اسلامی حمله کرده اند، نه به مار واقعی خطرناکی که اکنون در آستین جا گرفته است ـ و انگهی اگر قضای روزگار کاسهٔ صبر آنانی را که به اسلام و انقلاب دل می سوزانند و از انحراف و غرض گروهی مبرا اند، لبریز کرد و در برابر توطئه آفرینی‌های مائویستها موضع گرفتند. دین را سپری بسازند برای دامنه دار ساختن تشنج درونی که هدف اصلی حرکت منافقانه شان است و اگر فرضاً این ترفند سود چندانی نه بخشید و عرصه بقاء را تنگ یافتند، با رفقای جناح مسکو! در خفا به زدوبندی تاکتیکی بپردازند (آنچنانکه اخیراً در هرات و مناطق دیگر کشور شاهد بودیم) و از دوابهٔ شمشیر یکسان بر فرق من و تو خنجر بزنند.

این از یک جهت و از جهت دیگر در پناه این موقعیت دلخواه، تنهٔ مفلوج خویش را که در عفونت مردابهای سیاسی به لجن نابودی کشانیده شده.

با تک و دوهای بی‌صبرانه به حرکت در آورند و از آسیا تا اروپا حلقه‌های زنجیری و تارهای عنکبوتی برای احیای مجدد تفاله‌های گندیدهٔ خود تشکیل داده و اینجا و آنجا دزدانه بر علیه اسلامی بودن نهضت سمپاشی کنند. و حتی در سایهٔ حمایت من و توئی که مدعی اسلام و جهاد اسلامی هستیم ـ گروپهای مسلحی هم در بعضی از زوایا برای خود دست و پا کنند.

مسلماً انگیزهٔ این چاخان بازی سیاسی یتیم بچه گان مائو طرز فکر الحادی شان بوده است ـ اما سوال اینجاست که زمینه ساز بهره برداری های آنان کیست؟ آیا جز تفرقه و تشتت من و تو است؟

البته ذکر این نکته هم بجا است که ما نمی خواهیم ازین جرثومه‌های ناچیز اسطوره بسازیم، ما علی‌الرغم تمام توطئه سازیها و نفاق پردازیهای شعله‌ای‌ها آنها را بنفسه و با لاستقلال نیروی چشمگیری برای امروز و فردای انقلاب نمی دانیم و این باور ما بروی عینیت و تجربیاتی استوار است که از دیروز و امروز این مبارزه اندوخته ایم ـ و یقین داریم که اینان با وصف همه ادا در آوردن‌ها، گروه‌بندی‌ها، ظاهرسازیها و در عین استعداد برای پایه ریزی مجدد

تشکیلات سازمانی خود خس و خاشاکهای هرزه‌ای بیش نیستند که بدون کمترین زحمت و عسرتی در اولین فرصت که پایه‌های وحدت اسلامی مستحکم گردد، از سر راه انقلاب بیکبارگی در داخل و خارج جاروب می شوند .

بلی! مشروط به اینکه روند رو به رشد فعلی آنها که در مجموع بدون برخورد با مانع عمده‌ای در حرکت است، متوقف ساخته شود و "اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان" در همه صحنه‌ها وجبهه‌ها حاکم گردد و در قدم دوم آنعده از دوستان نادانی که تا هنوز دنبال مطامع و منافع شخصی و گروهی اند، از مسیر انحراف منصرف و به آغوش اتحاد متصل شوند. "ولو اتبع الحق اهوائهم لفسدت السماوات والارض ومن فیهن" (مومنؤن ۷۱).

ب ـ شعبه های دیگری از شجرۀ خبیثۀ نفاق

تعبیر منافق که یکی از واژه‌های عمیق قرآنی می باشد ـ تعبیری بس شامل و گسترده است ـ نفاق همانطوریکه از نامش پیداست هزاران چهره و صدها بعد دارد و به همه الوان و اشکالی از مردم صدق پیدا می کند که به اصطلاح شریک دزدند و رفیق قافله! به همه آنانیکه مذهب و کیش شان قدرت پرستی و منفعت جوئی است ـ به کلیه کسانی که در جهت وزش باد قرار می گیرند ـ بهر جهتی که متحول شود ـ به همه آنانیکه خود باخته اند و از خود بیگانه ـ بی هدف اند و سر خورده، بی‌تفاوت اند و غیر مسئول!

رهبر ما حضرت محمد(ص) برای نفاق سه علامت بر شمرده اند ـ دروغ، خیانت به امالت، نقض عهد، و هم الحضرت(ص) فرموده اند : « کسیکه می میرد در حالیکه در راه خدا(ج) جهاد نکرده و یا مصمم به جهاد ـ فی سبیل الله نبوده است ـ او بر شاخهٔ از نفاق مرده است »

طبیعتا جامعهٔ ما هم مانند هر جامعهٔ دیگری از جوامع فعلی، زمانیکه در بستر یک انقلاب اسلامی ـ یعنی میدان ایثار و عمل و شهامت و شهادت قرار میگیرد ـ همه گونه انسانها و انسان نما ها را در خود دارد ـ چرا که اگر جامعه‌ای فاقد هر نوع فساد و کجروی بوده و یک کتلهٔ راه یافته و مسئولی باشد، در آن جامعه نیاز به انقلاب اسلامی نمی افتد ـ و بر طبق جامعه شناسی قرآن هر تحول و رویداد عقیدتی اجتماعی و سیاسی . . . که در قومی و ملتی پدیدار می شود ـ پیامد آن چیزی است که خود آن قوم و یا ملت زمینه ساز آن بوده اند ـ بنا براین در کته‌گوری‌های موجود در جامعهٔ ما به سر و کلهٔ تیپ‌ها و ساختهای متنوعی از انسانها بر خورد میکنیم که برای ما از تحلیل ذاتیت و عملکردها شان کلمات، ملحدین، منحرفین، منافقین، مفسدین، مؤمنین، صالحین و . . . روشن میشود .

معیار شناخت الوان مردم را هم قرآن بما می ـ آموزد :

"ان یمسسکم قرح فقد مس القوم قرح مثله، وتلک الایام نداولها بین الناس، ولیعلم الله الذین آمنوا ویتخذ منکم شهداء . . . ولیمحص الله الذین آمنوا ویمحق الکافرین ."

پس منافق زمانی شناخته می شود که کورهٔ جنگ داغ شود و گاه محنت وابتلاء الهی فرا رسد ـ آنزمان رنگ بازان و نفاق پردازان و بوقلمون صفتان در محک ابتلاء و محنت، غش و خبث باطنی شانرا بروز میدهند و خود بخود در انظار وبصائر ذوی العقول عریان می شوند . زمانیکه ملت مؤمن ما با همهٔ توان و ظرفیت حقیقی موجود، در گیر جهاد مقدس اسلامی گردید، چهرهٔ الوان و اشکالی از نفاق هم برملا گردید که اینک در ذیل، با استناد به آیات مبارکهٔ قرآنی، نمونه‌های عینی از چهره های نفاق را باز گو میکنیم :

۱ـ منفعت پرستان :

"قدرت" و "منفعت" برای منافقین بمثابه کیش و مذهب است .

عده‌ای از سود جویان منفعت پرستی که برای دنیا و مطامع پست آن زندگی میکنند، و در طول حیات خود غرق شهوت رانی و دنیا گرائی و منبع فحشاء و فساد و اشاعهٔ بدعت‌ها و منکرات بوده اند و دنیای دنی را از طرق غیر مشروع و از راه مکیدن خون همنوعان به چنگ آورده اند ـ در بر خورد با کمولیزم که با منافع شان تصادم دارد ـ خودها را

جمع و جور کرده و راهی اروپا و امریکا و محل‌های مصئون دیگری در اینجا و آنجا شدند.

عدهٔ دیگری نیز به بهای مصئونیت داشته‌های مادی شان در زیر چتر کفر باقی ماندند و حتی ننگین‌ترین اعمالی را که از شرف و حیثیت یک مسلمان خیر، که یک افغانی بدور است، در خوش خدمتی به کفار فجار مرتکب گردیدند.

این طائفه گمراه در بر خورد با انقلاب اسلامی، مسیر آن پاکبازان خدا جوئی را که با اموال وانفس خود به جهاد و مبارزه در راه اسلام عزیز همت گماردند و مصداق بحق این آیهٔ مبارکهٔ قرآنی میباشند: "فضل الله المجاهدین باموالهم و انفسهم علی القاعدین درجة" را اختیار نکرده و در برابر مطامع و منافع کثیف زمینی تسلیم و اسلام و میهن اسلامی را که از آب و خاک آن به نوا رسیده اند، فراموش نموده و علاوتاً هنوز هم که هنوز است، در محیط سراپا آغشته با فساد و تباهی غرق عیش و نوش خویش‌اند. اینان که درگاه ایثار و لحظهٔ مردانگی پا بفرار گذاشتند مصداق بحق آیهٔ مبارکه ذیل می باشند:

''قل ان کان آبائکم وازواجکم وعشیرتکم
واموال ن اقترفتموها وتجارة تخشون کسادها
ومسا کن ترضونها احب الیکم من الله ورسوله
وجهاد فی سبیله، فتربصوا حتی یأتی الله بامره،
والله لا یهدی القوم الفاسقین"

از کساد تجارت و از فساد و ضیاع اموال و از نابودی اولاد و اهل و عیال خود هراسیدند و دین را به دنیا سودا کردند و از اناث و ذکور به فسق و فجور و لا قیدی و هتاکی آلوده شدند؟

تفرقهٔ ما به اینان جرأت داد تا نه تنها از موقف شرم آور خود پله‌ای فرود نیایند که حتی بر ملت عزیز که همه دار و ندار و جان عزیزش را در راه خدا(ج) قربانی میکند، خورده نیز بگیرند و بر این قیام که انگشت حیرت تمام جادوگران دهر را بدهان شان آویخته است، بدیدهٔ تحقیر و تمسخر نیز بنگرند که هان! شما را دیوانگی زده است - خود را بی جهت به کشتن ندهید، مشت و دروش با هم چه؟ با یک ابر قدرت افسانوی طرف شدن و خشم او را بر- انگیختن کار عاقلانه نیست! این را میگویند خودکشی و جنون! بیچارهٔ بدبخت بر و شکمت را سیر کن و خود را بدست خود بهلاکت میفگن!

«الذین قال لهم الناس، ان الناس قد جمعوا فاخشوهم، فزادهم ایمانا».

اینان که در لجنزار جاهلیت سرگرم بازار خود می باشند، در برابر فشار افکار عمومی و ملامت دیگران خیلی زود - برگهٔ برائت خود را برخ نقادان میکشند و با تظاهر و ریا و اعمال نمایشی دیگری - و اخذ سند افتخاری از من و تو که نه درپی جذب نیروهای مؤمن - که در جهت بالا بردن تیراژ اعضاء و برتری گروهی خود هستیم، از میانه سربلند بیرون می جهند، طبیعی است که مسابقهٔ من و تو برای تحویل گرفتن و پذیرائی از آنان فقط بخاطر جلو زدن از سائر گروهها و یا بمنظور سیاهی لشکر و تکیه بر جنبهٔ کمی مسائل آنها را تا به این پایه جسور ساخته است - سخن قرآن خطاب به این طائفهٔ بدبخت و فاسد این است:

«قل: لن ینفعکم الفرار ان فررتم من الموت اوالقتل، واذن لا تمتعون الا قلیلا، قل: من ذالذی یعصمکم من الله ان اراد بکم سوءا او اراد بکم رحمة؟»

بلی! شما ای فراریان از مرگ! که به بهرهٔ بی ارزش زندگی دنیا چسپیدید و بزعم خود - خویشتن را از معرکه سالم بیرون کردید فرار تان نفعی بشما نمی رساند - از صحنهٔ درگیری گریختید یقین بدانید که از حوزه و قلمرو قدرت و حاکمیت خدا(ج) نمیتوانید فرار کنید، اگر الله(ج) بشما ارادهٔ نفع و زیانی داشته باشد، چه کسی و چه نیروئی خواهد توانست شما را از پنجهٔ آن حفظ کند؟ منافع و مآرب مادی؟ و یا اغراض دنی و کثیف دنیوی؟ که هیچ!

پس شما ای سر سپردگان راه نفس و شیطان بخود آئید و خشم خدا و بندگان مؤمنش را بر خود فرض نسازید - نسیم ناملایم تفرقه که شما در فضای آن لاله زار خود را بدون مزاحم توفان فکر میکردید- به وحدت مبدل می شود و اتحاد مجاهدین با شما طرف فیصله کن خواهد بست - بهتر است تا دیر نشده از کردار گذشته تائب و نادم شوید و به سنگر

جهاد که مهبط عزت و رستگاری دنیا و آخرت است و به آغوش جهاد بر گردید.

۲- روشنفکر مآبان:

مکاتب و معارف استعماری که بابر نامه‌های حساب شده زایشگاه طرز فکرهای اغواگر و مسموم کننده الحادی گردیده بود برای ملت استعمار زده ما از شجره «علم» و دانش دو تیپ از خود باخته‌گان را تحویل داد.

اول: کسانیکه معتقدات کمونستی ذهن شانرا به زهر الحاد شستشو داد و به چهار فرقه که عبارت از خلق، پرچم، شعله و ستم ملی است تقسیم شدند.

دوم: آنانیکه افکار غربی و موجه‌های غربزدگی ذهن شانرا فریفت و آنها را از استقلال فکری و اندیشه و فرهنگ و بینش اصیل و مردمی تهی کرد. قشر سوم که جوانان مسلمان و هوا داران شان هستند، نا گفته پیداست که محصول مکاتب و برنامه های آموزشی آن نبوده بلکه فرموده الله(ج) در باره معرفی شان لیکو مصداق است «انهم فتیة آمنوا بربهم وزدناهم هدی وربطنا علی قلوبهم اذ قاموا فقالوا: ربنا رب السموات والارض لن ندعوا من دونه الها.» جوانانیکه از متن محیطهای آلوده به جراثیم فکری و اختلافی بدون آنکه در لجن آنها غرق و آلوده شوند در بستر جنبش اسلامی سر بر افراشتند و با قطره قطره خون پاک خود در سر زمین شهادت نهال نیرومند مبارزه اسلامی را کاشتند - در شعشعان انوار پر فروغ قرآن لا بلای ذهن شانرا صیقل دادند و در پالایشگاه فکری ایمان و جهاد به تزکیه و تنمیهٔ باطن پرداختند و در یک عزلت شعوری و عزت اخلاق از ذلت کفر و شرک زهیدند.

اما گروه اول که دیدیم و میبینم که چه بلائی بر سر خلق! او ردند و چسان آلت فعل و بردهٔ بیخاصیت کمونیزم شدند.

و اما تیپ دوم که امروز درین فراز از حساس ترین مقاطع تاریخ کشور جلو دار حرکت مردم و منادی استقلال و آزادی می بودند، تفرقه و تعدد گروهی را بها ساختند و از معرکه شرف به مدینه فاضله! شان (اروپا و امریکا) هجرت! کردند و از انجا انقلابی شدند و مبارز! و اینک به افتخار انقلاب! می ناب! می نوشند و شب و روز شانرا دربارها و میکده‌ها به یا دوارهٔ دو ملیون شهید دنیای جهاد، به پای کوبی و رقص و عربده و فریاد! سپری مینمایند. بلی! این آگاهان و روشن ضمیران! جامعه که علی‌الاصول می باید امروز طراح حرکت انقلاب می‌بودند سرگرم لذت و عیش و طرب خویش اند.

و وقتی هم موقعیت شان از سوی ملت بزیر سوال کشیده میشود بیشرمانه به تبرئه و توجیه خویش متوصل می شوند- و بازرستی دل سوزانه و حق مآبانه داد و واویلا سر میدهند که رفیق گل! متعصبین و و انحصار طلبان و سلالهٔ امیران! بر سر نوشت این جنگ آزاد یبخش! مسلط شده اند و تا اینان باشند پیروزی در حد یک احتمال است و گروه‌های ارتجاعی! نمیتوانند ملت را رهبری کنند و این ملت ستم آشنا را فریب میدهند و با کارت‌های زرد و سبز به جلو مر می توپ‌ها و تانکها میفرستند و به کشتن میدهند «والذین قتلوا فی سبیل الله فلن یضل اعمالهم سیهدیهم ویصلح بالهم ویدخلهم الجنة عرفالهم».

اسلامی‌بودن نهضت به حدی آشفته شان ساخته است که با ایجاد سرگرمی‌هائی نظیر ساختن گروه فلان! و اتحادیه بهمان! بین خود جنگ زرگری راه میاندازند و گه‌گاه برگه‌ها و کاغذ پاره‌هائی از لاطائلات و چرندیات واراجیف بی پایه را در مجامع انجنانی پخش‌میکنند و با این کار بی ارزش و حتی تخریبی خود انقدر به خود می بالند و بر انقلاب منت میگذارند که گویا ارتش سرخ را متلاشی نموده اند در عوض اینکه با انجمن های اسلامی دانشجویان مؤمن افغانی در اروپا و امریکا و جاهای دیگر برای معرفت انقلاب و رساندن فریاد مظلومیت ملت به جهان همساز شوند حتی در همانجا باتأ ثیر پذیری از مائویست‌های مرتد! بالفعل مرکز پخش پا رازیت بالای امواج انقلاب می شوند- جنابان که نظاره گران بیتفاوت و بدور از متن جریانات عینی جامعه اند، از انجا حرکت من و تو را به نقد میکشند و حتی با یاری همدیگر و صله‌های نچسبی راهم به جنبش اصیل اسلامی نسبت میدهند - اینان بحق مصداق این آیهٔ مبارکه قرآن اند: «ومن الناس

مَن يشتري لهو الحديث ليضل عن سبيل الله بغير علم ويتخذها هزوا ـ اولئک لهم عذاب مهين ـ واذا تتلى عليهم آياتنا ولى مستكبرا كان لم يسمعها ـ كان فى اذنيه وقرا، فبشره بعذاب اليم».

در جهانیکه انسانیت واقعبینی کساد تمام راه و رسم‌های جاهلی را به عینیت لمس کرده است ـ آنها جهت حل مسلهٔ و بحران جاهلیت غرب را به حکمیت فرا میخوانند و با معیارهای فرهنگ بیگانه جریانات موجود انقلاب و جامعه را حلاجی میکنند :

«افحکم الجاهلية يبغون؟ ومن احسن من الله حکماً لقوم یوقنون؟»

خلاصه مطلب اینکه فرو مایه گانی چنین رسوا و بیگانه پرست که حتی از دورهم دستی بر آتش ندارند بدون پشتوانه این قدر بلند بالا گز نمی کنند و بدون جهت بدنیسان چاشنی شان داغ نیست! بلکه تعدد گروه‌های مقاومت را سپر قد و قاوت بلند خود ساخته اند و ازین سوراخ توانسته اند راه گریز از تن دادن به فشار انقلاب را سراغ نمایند ـ اگر این روزنه برروری شان مسدود می بود هرگز نمیتوانستد خود را به جامعه افغان مرتبط بدانند ولی در راه نجات آن سهیم نشوند ـ و اگر از آغاز متحد و متشکل میبودیم، حکم الله را در یک جمله به آنها اعلام میکردم که : «اتترکون فیما ههنا آمنین؟» یا باید به آغوش جهاد بر گردید و بعنوان السالهای

مسئول درد و رنجی را که ملت لمس میکنند، بچشید و یا اینکه انقلاب تکلیف شما را روشن خواهد ساخت و از ننگ وابسته‌گی شما جرثومه‌های بی محتوی که مسبب بدنامی و بیآبروئی یک نسل انقلابی هستید خود را اسوده خاطر خواهد ساخت و به شما بوطنان مجال نخواهد داد که‌در اروپا و امریکا و درکنج بارها و فاحشه خانه‌ها انقلابی باشید و افغانی‌ا اروپائی باشید و امریکائی! که «والخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات».

ج : منحرفین

انحراف و کجروی در جامعه که روی فقدان موجودیت یک خط نیرومند فکری نتوانسته است تمام قوتها و استعدادهای بالقوه را بصورت بکر و دست نخوردهٔ به ظرفیت بالفعل در آورد - تقریباً غیر قابل اجتناب است - بخصوص آنکه موجه‌های باطل و دهریت و دنیت از هر سو چون سموم کشنده بر چمنزار ذهنیت‌های افسرده‌ها و حرکت آفرین جامعه در حال و زیدن باشد و استضعاف فکری بعنوان جانکاه‌ترین میراث شوم استعمار سیاسی! در طول قرنها بر روی هم سفته و انباشته گردیده باشد.

جامعه ما که از محرومترین جوامع امروزی در سطح جهان است - اسوه تمام عیار و کاپی مکملی از نظیر یک چنین جامعهٔ است‌در حالیکه جنبش‌اسلامی به همت جوانان فدا کار و آگاه زیر پوشش خود میرود تا در عصر جوشش قیام‌ها و خیزش نهضت‌های اسلامی زیر بنای یک اسلوب سالم، جذاب و بینش فکری و مبارزاتی را با ایثار و جهاد بیدریغ مجاهدین دانا و توانمند می ریزد و در راستائی این هدف مقدس گامهائی چندهم موفقانه به پیش تازد. استعمار که با تحقق این اهداف که با لمآل به معنی رشد فکری سیاسی کل نظام علمی جامعه است - گلیم خود را جمع شده فکر میکند - جبراً با دست درازی های پی در پی از حرکت سریع این روند جلو میگردد - در نتیجه جنبش اسلامی که به دلیل دخالت عمدی و آگاهانهٔ استعمار نتوانسته است اهدافش را در این رابطه به انجام رساند - موفق به بسیج کامل آنها به سلاح استدلال و منطق اسلامی نمی شود - اینجا است که بخشی از استعدادهای بکر و کاوشگر که فقر علمی و فکری خود را به هر نحوی که شده باید بر طرف بسازند - هر سرابی را آب انگاشته و دست به دامان هر مکتب و مشربی که ادعای مبارزه و انقلابی بودن را نموده است می شوند - و چون معیار و ضابطهٔ از قبل نزد شان موجود نیست، در جا بجائی اندیشه های نو ، یا التقاطی بار میایند و یا قدم در مسیر انحراف و کجروی میگذارند.

اختناق حاکم بر جامعه پس از به میان آمدن رژیم های پولیسی کمونیست ها - منجر به این میشود تا بعضاً پویندگان راه رهائی از حالت انجماد که پوکی وپوچی ببار می آورد - بسیر آمده و در جستجوی فضائی باز برای رشد علمی و سیاسی باشند. جامعهٔ انقلابی ایران بعنوان بستر وسیع تبارز اندیشه‌ها و برداشت‌ها و طرز فهم هائی متفاوت از اسلام - بسیاری از جویندگان و کاوشگران تشنه را بخود میخواند. در بر خورد با این همه اسالیب ناهمگون که در پناه جوباز سیاسی پدید آمده است - و برای هر نا آشنا و زود باوری جذابیت دارد - این استعدادها که بدست مشتریان و دلالان بازار اندیشه و سیاست غافلگیر شده اند در پیکرهٔ قالب‌ها و چوکاتهای فکری و سیاسی - ریخت میشوند و سرانجام هضم میگردند - یکنوع ذهنی گرائی و ایده آل اندیشی که هرگز شرایط جامعهٔ افغانستان در آنها ملحوظ نبوده است - لجام عقل و ارادهٔ اینان را بدست میگیرد و همین امر است که آنها را از جریانات عینی که در متن انقلاب میگذرد، بدور نگه میدارد. جریان‌ها - اندیشه‌ها - احزاب - و گروه‌ها - که غالباً انحرافی و یا التقاطی هستند - این بلعیده شدگان را در خود حل میکنند و بعد از شستشوی ذهنی انها را بعنوان نوزادهای بازار سیاست برای انقلاب و جامعهٔ افغانستان عرضه میکنند - و این نوزادان در زیر چتر قیمومیت و حمایت مادران و یا بهتر بگوئیم اربابانشان مدعی مبارزهٔ مردمی- خلقی و انقلابی . . . میشوند - دکه‌هائی سیاسی باز میکنند و میشوند گروه فلان و سازمان بهمان و . . . اینجا است که آفتی از آفات انقلاب - (گروه گرائی و جریان سازی) شکل میگیرد.

آقائی که با مطالعهٔ چند جزوه کتاب از مجاهدین خلق ایران - و یا جنبش مسلمانان مبارز و یا . . . تازه

تئوریسن و ایدئولوگ از آب در آمده است، فی‌المثل میشود صاحب گروه و سازمانیکه فقط با انتشار یک نشریهٔ سراپا کلیشه‌ای و کاپی شده و با نیروهائی که اگر صد بار هم بشمری از ده - بیست نفر - متجاوز نیست - میخواهد بر روی سکوی رقابت‌های گروهی قرار بگیرد و ادعای همسوئی با جریانی را بنماید که مسلماً امروز و فردا تمام بار انقلاب را بر دوش می برد . . .

خود خواهی - خود باوری و خویشتن بینی و در واقع نفس اماره با السوء هم به آقاهی میزند که با خبر! تو صاحب اندیشهٔ نوین و نبوغی حرکت آفرین و عزم و ارادهٔ آتشین هستی - چرا از رهبری فلان . . . پیروی کنی و به جریان فلان . . . وابسته باشی . بیا صاحب اجاق و دیگدانی مستقل باش و از آبشخور دیگران منوش! آقابه این فکر نمیکنند که آخر! خود من در زیر بال چه جریان و گروهی بدنیا آمده ام!؟ خود من اجیروزندانی چه کسی ام و در جهت مطامع و آزمندی‌هائی سیاسی چه کسانی حرکت میکنم !؟

بلی! و این چنین است که تیراژ گروه‌هائی جدید-التولد به مرز بالاتر از صد میرسد و مهمتر اینکه - همین گروه‌های نام نهاد فتح بابی میشوند برای همه ساده اندیشان و ناپخته گان تا جائیکه احزاب تنومند اسلامی نیز عدهٔ از اعضاء خود را که هوادار این وضعیت اند، از دست میدهند و موجی از انشعابها و فر کیسون بازی‌ها که انگیزه‌ئی جز حب نفس در آن‌ها متصور نیست، بر پیکر این جریان‌ها نیز آسیب میزند . . . بطور کلی میتوان گفت که ماهیت بسیاری از این گروهک‌ها مبهم و گنگ وزیر سؤال است و ماهیت بسیاری دیگر هم هویدا که انحرافی اند و یا التقاطی! اما مسئله به این خلاصه نمیشود که بالاثر وجود چنین زمینهٔ مساعدی، افرادی خود را در پیشگاه مردم و تاریخ رسوا ساختند - مسئله این است که این گروهکها با امکانات تبلیغی چندی که در اختیار دارند، آلت فعل استعمار شرق و غرب میشوند و در بیشتر حالات نقش ستون پنجم روس را بازی میکنند - نشرات آنها را مطالعه کنید - گرایش های متفاوت سیاسی و تمایلات پیدائی عقیدتی شان را به اندیشه‌های نا سالم و وابسته و یا وارداتی بوضوح لمس خواهید نمود و جای خوشبختی و شکرش باقی است که این گروهکهای مزدور بدامان انقلاب و وطن راه نیافته اند و در حاشیهٔ دیوان، سرگرم کار خود می باشند:

«ذٰلِکَ بِأَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا یَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللهَ هُوَ الْعَلِیُّ الْکَبِیْرُ».

(ادامه دارد)

همسنگران پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم

ترجمه و نگارش : عبدالاحد تارقی

پیوسته بگذشته

أبوذر غفاری رضی الله عنه

صبر کن تا آنکه با من بپیوندی -

عجیب ! چرا رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فقط همین سوال مشخص را از ابوذر می پرسد - - ؛

امراء - - - و اموال ؟ ؟

این همان قضیهٔ "ابوذر" است که بزودی زندگیش برایش تحفه خواهد داد ، و این مشکل وی با جامعه و با آینده خواهد بود - - -

بدون شک پیامبر عظیم اسلام صلی الله علیه وسلم مشکل وی را در یافته بود و بهمین جهت این پرسش را از وی نموده ، تا با این نصیحت بر نیست مجهزش سازد : (صبر کن تا مرا ملاقات کنی) - -

بزودی خواهیم دید که "ابوذر" به وصیت معلمش و پیامبرش عمل خواهد کرد - - - و هرگز شمشیر بر نخواهد داشت تا بوسیله خود در برابر امرائی که از دارائی امت توانگر میشوند جامهٔ عمل بپوشاند - - - ولی هرگز در برابر ایشان ولو ثانیهٔ هم سکوت اختیار نخواهد کرد - - -

آری - - - اگر پیامبر صلی الله علیه وسلم از تیغ کشیدن بروی ایشان (امراء) منعش می کند ولی هرگز از اینکه زبان برنده اش را در اظهار حق بکار برد ، منعش نمی نماید - -

و وی چنین خواهد کرد - -

★★★

زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم ، و پس از آن عصر ابوبکر و عهد عمر رضی الله عنهما در غلبه تام بر مغریات زندگی و دواعی فتنه سپری میشود . .

حتی آن نفسهایی که اشتهامند و بارغبت بودند ، راهی و منفذی برای ارضاء و اشباع رغبت ها و خواهشات خود سراغ نمی کردند - -

و در آن روزگار انحرافاتی موجود نبود که ابوذر بر علیه آن صدایش را بلند کند و با سخنان شعله افروزش ، جهاد آنرا آتش زند - - -

عهد امیر المومنین عمر رضی الله عنه که ولاة امور مسلمین و امرای شان و ثروتمندان شان را در هر گوشهٔ از زمین ملتزم به پرهیز کاری و امساک و عدالتی می نمود که تقریباً ما فوق طاقت بشر بود ، به در از اکشید - -

همینکه والیی از والیانش در عراق یا در شام یا در صنعاء - - و یا در هر کشوری از ممالک

دور افتاده نوعی از حلوا را تناول می کرد که عامهٔ مردم توانائی خریدن آنرا نداشتند ، دیری نمی‌گذشت که بعد از چند روز آن خبر به حضرت "عمر" رضی الله عنه رسیده بود - - و بید رنگ اوامر قاطعش مبنی برفرا خواندن آن والی به مدینه منوره صادر میشد تا مورد باز خواست سنگینی قرارگیرد - !!

بنا برین ابوذرباید شادمان باشد - خیلی شادمان ما دامی که فاروق عظیم امیر مؤمنان است - - وما دامی که چیزی در زندگی ابوذر ، وی را بیشتر از استفاده سوء از قدرت واحتکار ثروت دلتنگ نمی سازد چه ، این خطاب با مراقبت قاطعانه اش از قدرت، و توزیع عادلانه و اسلامی ثروت در کشور وجود وی آرامش و اطمئنان و رضائیت را با رور خواهد ساخت - -

و بدینگونه ابوذر خود را برای پرستش پروردگارش، و جهاد در راه وی فارغ ساخت .. مگر نه اینکه در برابر مخالفتی که در ینجا یا آنجا مشاهده میکرد خاموشی اختیار نماید - - و چه ناچیز بودند اینگونه مخالفت هایی که از نظرش می گذشتند - - ولی روزی ، بزرگترین ، و عادل ترین ، و پرهیزگار ترین فرمانر و ایان قاطبهٔ بشریت از دنیا در حالی رحلت می کند که و فاتش خلاء هولناکی را ایجاد می نماید و رحلتش عکس العمل هایی را بار می‌آورد که راه گریزی از آن نیست و مردم طاقت آنرا ندارند ، و فتوحات‌با گستردگی ادامه پیدا می کند ، و همراه با آن گسترش خواهشات وچشم دوختن به نعمت های حیات و آسایش زندگی نیز اوج می گیرد - -

و ابوذر خطر را مشاهده می نماید - -

میل در بر افراشتن پرچم هایی که نمایا نگر مجد شخصی باشد ، نزدیک است کسانی را فریب بدهد که همهٔ هم شان در زندگی اینست که بیرق الهی را برا فراشته دارند - -

و دنیا با زیب و زیور باطلش و فریب سرکش و نیر و مندش ، قریب است کسانی را از راه بدر برد که همهٔ رسالت شان اینست که آن (دنیا) را مزرعهٔ اعمال نیکو بگردانند و مال که خداوند آنرا خدمتگار مطیعی برای انسان ساخته است ، قریب است به آقای مستبدی مبدل گردد - -

و باچه کسانی - - ؟ ؟

با آنهایی که هنوز واقعه رحلت پیامبر شان را فراموش نکرده اند که با موجودیت انبار هایی از اموال فیٔ و غنائم در حیطهٔ اختیارش در حالی وفات کرد که جوشنش در گرو بود - - ! !

و ثروتها و حاصلات زمین که خداوند آنرا برای همه مردم آفریده و هرکس در آن حقی دارد قریب است در محاصره "احتکار" و "امتیاز" قرار گیرد - -

و سلطه و قدرت یعنی مسئولیتی که از هول محاسبهٔ خداوند دربارهٔ آن ، دلهای نیکوکار ان به لرزه می افتد ، بوسیلهٔ جهت سیطره برسر نوشت مردم و ثروت اندوزی ، و خوشگذرانی و برانگر و وخیم تبدیل میگردد - -

"ابوذر" همهٔ این چیز ها را دید ولی در جستجوی و حبیبه و مسئولیت خود نشد بلکه در عوض دست به شمشیر برد - - و در هوا به اهتزاز در آورد ، و از جا برخاست تاپا اجتماع با شمشیرش‌که لغزشی از آن بیاد ندارد ، مقابله نماید - - اما بزودی در قلبش انعکاس و صیتی که پیامبر صلی الله علیه وسلم برایش نموده بود ، طنین افگن شد ، و دوباره شمشیرش را در غلاف گذاشت ، چه سزاوار نیست که آن را بروی مسلمانی بکشد - -

"وما کان لمومن أن يقتل مومناً إلا خطا" - -

و سزا وار نیست هیچ مؤمنی را که بقتل رساند مؤمن دیگر را مگر باشتباه و خطا . . .

پس نقش وی امروز مقاتله نیست - - بلکه اعتراض است - - و شمشیر در چنین روزی وسیله تغییر و اصلاح نیست ، بلکه سخن راست ، شجاعانه که با نهایت امانت داری گفته شود ، وسیلهٔ آن (اصلاح) شده میتواند - -

سخن عادلانهٔ که راه آن گم نمیشود ، و از عواقب آن بیمی‌نیست -

"ابوذر" بیاد آورد که روزی پیامبر صلی الله علیه وسلم به حضور جماعتی از یار انش گفته

بود: "أن الارض لم تقل وأن السماء لم تظل اصدق لهجة من أبى ذر" - - زمین نه برداشته است و آسمان سایه نیافگنده است بر را ستگوتری از ابی ذر" .

پس کسیکه باین پیمانه از صدق لهجه و صدق ایمان برخوردار باشد، چه نیازی به شمشیر دارد - -؟

بدون شک هر کلمهٔ که وی بر زبان می راند از یک جهان شمشیر برنده تر است .

بنا برین باید با این حربهٔ صدق لهجه خود به سوی امیر ها - - بسوی ثروتمندان - - به سوی همهٔ آنهایی که با تکیه دادن شان به دنیا خطری را متوجه دین نموده اند ، بشتابد دینی که هدایت است نه تحصیلداری مالیات - - و نبوت است نه پادشاهی.. و رحمت است نه عذاب - - و تواضع است نه تکبر و استعلاء - - و برابری است نه برتری و امتیاز (إن اکرمکم عندالله اتقاکم) - - (الناس سواسية كاسنان المشط لافضل لعربي على عجمي الا بالتقوى).. و دینی که قناعت است نه حرص - - و کفایت است نه خوشگذرانی و عیاشی و اسراف - - و متانت است در پیشبرد زندگی ، نه فریب آنرا خوردن و نه بدنبال آن خود را به هلاکت انداختن .

پس "ابوذر" باید در برابر همهٔ اینها قیام کند ، تا خداوند بین او و بین ایشان داوری نماید چه او تعالی خیر الحاکمین است .

***

و ابوذر بسوی سنگر های قدرت و ثروت براه می افتد ، تا با حربهٔ مخالفت خود یکایک آنرا مورد حمله قرار دهد - -

و در ظرف چند روز محدود "ابوذر" مبدل به لوائی شد که با طرافش جمعیت های عظیمی از مردم و رنج دیدگان حلقه زدند - -

حتی در مناطق دور افتادهٔ که مردم آن تا آندم وی را ندیده اند ، آوازه اش پخش شد - - و چنان شد که در سرزمینی نمیگذشت ، و حتی قومی نام او را نمی شنیدند ، مگر اینکه سوالات مهمی مطرح میشد که منافع صاحبان سلطه و ثروت را تهدید می کرد -

و اگر این انقلابی بزرگ ارادهٔ آنرا می نمود تا برای خود و جنبشش بیرق ویژهٔ بسازد بدون شک سمبول ترسیم شده بروی آن بیرق جز "اتوبی" که همچون قوغ آتش سرخ و تفتان و پر لهیب است نمی بود ، چه سرود و شعاروی که هر زمان و مکان آنرا تکرار می کرد - - - و مردم از زبان وی بسان سرودی تکرار می نمودند ، این کلمات بود - -

(بشر الکانزین الذین یکنزون الذهب و الفضة بمکاوی من نار تکوی بها جباههم وجنوبهم یوم القیامة) - -!!

مژده بده ذخیره کنندگانی را که طلا و نقره را ذخیره می نمایند ، به "أتوهایی" از آتش که با آن پیشانی ها و پهلو ها یشان در روز قیامت داغ کرده میشود) - - ! !

به کوهی نمی برآمد ، و به صحرایی پائین نمیشد ، و به شهری داخل نمیگردید ، و با امیری روبرو نمیگشت ، مگر اینکه کلمات فوق برزبانش جاری بود -

و مردم چنان عادت کرده بودند که هرگاه می دیدند بسوی ایشان می آید با این کلمات استقبالش مینمودند :

"بشر الکانزین بمکاوی من نار" . .

مژده بده ذخیره کنندگان را به اتوهایی از آتش - - این جمله نشانه و علامهٔ رسالت "ابوذر" گردید که بخاطر آن زندگانی خود را وقف کرد ، آندم که دارایی ها را دید ذخیره می شوند و مورد احتکار قرار می گیرند و آنگاه که قدرت وسلطه را دید که وسیلهٔ برتری و استفاده و بهره برداری قرار می گیرد - - و آنز مانکه حب دنیا را مشاهده نمود که طغیان کرده و نزدیک است همهٔ آن جمال و کمال و پرهیزکاری و فداکاری و اخلاص را که سالهای "رسالت بزرگ" ساخته بود ، بخاک یکسان نماید - -

"ابوذر" از پر قدرت ترین و رهیب ترین "سنگرها" آغاز کرد - - آنجا در شام ، جائیکه حضرت امیر معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنهما بر سرزمینی حکومت میکند که از همهٔ بلاد اسلام

هر حاصلخیزی و خیر رسانی و کثرت فئی برتری دارد ـ ـ و او (امیر معاویه) اموال را بدون حساب می بخشد و توزیع می نماید ، تا بدینگونه قلوب مردمی را که دارای حظ و مکالتی اند ، بخود نزدیک سازد ، و آیندهٔ را که آرزو های بعیدش در نظر داشت ، تامین نماید ـ

در آنجا (شام) کشتزار ها و قصر ها و ثروت ها موجود است که با قسماندگان از حاملین دعوت را بدام فریب خود می کشانند .

پس باید "ابوذر" جلو خطر را قبل از اینکه همه گیر شود و همه چیز را ویران سازد بگیرد . .

و رهبر مقاومت پتوی فقیراله اش را از ساقهایش برزد و در حرکت بسوی شام از باد پیشی گرفت . .

مردم عادی بمجردیکه از مقدمش خبر شدند با شور و شعف استقبالش نمودند ، و هر جا که رفت و بهر سو که رو کرد با طرافش حلقه زدند ..

ای "ابوذر" برای ما حدیث بگو ..

برای ما حدیث بگو ، ای صحابی پیامبر خدا ..

و ابوذر بر جمعیت هایی که ماحولش گرد آمده اند نگاههای جستجو گرانه می نماید ، و می بیند که اکثر آن ها تنگدستان و فقرا می باشند . . بعد نگاه خود را متوجه حول و حوش نزدیک میسازد و قصر ها و زمین های حاصلخیز را مشاهده می کند . .

بعد برپا برهنگانی که در اطرافش جمع شده اند ، فریاد می کشد و چنین میگوید :

(در شگفتم از آن کسی که در خانه اش قوت لایموت نمی یابد ، چگونه با شمشیر کشیده در برابر مردم قیام نمی کند) . . . ؟ ؟ ! ! !

به تعقیب این گفتهٔ خود ناگهان توصیه رسول الله صلی الله علیه را بیاد می آورد که دستور داده بود ، در چنین موارد تحمل و شکیبایی را

جانشین انقلاب سازد ، و سخن دلیرانه را به عوض شمشیر بکار برد .. بناء لغت جنگ را که چند لحظه قبل بکار برده ، ترک می کند و لغت منطق و اقناع باز میگردد ، و به مردم تعلیم می دهد که ایشان همگی بسان دندانه های شانه برابر اند ـ ـ و اینکه آنها همگی در رزق سهمی دارند .. و اینکه احدی بر دیگری جز به تقوی برتری ندارد ـ ـ و اینکه امیر قوم و رهبر شان اولین کسی است که در هنگام گرسنگی مردم ، گرسنه میشود و آخرین کسی است که در هنگام سیری مردم ، سیر میشود . .

"ابوذر" بر آن شد تا با سخنانش و شجاعتش طرز تفکر همه گیری را در همه جای سرزمین اسلام ایجاد نماید که از ذکاء و مناعت و نیرو مندی باندازهٔ بر خوردار باشد که جلوا امراء و اغنیارا بگیرد ، و در برابر ظهور گروه هایی که از قدرت و سلطه ، استفادهٔ سوء می نمایند ، یا ثروت و دارایی را احتکار می کنند حایل واقع شود ..

و در ایام اندک سر تا سر شام حیثیت کند و های زنبور عسل را کسب کرده بود که ملکهٔ مطاع خود را یافته است . . و اگر ابوذر اشارهٔ گذرائی به قیام می نمود ، بدون شک آتش انقلاب زبانه می کشید . ـ ولی وی چنانکه گفتیم ـ همهٔ اهتمامش را وقف ایجاد طرز تفکر عمومی نموده بود که احترام گذاشتن بآن شکل و جوب را بخود گیرد ، و بدینگونه سخنانش باصطلاح نقل مجالس و مساجد و راه ها گردید .

خطر ابوذر بر امتیازات در حال رشد ، وقتی باوج خود رسید که روزی وی با معاویه رضی الله عنه در حضور انبوهی از مردم مناظره کرد ، و بعد کسانیکه در مناظره حاضر بودند ، آنرا به کسانیکه حضور نداشتند ابلاغ نمودند ، و باد اخبار آن را همه جابرد ..

"ابوذر" یعنی صادق اللهجه ترین فرد جهان ، چنانکه پیامبرش ستوده بود ، در برابر امیر معاویه استاده شد و بدون خوف و مدارا در مورد ثروتش قبل ازینکه حاکم شود و در مورد ثروت امروزه اش پرسید . . ! !

از خانهٔ که در ،که در آن سکونت میکرد و از قصر های امروز در شام ـ ـ ! !

بعد این سوال خود را متوجه آن عده از اصحاب کرام که با معیت معاویه رضی الله عنه به شام رفته بودند و بعضی از آن ها قصر ها و زمینهائی داشتند ، و هم در آن مجلس باوی نشسته بودند ، ساخت .

بعد همه آنها را مخاطب قرار داده فریاد کشید: آیا شما کسانی هستید که قرآن بر پیامبر در حالی نازل میشد که وی درمیان شما قرار داشت - - ؟

و هم خود از جانب آنها جواب این سوال را می دهد ، آری ! شما همالهایی هستید که قرآن در میان تان نازل شده ، و با پیامبر علیه السلام به غزوات شرکت جسته اید . .

بعد بار دیگر سوال می کند : آیا در کتاب الله این آیت را نمی یابید :

(والذین یکنزون الذهب والفضة ولاینفقو نها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم ، یوم یحمی علیها فی نار جهنم ، فتکوی بها جباهم وجنوبهم وظهورهم ، هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون) .. ؟؟ وکسانیکه طلا و نقره را گنجینه و ذخیره میکنند و در راه خدا انفاق نمیکنند آنها را بعذاب درد ناک بشارت ده روزیکه آن طلا و نقره در آتش دوزخ گداخته شود و پیشانی و پشت و پهلوی آنها را بآن داغ کنند (و فرشتگان عذاب بآنها گویند) : این است نتیجه آنچه از زر وسیم (در دنیا) بخود ذخیره کردید اکنون بچشید عذاب سیم وزری که اندوخته می کردید.

در ینحال معاویه رضی الله عنه درمیان سخنان وی می دود و می گوید : این آیت در مورد اهل کتاب نازل شده است ..

و ابوذر فریاد می کشد : نه - - بلکه هم در مورد ما و هم در مورد ایشان نازل شده است ..

و هم بدینسان "ابوذر" رضی الله عنه نصیحت خود برای معاویه رضی الله عنه و اطرافیانش را دنبال می کند و از ایشان می خواهد از دام آنچه در قبضهٔ شان است از زمین ها و قصر ها و اموال، خود را بر هانند - - و هیچکس برای خود بیشتر از احتیاج روز مره اش چیزی را ذخیره نکند .

در محافل و مجالس خبر این مناظره و حکایت کارنامه های ابوذر زبان بزبان می گردد - - و سرودش در خانه ها و راه ها بلند میشود :

(بشر الکانزین بمکاوٍمن نار یوم القیامة) ..

"مژده بده ذخیره کنندگان را به "اتوهایی" از آتش در روز قیامت" ..

امیر معاویه خطر را احساس می نماید ، و سخنان انقلابی بزرگ به هراسش می افکند ، اما وی (معاویه رضی الله عنه) قدرش را می داند و احترامش را دارد بناء اذیتش نمیکند ، و فورا به امیر المومنین حضرت عثمان رضی الله عنه نامهٔ فرستاده برایش چنین می نویسد : "ابوذر مردم را در شام بیراه کرد" ..

و حضرت عثمان رضی الله عنه به ابوذر نامه می نویسد و او را در نزد خود فرا میخواند .

و ابوذر بار دیگر گوشه ردایش را از ساقش بر می زند و به قصد مدینه شام را ترک می گوید و آن روز یست که دمشق نظیر آنرا در جملهٔ روز های پذیر ایی و وداع مشاهده نکرده است - - ! !

★★★

(مرا نیازی در دنیای تان نیست) - - - ! !

اینچنین گفت "ابوذر" برای امیر المومنین "عثمان" رضی الله عنه بعد از اینکه بمدینه رسید و در بین هر دو صحبت مفصلی بوقوع پیوست .

حضرت عثمان بعد از گفتگو با "ابوذر" و از اخباری که از هر منطقه مبنی بر پشتیبانی گروه های عظیم مردم از آراء و نظریات ابوذر برایش رسیده بود ابعاد خطر دعوت وی و قوت گرفتن آن را و اینکه دشمنان در کمین نشستهٔ دولت اسلامی از آن استفاده سوء خواهند کرد و در پناه سخنان صادقانهٔ ابوذر سموم الحادی خود را درمیان مردم پخش خواهند کرد ، را درک نمود و تصمیم گرفت وی را در جوار خود در مدینهٔ منوره نگهدارد و اقامتش را در آنجا منحصر سازد .

حضرت عثمان رضی الله عنه تصمیم خود را خیلی نرم و دوستانه به ابوذر عرضه کرد و چنین برایش گرفت :

"در ینجا در پهلوی من ماندگار شوشب و روز بر تو خوب خواهد گذشت". .

و ابوذر پاسخ داد :

(مرا احتیاجی در دنیای تان نیست) - - !

آری ! او را احتیاجی در دنیای مردم نیست - - - او از آن پرهیزگارانیست که در جستجوی ثروت معنوی اند ، و برای آن زنده اند تا ببخشند ، نه اینکه بگیرند - - ! !

"ابوذر" از خلیفه مسلمانان حضرت عثمان رضی الله عنه خواست که برای او اجازه مسافرت به "الربذه" را بدهد و خلیفه برایش اذن داد - - -

او در مبارزه اش ، برای خداوند و رسولش با وفا و امانت دار باقی ماند ، و در اعماق روحش نصیحت نبی اکرم علیه السلام برای وی را که در موارد مقابله با کسانی که اموال امت را حیف ومیل می کنند شمشیر بر ندارد ، حفظ نمود - - - تو گویی پیامبر علیه افضل الصلاة والتسلیم همهٔ غیب را دیده بود . . . غیب "ابوذر" و آینده اش را ، که با در نظر داشت آن این نصیحت گرانبها را برایش اهدا نموده بود .

و ازین رو "ابوذر" هنگامیکه می دید گروهی از آزمندان به در دادن آتش فتنه ، کلمات و دعوت وی را وسیلهٔ برای اشباع حرص پلید فتنه افروزی و دسیسهٔ شان می سازند ، نفرت و انزجار خود را ازین اعمال آنها پنهان نمی کرد .

در روزگاری که در "ربذه" بسر می برد ، روزی هیئتی ازکوفه بحضورش رسیده از وی خواستند تا بیرق شورش علیه خلیفه را بر دارد ، و وی با سخنان قاطعانه ذیل توبیخ شان نمود :

(قسم بخدا اگر عثمان مرا به دراز ترین چوب بدار آویزد یا از بلند ترین کوه پرتم کند ، بدون شک می شنوم و اطاعت می کنم ، و صبر میکنم ، و از خداوند اجر می خواهم ، و این عمل وی را به خیر خود می دانم . . . و اگر از افق تا افق آواره ام سازد ، یقینا می شنوم و اطاعت می کنم ، و از خداوند اجر می خواهم و این کار او را برای خود خیر می دانم . . .

و اگر خانه نشینم سازد ، بدون شک می شنوم و اطاعت می کنم و صبر می کنم ، و از خداوند اجر می خواهم ، و این عمل او را به خیر خود می دانم) . . .

★★★

او مردیست که متاعی از امتعهٔ دنیا را نمیخواهد ، و از همین جهت است که خداوند نور بصیرت را بروی ارزانی داشته است . . . و در روشنی همین نور بار دیگر ابعاد وبال و خطری را که قیام مسلحانه در برداشت ، درک نمود و از آن خود داری ورزید . . . و هم بدان سان وبال و خطری را که خاموشی در برابر فریب دنیا و اموال در برداشت احساس نمود و از آن (خاموشی) نیز ابا ورزید ، و آوازش را با سخن حق و لهجهٔ صدق بلند کرد - نه شمشیرش را - بگونه ای که نه اطماعی میتوانست فریبش دهد . . . و نه عواقبی میتوانست منصرفش سازد .

آری ! تطمیعش کردند تا از انتقاد و امر به معروف و نهی از منکر بازش دارند ، اما نشد که نشد . . . و تهدیدش کردند که از مخالفت با استفادهٔ سوء از قدرت و دارائی دست بردارد ، اما گوش شنوائی نداشت . . . !

"ابوذر" برای مبارزهٔ صادقانه و امانت کارانه خود را فارغ ساخت و همهٔ هم خود را متوجه این کار کرد - و خواهیم دید که همهٔ عمرش را در بیان خطاهای ناشی از سوء استفاده از حکومت و دارائی بسر خواهد رساند ، چه حکومت و دارائی به پیمانهٔ از نیروی فریفتن و فتنه بر خوردار اند که "ابوذر" از ضرر این دو بر برادرانش که بیرق اسلام را با رسول اکرم صلی الله علیه و سلم برداشتند ، خوف دارد ، همانهائی که مکلفیت دارند تا زنده اند حاملین این بیرق باشند ، و همچنان حکومت (قدرت) و دارائی دو شاهرگ زندگی امت ها و جمعیت ها اند ، و چون این دو (حکومت ، دارائی) در منجلاب

گمراهی سقوط کنند ، آن وقت است که سر نوشت مردم با خطر جدی مواجه میگردد .

"ابوذر" در مورد اصحاب پیامبر صلی الله علیه و سلم چنین آرزو داشت که هیچکدام آنها متولی امارت نشوند و ثروت نیاندوزند ، و بطور دائم پیشوایان هدایت بوده باشند چنانکه بودند ، و جز پرستش خداوند به چیز دیگری اشتغال نورزند . .

وی وحشیگری دنیا و درنده خوئی مال را بخوبی می دانست ، و درک کرده بود که ابوبکر و عمر هرگز تکرار نمیشوند . . . و همیشه از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده بود که اصحابش را از اغراء امارت بر حذر میداشت و دربارهٔ آن (امارت) چنین میگفت :

(. . . انها امانة ، و انها یوم القیامة خزی و ندامة . . الا من اخذها بحقها ، و ادی الذی علیه فیها) . . .

". . . آن (امارت) امانتی است ، و آن در روز قیامت باعث خجالت و پشیمانی است . . جز برای کسی که آنرا با حقش بر عهده گیرد ، و وجایبی را که امارت بدوشش میگذارد اداسازد" . . .

کار "ابوذر" با برادرانش به اجتناب از ایشان اگر چه مقاطعهٔ شان ننمود ، انجامید زیرا آنها امارت را بدوش گرفته بودند ، و طبعا ثروت و فراوانی بر ایشان فراهم گردیده بود . .

روزی ابو موسی اشعری با او روبرو شد و همینکه چشمان ابوموسی به ابو ذر افتاد ، بازوانش را گشود و در حالیکه با دیدنش از خوشی فریاد بر آورد چنین گفت : "خوش آمدی ابوذر . . خوش آمدی برادرم" .

ولی ابو ذر اورا از خود عقب راند و گفت :

(من برادرت نیستم ، آن زمان برادرت بودم که والی و امیر نبودی) . . !

و هم بدینگونه روزی ابوهریره با او (ابوذر) ملاق شد و با خوش آمدید در بغلش گرفت اما او ابوهریره را بادستش از خود دور کرده برایش گفت :

(خود را از من دور دار . . آیا تو کسی نیستی که امارت را بدوش گرفتی ، و به ساختمان ها و قصرها افتخار میکنی ، و برای خود چارپایانی و زراعتی تهیه دیده ای) . . ؟؟ و ابوهریره به دفاع از نفس خود و تبرئه اش از آن شائعات پرداخت . .

ممکن است موقف "ابوذر" دربارهٔ حکومت و ثروت افراطی جلوه نماید . .

ولی ابو ذر دارای منطقی است که آنرا راستی و صداقتش با نفسش و با ایمانش می سازد ، پس ابوذر بارویاها و کردار هایش . . با سلوک و جهان بینی اش ، در نزد ایستگاهی ترمز می کند که آنرا پیامبر صلی الله علیه و سلم و دویارش ابوبکر و عمر از خود برای ایشان بجا گذاشته اند . .

و اگر چنان باشد که بعضی مردم این پیمانه از پرهیزگاری (رائج در عهد پیامبر صلی الله علیه و سلم و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما) را الگوئی بدانند که صعود در قلهٔ آن نا ممکن است ، ولی ابوذر آن را سرمشقی می داند که راه زندگی و عمل را ترسیم می نماید ، مخصوصا برای آن مردانی که معاصر رسول الله صلی الله علیه و سلم بودند ، و در عقب وی نماز خوانده ، و در جهاد ، شرف همسنگری وی را داشته اند ، و بر شنیدن و فرمان بردن بیعتش کرده اند .

علاوه بر این ـ چنانکه قبلا ذکر کردیم ـ وی با آگاهی روشنگرانه اش تاثیر قاطع حکومت و ثروت را در سر نوشت مردم درک می کند ، بناء هر خللی که در "امانت حکم" یا "عدالت ثروت" وارد شود ، خطر ناگهانی را ببار می آورد که مقاومت در برابر آن و خنثی کردنش واجب است .

★★★

ابوذر تا حدی که توان داشت به صفت بردارندهٔ بیرق "قدوهٔ عظمای" پیامبر علیه السلام و دویارش (ابوبکر و عمر) و با نهایت امانت داری و به صفت پاسدار آن زندگی کرد . . وی در فن غلبه حاصل کردن بر مغریات امارت و ثروت ، استاذ بود . .

باری بروی امارت عراق عرضه شد اما او در

پاسخ گفت :

(نه . . . قسم بخدا هر گز نخواهید توانست با دنیای تان مرا از راهم منصرف سازید) . . .

و روزی رفیقش او را دید که جامهٔ فراخ قدیمی را پوشیده است از وی پرسید :

آیا جامهٔ غیر ازین نداری . . ؟ ! من روز قبل دو جامهٔ نو با تو دیدم . . . ؟

ابوذر جواب داد :

(ای برادر زاده ام . . . آن دو جامه را به کسی که بیشتر از من به آنها احتیاج داشت ، بخشیدم) . . .

رفیقش گفت : بخدا سوگند تو به آن دو جامه ضرورت داری ! ! ابوذر در پاسخ گفت :

(خدایا اورا ببخش . . . بدون شک تو دنیا را بزرگ می داری ، آیا این پرده ''یکنوع جامه'' را برتن من نمی بینی . . . ؟؟ و پردهٔ دیگری مخصوص نماز جمعه دارم ، و مرا بزی هست که شیرش را میدوشم ، و مرکبی است که سوار میشوم ، پس کدام نعمت بهتر از آنست که ماَرا است) . . . ؟؟

و روزی نشست و چنین حدیث گفت :

(دوستم مرا به هفت چیز وصیت نمود . . .

● **مرا به دوست داشتن مساکین و نزدیکی با ایشان امر نمود . .**

● **و مرا امر کرد که به کسی که از من پائین رتبه است نظر کنم ، و نه بآنکس که از من در مرتبهٔ بالا تر قرار دارد . . .**

● **و مرا امر کرد که از کسی چیزی طلب نکنم . . .**

● **و مرا امر کرد که صلهٔ رحم را بجا آرم . . .**

● **و مرا امر کرد که حق را بگویم هر چند که تلخ باشد . . .**

● **و مرا امر کرد که (در اظهار حق) برای رضای خدا از ملامت کردن ملامت گر ترسی نداشته باشم . . .**

● **و مرا امر کرد که لا حول ولا قوة الا بالله زیاد بگویم) . . .**

و ''ابوذر'' در میان این وصیت زندگی کرد ، و زندگیش را به آن و نق داد ، تا حدی که ''وجدان'' قومش و امتش گردید . .

امام علی رضی الله عنه می فرماید :

(امروز احدی باقی نمانده که پروای ملامت ملامتگری را در بارهٔ عمل در جهت رضای خدا وند نداشته باشد ، جز ابو ذر) . . ! !

''ابوذر'' در حالتی زندگی کرد که همه عمر در برابر استفادهٔ سوء از قدرت و احتکار ثروت استادگی نمود . .

و در حالتی زندگی کرد که در طول حیات خطا را ابطال میکرد و بر صواب صحه میگذاشت . .

و در حالتی حیات بسر برد که خود را برای ادای مسئولیت نصیحت و ترسالیدن از عذاب خداوندی تا آخر عمر فارغ ساخت . . از دادن فتوی منعش می کنند ، ولی آواز وی بلند تر میشود ، و برای منع کنندگان میگوید :

(قسم به ذاتی که روان من دربد اوست ، اگر شمشیر را بالای گردنم بگذارید ، بعد من یقین کنم که میتوانم سخنی را که از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده ام ، قبل از این که گردنم را بزنید ، اظهار نمایم ؛ بدون تردد آن را اظهار خواهم کرد) . . ! !

و ایکاش مسلمانان در آن روزگار به سخنش و نصیحتش گوش فرامیدادند . .

در آن صورت فتنه هائی که بعدا بزرگ شد و خطرش جدی گردید ، و دولت و اجتماع و اسلام را به خطرهائی مواجه ساخت ، که شدید تر از آن را نمیتوان تصور کرد ، در نطفه خنثی میشد .

★★★

و الان ''ابو ذر'' در ''الربذه'' مشغول سکرات موت است . . . جائیکه به تعقیب تفاوت نظرش با حضرت عثمان رضی الله عنه در آنجا اقامت اختیار کرد - پس بیائید باهم با مسافر بزرگ مراسم و داع را بجا آریم ، و در زندگی درخشانش منظرهٔ سر انجام را مشاهده نمائیم :

این خانم گندم رنگ لاغری که در پهلویش نشسته گریه می کند ، همسر اوست . . .

و ابو ذر از وی می پرسد : گریه برای چیست در حالیکه مرگ حق است . . . ؟ همسرش جواب می دهد که او برای آن می‌گرید که : (تو در حالت مرگ هستی و در نزد من جامهٔ نیست که برایت کفن گردد) . . ! ! !

و ابو ذر بسان شفقی که در حالت غروب است ، تبسمی می کند ، و برایش میگوید : مطمئن باش . . .

(گریه نکن ، چه ، من از رسول الله صلی علیه - و سلم روزیکه با جمعی از یارانش در نزدش بودم ، شنیدم که میگفت : مردی از شما در صحرائی وفات خواهد کرد ، و جماعتی از مؤمنان به جنازه اش حاضر خواهند شد . . .

''و همه آنهائی که همراه من در مجلس حضور داشتند ، درمیان جماعتی و یا قریهٔ وفات کرده اند ، و از ایشان جز من احدی باقی نمانده است . . . و اینک من به صحرا وفات می کنم ، پس مراقب راه باش . . . که گروهی از مؤمنان فرا خواهند رسید ، و قسم به ''الله'' بدون شک من نه دروغ گفته ام و نه بر ایم دروغ گفته شده است) . .

و روحش بسوی خداوند پرواز کرد . .

و یقینا ''ابوذر'' راست گفته بود . . .

اینک این قافله که با شتاب صحرا را می - نوردد جماعتی از مومنان را دو بردارد ، و در رأس ایشان ''عبدالله بن مسعود'' صحابی پیامبر صلی الله علیه و سلم قرار دارد .

و ''ابن مسعود'' قبل ازینکه به محل برسد منظره را می بیند . . . منظره جسدی دراز کشیده ، چنان می نماید که جنازهٔ مردیست مرده ، و در پهلویش زنی و بچهٔ که گریان می کنند . . و زمام مرکبش را بطرف محل واقعه کشید و قافله نیز در پی اش روان گشت ، و بمجردیکه نظری به جسد می افگند ، چشمش به چهرهٔ یارش و برادر دینی و اسلامی اش ''ابوذر'' می افتد .

و چشمان ''ابن مسعود'' پرآب میشود ، و پهلوی جسد پاکش می ایستد و میگوید :

(راست گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم . . . تنها راه میروی ، و تنها می میری ، و تنها بر - انگیخته میشوی) . . ! !

و ابن مسعود ''رضی الله عنه'' می نشیند و برای همسفرانش کلماتی را که باآن به وفات ابو ذر اظهار تأسف کرد :

(تنها راه میروی ، و تنها می میری ، و تنها برانگیخته میشوی) . . تشریح می دهد . .

***

اصل قصه به غزوه ''تبوک'' بر میگردد . . .

سال نهم هجرت ، ایامی که پیامبر صلی الله علیه - و سلم دستور آمادگی برای رویاروئی با رومی ها را که به توطئه و دسیسه علیه اسلام آغاز کرده بودند ، صادر نموده بود .

و آن ایام که مسلمانان به جهاد علیه روم دعوت شده بودند ، روزهای دشوار و سوزان بود . .

و سفر دور و دراز و دشمن مخوفی در پیش رو بود . . .

چند تن از مسلمانان با تقدیم معاذیر مختلفی از خروج برای جهاد در آن روز شانه خالی کردند .

و پیامبر صلی الله علیه و سلم با اصحابش به جهاد بر آمدند . . . و هر چه راه میرفتند تکلیف و مشقت بیشتر میشد ، و در این گیر و دار مردی عقب می ماند ، و میگویند ای رسول خدا صلی الله علیه و سلم ، فلانی عقب ماند ، پیامبر علیه السلام می گوید :

(بگزاریدش . .

اگر در وی خیری باشد ، خداوند اورا به شما ملحق خواهد کرد و اگر غیر ازین باشد ، خداوند شما را از وی راحت ساخت) . . !!

و باری اصحاب کرام رضوان الله علیهم متوجه شدند که ابوذر در جمع شان نیست . . . برای پیامبر صلی الله علیه و سلم میگویند :

''ابوذر'' عقب مانده است، و شترش مستی کرده است . . . و رسول الله صلی علیه و سلم گفتار اولی اش را تکرار می کند. . . شتر ''ابو ذر'' در اثر شدت گرسنگی و تشنگی و گرمی ضعیف شده و از خستگی زیاد پاهایش از رفتار باز مانده بود. .

و ''ابوذر'' با همهٔ توان خود سعی کرد، شتر را به رفتار وادارد اما خستگی و ماندگی ثقل خود را بالای شتر انداخته بود. . . و ''ابو ذر'' دید که بااین وضع وی از مسلمانان عقب خواهد ماند و پی شان را گم خواهد کرد، بناء از پشت شتر پائین شد، و بارش را گرفت و بر شانهٔ خود انداخت و پای پیاده در وسط صحرای سوزان و آتشین بچابکی هرچه تمامتر، و بامید رسیدن به پیامبرش علیه السلام و اصحاب کرامش، روان گشت. .

و بامدادان که مسلمانان رحال خود را افگندند تا استراحت کنند، یکی از ایشان نگاهی کرد و دید که در پشت ابری از گرد و غبار شبح مردی پنهان است که شتابان می آید . . کسی که این صحنه را دیده بود گفت: یا رسول الله اینک مردی به تنهائی راه می پیماید . . .

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند:

(''ابوذر'' خواهد بود). . .

و دوباره سلسلهٔ سخنان قبلی خود را دنبال کردند، تا وقتی که ''آن شبح'' مسافهٔ را که در بین وی و ایشان بود طی نماید، آنگاه خواهند شناخت که وی کیست. . . و مسافر بزرگ آهسته آهسته به ایشان نزدیک میشد . . . قدمهایش دانه های ریگهای آتشین را پاشان می ساخت، و بارش بر شانه اش سنگینی می نمود. . . اما وی خوشحال و شادمان بود، زیرا کاروان مبارک را در یافته، و از پیامبر صلی الله علیه و سلم و برادران مجاهدش عقب نمانده بود. . .

و هنگامیکه به اول قافله رسید، منادی کاروان ندا در داد: یا رسول الله، بخدا سوگند آن شخص که از دور نمایان بود، ابوذر بوده است - - -

و ابوذر جانب رسول اکرم صلی الله علیه وسلم شتافت -

و بمجردیکه چشمان مبارک پیامبر صلی الله علیه وسلم بوی افتاد، بر چهرهٔ مبارکش گل تبسمی که رنگ شفقت و دل آسایی داشت شکوفاشد، و چنین در افشانی کرد:

(خدا ابوذر را بیامرزد - - -
تنها راه می رود - -
و تنها می میرد - - -
و تنها بر انگیخته میشود - - -)

و بعد از گذشت بیست سال بر آن روز، یا بیشتر، ابوذر در صحرای الربذة تنها مرد - - . آری! بعد ازینکه همهٔ زندگیش را در راهی سپری کرد که خودش یکه تا ز آن بود و در آن آسمان ستارهٔ پر نور-تر، از وی ندرخشید - - -

''ابوذر'' در عظمت تقوایش و قهرمانی پایداری اش، تنها مرد تاریخ بود - - -

وهم بدین گونه در پیشگاه خداوند تنها بر انگیخته خواهد شد، زیرا تراکم فضائل بیشمارش برای احدی در پهلوی وی، جای باقی نخواهد گذاشت - - - !!

پایان

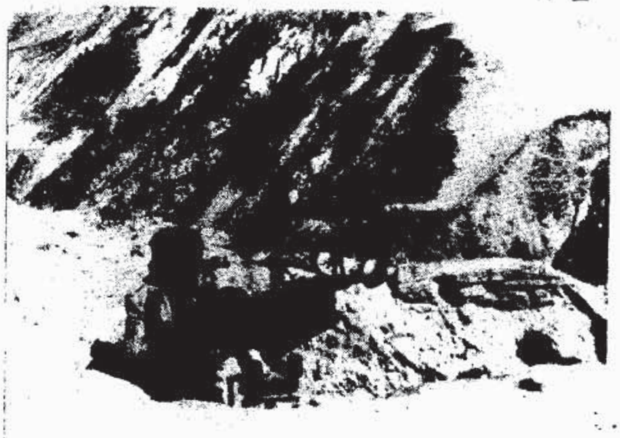

پس پسکی

پس پسکی ډیری زیاتی ، هر طرف دا پس پساده
څوک خانان ، او څوک شاهان شو ، په چا جوړه کربلا ده

څوک دفیل غوږکی ویده دی ، څوک دغم له سودائی شول
څوک شو خلاص دزلدگی نه ، چاته جوړه دا فضاء ده

چاته کونډی رنډی ناستی ، یتیمانو سره ژا ړی
څوک ځان په چرت کی تللی ، هلته هغه ، دلته دا ده

څوک شول و ریت په تناره کی ، څوک ژوندی دخاورو لاندی
چاجوړ کړی تجارت دی ، دا دچا په سر سودا ده

څوک په دشت او په میروی ، په امید دنن سبا دی
چا کړه جوړه ځانته قصرونه ، څه عجیبه معما ده

نن دټیت او جگ تر منځه ، جدا وا لی لیدل کیږی
څوک په لوړه سطحه ژوند کړی ، دچا کډه ور په شاده

دېنه ژوند مسابقه ده ، چی په هره لا ره کیږی
دی ته نه گوری چه څنگه ، بس روا که نا روا ده

مشوره ده انجړ شوی ، هیڅ هدف ندی معلوم اوس
امارت دی که قدرت دی ، که دپاک الله رضاء ده

هر سړی دی پر سیدلی ، زړونه ټول خولی ته را غلی
حوصلی دی ټولی تنگی ، نورد صبر انتهاده

مونږ له دوی څنی شاکی یو ، دوی له مونږ نه گیله من دی
غوا ړو یوځه ، کیږی بل څه ، اختلاف خبره داده

داسی لوړ دیر عوامل دی ، چی ئی نوم اخستی نشو
که څه وا یو خطره ده ، انقلاب سره جفا ده

کاف او لامه که مونږ ټول نن ، ځا نځانی څنی لاس واخلو
د وحدت لاسونه ور کړو ، دی مرض لره دوا ده

عنایت الله خلیل

فتوحات اسلامی در قارهٔ اروپا:

از قهرمانان فتح اندلس

احمد شاه ((وحدت))
Ahmad Shah (Vahdat)
A. K. P. O.

طریف بن مالک:

از انجا که ملت اسلام در عصر حاضر از هرطرف در معرض هجوم دشمنان قرار گرفته و با قدرتهای بزرگ جهان پنجه نرم میکنند، ناگزیر است تاریخ گذشته اش را ورق بزند و در روشنائی صفحات تابناک آن در جهت فتح و نصرت آگاهانه گام بردارد. ملت مجاهد افغانستان که امروز عملاً در صحنه نبرد قرار دارد- اگر خواسته باشد در شاهراه پیروزی حرکت نماید بیش از دیگران به برگشت به تاریخ اسلام و سیر در روشنایی آن و تعقیب نقش قدم قهرمانان آن احتیاج دارد و شکی نیست قدم مجاهدین و علمبرداران آنرا تعقیب نماید فتح و پیروزی همواره همرکاب شان خواهد بود و در غیر آن جز شکست و خواری و ذلت چیزی نصیب مان نمیگردد.

گذشتگان اسلام قبل از آنکه با نیروی مادی بر دشمن غالب شوند با ایمان بخدا و تمسک به اسلام به قدرتهای عصر پیروزی حاصل نمودند- تاریخ اسلام و سائر فتوحات اسلامی شاهد عینی و واقعی این مدعا است.

آن وقت که کتائب اسلامی در شرق برق آسا امپراطوری های روم و فارس را فتح نمودند و لشکر اسلام در بخارا و سمرقند پیشروی میکرد، قهرمانان اسلام در غرب بعد از فتح کامل قاره افریقا در اروپا قدم گذاشتند و با نیروی ایمان و سلاح قرآن به تعداد (۱۲۰۰۰) دوازده هزار مجاهد مسلمانان با سلاح ناچیز بر قوای (۱۰۰۰۰۰) یکصد هزار نفری مسلح صلیبی ها پیروزی حاصل نمودند و لوای توحید را بر فراز اندلس بر افراشتند و مدت هشت قرن اسلام در آن سرزمین حکومت کرد و چنان مدنیتی را اساس گذاشت که صفحات تاریخ بشریت را رنگین ساخته است.

بعد از هشتصد سال در نتیجه غفلت و جدائی حکام مسلمین از دستورات اسلام و بوجود آمدن افتراق و اختلاف در صفوف مسلمانان دشمنان اسلام پیروز گردیدند و حکام مسلمین با آن همه شوکت دیرینه که داشتند با ذلت و خواری بدست دشمنان خود گرفتار و بابیرحمی هر چه تمام راهی دیار مرگ شدند و تعدادی هم مانند غلامان و بردگان در بازار ها به بهای ناچیزی بفروش رسیدند که قضیه ایشان و حکایت درد آور اندلس درس عبرتی است که مسلمانان باید آنرا برای ابد ازیاد نبرند.

چیزی که برای ما حایز اهمیت است و ما در پی آنیم این است که (هسپانیه و پرتگال) امروزی

نایل لاجوردین شهری

الهام خلوت

الا همسر نوشت، ای مرد، ای طغیان، ای طوفان!
الا ای همطریق سنگلاخ "وحشت و مردن" . . .
. . . سکوت "راه" را همراه گیرو "درد" را همرزم . .
و از آهنگ "تنهائی" جرس را انقلاب افروز . . .
. . درین "ره" صد مقام وحشت است ای مرد"تنهائی"!
و این "ره" کوره راه عشق! صبر مرد میخواهد

مرو، ای رهرو "خلوت"، بجلوت‌های بیدردی
که آنجا "مرد" از "افسردگی" و داغ می پوسد . .
. . . بلی آنجا به محفل، "تکچراغ" درد را بردن . . .
و اجسامی به نور روشنائی "بیجهت بستن" . .
. . . جفا بر روح آزادیست ای یاران آزادی! . . .

چکامه

بلی زین بزم خلوت، بزم محرومی و بزم یأس . . .
توان فهمید "راه" و مشکل شرح بیابان ها . . .
. . ولی هرگز زمتن "جمع" نتوان صید معنی‌ها...(!)
که از افسرده حالان غیر "پوسیدن" نیاموزی .
و آری، نه، نه، ای جانت فدای "راه" آزادی
"چنین" یک "انتخابی"، انتخاب "زیستن" نبود

نه، در پیراهۀ "تائید"، در "غمراه"، آزادی
بدون وحشت از "تردید"(!) دنیای سیه‌کاری . . .
تو "خود" را جا بجا کن، میتوانی، جهد میباید . .
وا ما در صراط نارسیدنها، نه، ای رهرو . . .
براه "حق" که خورشیدش بنورت آذین بندد .
و بر شرع شهادت با "پیام و خون" همره شو .
.. "چنین"، آری، چه دشوارست "راه"، "زندگی"رفتن..

★★★

چنونکه "ابرها"، همراه، از هر سوی می آیند .
که با ایجاد ظلمت "راه" را در "چاه" بنمایند . .
تو ای همسر نوشت! ای قهرمان "حق و آزادی"!
فراراه "زمانت"، چلچراغ روشنی افروز
و از طرق رسالت "سرگشتی" را دگر گون کن

نایل، لاجوردین شهری

سراب

سراب، شکوهٔ بدرد آلودیست از عذابگاه جهنمی "نفهمیدن" که حقیقت حقیقتی، حقیقت آزادی‌ئی، حقیقت ایمانی و حقیقت انسان و عدالتی - بیرحمانه، لجن مال ورطه‌گاه "جهل" است.

سراب، نجوای به غم‌نشسته از گداز جانفرسائیست که در محکمهٔ "غلط فهمیدن" - تعالی‌ئی، عظمتی، دردی و شرف السانی دارد طرح وارونه می شود تا حریقستانش، روحي را جاودانه بسوزاند.

سراب، استغاثهٔ دردناک و الم بر انگیزیست از طاعون "نگاه غرض" که "مصلحت" را "حقیقت" می فهمد و "شی،، را بمقتضای مصالح مطروحه در حد منفعت و لذت می یابد و می بیند، که نگاهش در "رهن،، حد اعلای مصلحت‌های متداول است.

سراب، گداز روانسوز وگریهٔ بخون نشسته ایست از "فهم خصم،، که با پر تو آگاهی ژرفای "حقیقت،، را نگریسته ولی اراده ندارد که "حقیقت فهمیدن" را ارائه دهد و مطرح کند - بل موصعش جدا است و خلاف وقع و عدل را عنوان می کند.

و بالآخر، سراب، مجموعهٔ کلماتیست که از اعماق تند درد، احساس و سایر مونادهای جوهری، مجهول و رقیق عاطفی که از توضیح آن معذورم، بر انگیخته می شود و در قبای یک قافیه پیشکش یاران درد، که امیدوارم چنگی بدلهای امیدوار و هنرمند شان وارد کند و صفای عاطفهٔ احیاء.

این شما و این هم سراب سراب - - -

سراب

خراب "هیچم" و دردم خراب می فهمد — گداز سوختن دل، کباب میفهمد
برهگذار نشستم، مرا بصیرت خلق — بامتیاز "نگاه" حباب می فهمد
مصیبت دل بشکستگان این دلیا — شکسته قایق، طوفان آب می فهمد
"نگه" کجاست درین ورطهٔ تصور و وهم؟ — وگرنه "بینش دل" انتخاب می فهمد
قسم بوارث زنجیر و عدل و آزادی — که جور ظلمت "شب" آفتاب می فهمد
جهنمست که جاری است در "شعور عمل" — بهشت خیر و فضیلت، کتاب، می فهمد
شعور مضمر دشمن ز چشم "بیداری" — به عمق مسخ حقیقت، ثواب می فهمد
ولیک آه، که همدرد و همدل و همراه — چگونه؟! بحر خروشان، سراب می فهمد
مقدر است که تاریخ در تناوب صبر — به "آن" مجال دهد، کانتخاب می فهمد
شکسته خاطر تقدیرم و "ضمیر زمان" — خزان عمر دل از "اضطراب،، می فهمد
چراغ لالهٔ مهجور این بیابانم — "مرا،، بدامن شب، ماهتاب می فهمد

مپرس "درد،، از ان محو ثروت و قدرت
که خون گرم شهادت، شراب می فهمد

پشاور - ۱۹۶۱/۹/۲

سرزمینی است که بیشتر از هشتصد سال اسلام در آن حکومت داشت ، دشمنان اسلام همواره کو شیده اند و میکو شندتا یاد آنرا که افتخار تاریخ اسلام است از ذهن مسلمانان بر بایند و بر آن روپوش نیستی و فراموشی گذارند و در اثر همین تلاشهای مغرضانه دشمنان است که نسل جدید و بخصوص مردم ما از انتصارات اسلام در اروپا و مدنیت کم نظیر اندلس اسلامی و پیر وزی های چشمگیر قهر مانان اسلام در آن دیار که در تعیین سرنوشت موجوده ما تاثیر بسزائی دارد خیلی ها نا آگاه اند . بتاسی ازین ضرورت گوشهٔ از انتصارات اسلامی در اندلس و ایثار و قربانی مجاهدین اسلام در راه خدا و انتشار اسلام ، درین سلسله و جیز نگاشته می شود تا مجاهدین ما آنرا آئینه اعمال خود قرار دهند و به ترتیب عوامل اساسی شکست مسلمانان و انقراض اسلام که نقطه اساسی آنرا همانا کنار گذاشتن ار ز شهای اسلامی و تشدید تفرقه و اختلاف در سطح رهبری مسلمانان و تجزیه دولت اسلامی تشکیل میدهد پیشکش میشود تا باشد که مجاهدین و علمبرداران جهاد اسلامی افغانستان از فراز ونشیبهای اندلس که با وضع کنونی مجاهدین افغانستان شباهت زیاد دارد درس عبرت بگیرند ، چه ذکر واقعیتهای تاریخی درس و عبرتی بیش نیست .

در زمان خلافت پر افتخار حضرت عمر رض لشکر اسلام در قاره افریقا پا نهاد و در سال ۲۱ هجری مصر بدست صحابی جلیل القدر و قائد اسلامی عمر و بن عاص فتح گردید . دامنه فتوحات اسلامی گسترش یافت کشور های افریقایی که در آن وقت اغلباً تحت حکمر و ائی رومیان قرار داشت یکی بعد دیگر توسط سربازان اسلام داخل حوزه اسلام گردید تا بالاخره در سال ۸۶ هجری قمری تابعی بزرگوار موسی بن نصیر رهبر فتوحات اسلامی در غرب به فرمانروائی مغرب (تونس) تعیین گردید. موسی بن نصیر فتوحاتِ اسلامی را توسعه بخشید و بعد از برخورد های زیاد مناطق را فتح کرد و به نفوذ بربری ها خاتمه بخشید آنها را تابع خلافت اسلامی ساخت و بعد از فتح (طنجه) طارق بن زیاد را که به دعوت خود او ایمان آورده بود بحیث والی (طنجه) تعیین نمود و بعد از آنکه قهر مان اسلام طارق بن زیاد برایش وعده ادامه جهاد و پیشبرد فتوحات اسلامی را داد موسی بن نصیر به (قیر وان) که آنرا مرکز خود انتخاب نموده بود برگشت .

اینجا ست که سرزمین خرم و زیبای اندلس در آنسوی بحر یعنی در جنوب قاره اروپا انظار طارق را بخود جلب مینماید .

بعد از مطالعه دقیق اوضاع قضیه را به سمع رهبر خود موسی بن نصیر میر ساند - موسی بن نصیر که از دیر زمانی این خاطره را در خود میپر و رانید وقتیکه شور و شوق و صلاحیت و اهلیت شاگردش طارق را مشاهده مینماید به تصیمم و عزم او بیش از پیش می افزاید و ضمن مکتوبی موضوع را به مرکز خلافت اسلامی در دمشق اطلاع داده و از خلیفه مسلمانان ولید بن عبدالملک در مورد عبور از بحر طلب اذن مینماید ، خلیفه در مرحله اول احساس خطر نموده از دادن اذن درین باره خود داری مینماید ولی در اثر الحاح و پافشاری جدی برایش اجازه میدهد و تاکید مینماید که نخست توسط گروپهای کوچک چریکی منطقه را مورد بررسی قرار داده و با عبور گروهی استکشافی موقعیت منطقه را مطالعه نماید بدون آنکه لشکر اسلام را داخل امواج پر طلاطم بحر و در معرض خطر قرار دهد .

اینجا ست که موسی بن نصیر اولین قومندان خود را برای انجام این مسؤلیت و رسالت بزرگ انتخاب مینماید - مسؤلیتی که خیلی ها خطرناک و ارزنده است ، آری خیلی ها پر خطر است عبور از امواج بحر عمیق وهولناک و پیاده شدن برای نخستین بار در سرزمینی که تا هنوز موقعیت آن برای مسلمانان کاملاً مجهول و پوشیده است و مقابله با بزرگترین قدرت زمان .

واقعاً خیلی ها ار زنده است . . . چه تصامیم آینده رهبر فتح موسی بن نصیر و طرز کار ارتش طارق بن زیاد و نتائجی که در مستقبل نصیب مسلمانان میگردد همه و همه به عملکرد این گروه و تحقیق و تشخیص رهبر آن بستگی مستقیم و ناگسستنی دارد با درک این همه مسؤلیتها و خطرها و ار زندگی ها موسی بن نصیر ناگزیر است تا اولین قوماندان فتح را انتخاب نماید و در تشخیص آن خیلی ها دقیق باید باشد ، چه

نتائج آینده و جوانب مثبت و منفی جنگ در آینده متوجه شخص موسی بن نصیر است .

بلی ! موسی بن نصیر خوب میداند که چه کسی را برای این مسؤایت بزرگ انتخاب کند، او به صفت رهبر فتوحات اسلامی و بحیث قائد مسلمین در منطقه به افراد ملت خود. و بخصوص افراد ارتش خود شناسائی کامل دارد و هرگز در انتخابش غلط نخواهد کرد و بایدهم در تشخیص و انتخابش غلط نکند چه او که مسؤایت قیادت رابعهده دارد براوست که از وضع ملتش و بر توانائیها و استعداد های افراد لشکرش آگاهی داشته باشد .

موسی بن نصیر بعد از بررسی کامل اولین مرد میدان را از میان ارتش انتخاب مینماید . . . و او طریف بن مالک است . طریف بن مالک ملقب به (ابو زرعه) از شمال افریقا که قبلاً درفتوحات اسلامی تحت قیادت خود موسی بن نصیر شهامت و شجاعت فراوان از خود بجا گذاشته است همان شجاعت و رزمندگی سابقه اش بود که بصفت اولین رائد فتح اندلس گزیده شد .

درین وقت صلیبی ها در اروپا امپر اطوری عظیمی داشتند و از پادشاهان «قوطه» بنام «رو در - یک» در اندلس یعنی هسپانیه و پرتگال فعلی حکومت میکرد و ظلم و استبداد بر مردم رو امیدا شت و از قدرت عظیمی بر خود دار بود .

موسی بن نصیر از میان ارتش مسلمانان به تعداد پنجصد نفررا به همراهی طریف بن مالک انتخاب نمود که از جمله یکصد نفر سوار و باق پیاده بودند ، طریف و همراهانش سلاح ناچیزی در دست داشتند .

ترتیبات سفر گرفته شد و به تعداد چهار کشتی جهت انتقال مجاهدین از بحر تهیه گردید - باید گفت که این کشتی ها از طرف «جولیان» که یکی از حکمرانان رو در یک بود و حکمروائی «سبته» منطقه مرزی افریقا در تصرفش بود برای مسلمانان داده شد جولیان با رو در یک مخالفت داشت و ازین جهت در فتح اندلس مسلمانان را یاری و را هنمایی میکرد و به این ترتیب کشتی هارا در اختیار مسلمانان قرار داد و تعدادی از پیروان خود را نیز با گروه طریف یکجا نمود تا در شناسائی منطقه و کشف اسرار آن آنها را یاری نمایند - وقتیکه ساز و برگ سفر گرفته شد و گروه طریف به نزدیک بحر رسید موسی بن نصیر آخرین و صایا و رهنمایی های خود را به مجاهدین وقائد شان طریف بن مالک بازگو نمودو او را در قبال مسؤلیتهای بزرگ و خطیر یکه پیشرویش قرار داشت متوجه ساخت و باد عای فتح و ظفر و بر گشت سالم با ایشان و داع نمود .

همزمان با غروب افتاب و رسیدن شب مجاهدین سوار کشتی ها گردیدند و چنین برمی آید که کشتی ها خیلی بزرگ بودند چه به تعداد پنجصد نفر مجاهدین با همه مواد و مهمات شان درین کشتی ها گنجایش یا فتند - کشتی ها بحرکت آمده و امواج هوائاک بحر و سرعت کشتی های غو لپیکر توأم بانعره های الله اکبر مجاهدین درین ظلمت شب منظره خیلی ها شگفت آوری را ایجاد نموده بود و این منظره همواره امید فتح و نصرت را در قلوب مجاهدین قوی تر میساخت .

بعد از گذشت ساعتها در امواج بحر و با طلوع شعاع صبح کشتی ها آهسته آهسته به ساحل نزدیک شدند و لحظاتی بعد درکنار بحر آرام گرفتند . این واقعه در ماه مبارک رمضان سال (۹۱) هجری قمری مطابق برج جون (۷۱۰م) بود .

با طلوع آفتاب مجاهدین از کشتی ها پیاده شدند و بعد از آنکه کشتی ها را بستند در جزیره ایکه تا هنوز به حزیره طریف مسمی است جا گزین گردیدند - طریف سربازان خود را مورد خطاب قرار داده آنها را به و جائب و مسؤلیات شان متوجه ساخته و به جهاد و قربانی در راه خدا(ج) تشویق و ترغیب نمود . بعد از آن مجاهدین به هدایات رهبر شان طریف بن مالک به حملات و کشف اسرار منطقه اغاز نمودند به قریه‌ها و مناطق دشمن یورش بردند و غنائم و اموال زیادی بدست آوردند .

از انجا که وظیفه این گروه در قدم اول بدست آوردن معلومات کافی از وضع منطقه و نیروی

بقیه در صفحهٔ ۴۳

ح . سرفراز

ای مجاهده

ای مجاهده :

ای هغه انسان چی قرآن کریم ستا پاک او سپیڅلی نوم په خپل تل پاتی تکوکښی داسی نغښتی:

ترجمه : (لوی خدای جل جلاله دخدای په لیار کښی جهاد کونکی په ناستو خلکو غوره کړی دی) او داسی ښودلی ده چی ته یو عادی انسان نه ئی بلکه ته هغه انسان ئی چه دځمکی پر مخ دی دخدای دخلافت دپتی دپور ته کولو لپاره بڼی را وهلی دی . ملا ور تړلی او پتیلی دی ده چی پدی پاک او سپیڅلی لیار کښی به دځان او مال په ورکولو سره قدم اخلی .

او دائی ثابته کړی ده چی ته له نور و انسانو څخه جلائی . ته هغه انسان نه ئی چی عمر تیرول دی هدف وی . یاد یوی سړی دلاس ته را و ړلو لپاره تاند وهی او دځان دمشهور ولو لپاره دسر ور - کولو میدان ته و ردانگی . بلکه ته هغه پاک او سپیڅلی انسان ئی چی دنور و انسانانو لپاره دخوښی ژوند برابر ولو . دنور و انسانانو ددنیوی او اخروی سعادت دتأ - مینولو او دنور و دنیک بختی او لیکمرغی لپاره خپل ځان دقربانی میدان ته و ړاندی کوی .

هو !

ای مجاهده !

ای په اسلام مین او داسلام په لیار کښی سر ورکونکیه قهرمانه !

تا و کولای شو چی دخپلی پخی او ماتی نه خوړونکی ارادی په تکل دلړی خور وحشی قوت دتیری او تجاوز مخه و نیسی .

هغوی او تولو نړیوالو ته ثابته کړی چی اسلام هغه ستر قوت دی چی ددنیا بل هیڅ قوت ور سره دمقابلی توان نلری .

اسلامی لښکری - که څه هم په تش لاس وی ، دکفر په بی عقید و لښکرو (چ)ه څه هم د وخت او زمانی په مدرنو و سلو سنبالی وی - بریالی وی ، او تل به بریالی وی .

ستا پاک نیت ، اخلاص ، اوله هدف سره نه پری کید ونکو اړیکو و ښودله چی قرآن کریم رښتیا ویلی دی !

ترجمه : (مونږ خاما خا له خپلو پیغمبرانو او مؤمنو بندگانو سره په دنیوی ژوند او هغه چی شاهدان حاضرشی مرسته او کومک کوو !

او که له دی څخه پخوا دقرآن کریم ، دی وعدی یواځی عقیدوی اړخ در لود - او مونږ ایمان در لود چی خدای جل جلاله به خپل مؤمنین په دنیا کښی هرو مرو بریالی کوی . اوس مود عمل په صحنه کښی په لیدلو سره دا ایمان نورهم کلک او پوخ شو . او پدی هکله مو ایمان داطمینان پړاوته و رسید .

خو ای مجاهده !

ستا او ستاد بابا دښمن له ماتی او شکست خوړ لو څخه ور وسته سوگند کړی وه :

(زه به دوی ته په لیاو کښی کینم - ددوی او غولولو هڅه به ئی و کړم تر څوئی له روغی لیار څخه بی لیاری کړم) .

ن چی دسرورکولو په میدان کښی یوځل بیاله مانی سره مخامخ دی ، لاس او پښی ئی ماتی - په و ینوات پت دی - او پوه شوی چی نشی کولای مخامخ له تا سره مقابله و کړی - نوځکه ئی لیار

بدله کړی ـ دجنګ او جګړی دګربی بدل کړی او پرتائی په بل دګر کښی په داسی حال کښی چی ته تری بالکل نالخبره ئی داسی خطرناک ګوزارونه پیل کړی دی خدای مکړه که ورته متوجه نشی او پاملرنه ورته و نکړی اژدی ده چی تولی هلی ځلی دی له خاورو سره خاوری کړی .

ای مجاهده :

تاته دا په زړه ندی چی قرآن کریم فرمائی :

(چاچی یو مسلمان په خپله اراده سره مړ کړ نو هغه جهنم ته ځی ـ او تل به هلته پاتی وی) .

له تا هیر شوی دی چی قرآن کریم فرمائی .:

(که چایو السان په (نا حقه) و واژه لکه چی تول السانان وژلی دی) .

هو ، منم چی دهغوی ډله ستا سوله ډلی جلاده، هغه ته ستا سو دډلی له خوا و سله نده ورکړ شوی هغه دبلی ډلی دبیرغ لاندی جهاد کوی ـ هغه ستا دډلی دمشر لوم ته (زلده باد) چیغی له وهی منم .

ستا خوښه نده چی مسلمانان دی په خپلو مینځو کښی سره و وژنی ؟

ته راضی نه ئی چه دخپل پاک او مجاهد ټو ـ پک خوله دمسلمان په لور کړه او دافغانستان دآزادی ګتلو په مجاهد و تو پک خونړی ږغه را کش کړی .

خو :

هغه مسلمان دی ـ هغه دشهادت کلمه وائی .

وګوره !

ستا په شان اموئځ کوی ـ روژی نیسی ـ او د الله اکبر آواز و نه پورته کوی . هغه هم ستا په شان دروسانو دشرلوپسی تو پک را اخستی هغه هم ستاپه ـ شان دقربانی میدان ته ور دالګی .

دا هیڅ کومه اساسی خبره نده چی هغه ستا ـ سوپه ډله کښی ولی ندی ؟

نو !

ای مجاهده !

ته باید نور لږځه خپل چا پیریال ته هم وګوری ـ له هغه سره وحشی دښمن سره دغه دانسان په رنګ کښی شیطان هم و پیژنی ـ چی تا دخپل مسلمان ورور وژو لوته هڅوی .

ته باید باور و لری سره لری چی دافغانستان مجاهد تنظیمونه یو شوی او بیاهم کوم یوتن تا دبل تنضیم د غړو وژ لوله هڅوی ـ مسلح کوی ـ ګولی او کارتوس در کوی ، داهم ستا دښمن دی ـ تا دوزخ ته لیږی ـ او دافغالستان داسلامی انقلاب دښمن هم دی ـ څکه خدای مکړه که داخلی و هنی ورکی لشی ـ دااسلامی انقلاب به هم دالجزائر دمسلماالو دانقلاب په شان په پردیو ـ یعنی ددغو السی شیطانو په ښا دارانو پلورل کیږی . والسلام

فتوحات اسلامی در قاره ...

دشمن و مواقع استراتیجی بود گاهی در یک منطقه حمله مینمودند و زمانی در گوشه دیگر منطقه ظاهر می شدند و نظر بدستورات قائد اعلی خود موسی بن نصیر میکو شیدند معلومات کافی بدست آورند و از مقابله مستقیم وبتداوم با دشمن خود داری مینمودند تا اینکه هنگامه مجاهدین در سائر منطقه پخش گردید و رعب و ترس سر تا سر منطقه را فرا گرفت ، طریف بن مالک بعد از بدست آوردن معلومات کافی از منطقه و وضع دشمن و بدست آوردن غنائم زیاد به همراهانش دستور عقب نیشنی داد و بعد از آنکه بر گشتند اموال و مهمات خود را به کشتی ها حمل نمودند و با بلند نمودن نعره های تکبیر سالم وغانم از بحر عبور نمودند ـ موسی بن نصیر و مسلمانان به استقبال ایشان شتافتند و بشارت فتح و نصرت دادند موسی طریف را در آغوش گرفت و او و همراهانش را نوازش کرد و بعد از آنکه طریف موسی بن نصیر را در جریان کامل و قایع و حوادث گذاشت موسی بن نصیر او را مورد تقدیر و نوازش بیشتر قرار داد و برای مسلمانان فتح اندلس را بشارت داد .

به این ترتیب طریف بن مالک اولین مردی بود که در سرزمین اندلس قدم گذاشت و نخل فتح را در آن سرزمین غرس نمود و به باز ماندگان اسلام درس شجاعت و ایمانداری و فدا کاری داد ـ که تاریخ اسلام قهر مانی او را هرگز فراموش نخواهد کرد .

ادامه دارد

محمد کاظم "فارق"

از دکان تا سازمان

بخش اول

سازمان آغوش گرم و کانون تربیت و پرورش چهره ها ، قالب ها و تیپ های همگون فکری و ذهنی و تجلیگاه ایمان و آیدیو لوژی است . مکتب تربیتی است که بر نهج مشی اصولی ، خط ـ مرسوم ، رسالت معلوم و اسالیب هد فمندانهٔ و بر مبنای موازین و مقیاس های ارزشی مشخصی ، بعد معنوی وما رائی انسانی را رشد و بالندگی وکمال می ـ بخشد و عنان عقل و اراده را از دست دلالان و شیاطین بازار سیاست رها و زیر نگرانی و قیمومیت مکتب و اندیشه قرار میدهد .

آموز شگاهی است که جذبه و عشق به الله و ذوق حراست از حریم ناموس دین و ایمان را و معنای واقعی ایمان ، صبر ، ایثار ، فدا کاری و جانبازی در راه هدف و آرمان را به انسان ـ می فهماند ، گرایش ـ ها ، علایق و تمایلات متفاوت گروهگرائی ، اسارت ـ پذیری ، هوا داری و وابستگی به نظام های وارداتی و استعماری را از ژرفای مغز و ضمیر بیرون میکشد و موقف و موضع مشخص فکری و اعتقادی را تمثیل می نماید . زیرا در سازمان ، انسان باعقیده و مکتب جوش میخورد و به برتری وافضلیت آن برسایر اسلوب ها ، مکتب ها ، مذهب ها و مسلک ـ ها و ـ ـ ـ باور ژرف و ایمان ناگسستنی پیدا می کند .

همینکه حوزه ها ، هسته ها و حلقه های شب ـ نشینی چندی بخاطر مرامهای خاص مادی و سیاسی ، تشکیل شد ، نمیتوان سازمان را تکمیل شده پنداشت و تنها به اینکه شبهای جمعه یا شنبه را جهت اغوا ـ گری و لجن پراگنی جهالت سرشتان چند ، بنام "شب سازماندهی" معین ساخت و در آن بجرح شخصیت این و آن و یا به توصیف بیمورد فلان و بهمان پرداخت ، نمیشود سامازن را تشکیل شده و به انجام رسیده انگاشت .

تشکیل جلسات روز مره ، هفته وار وما هوار و ـ ـ ـ نشر مرامنامه ، اساسنامه ، توزیع و تکثیر کارت ها ، چارت ها و مجسمه ها و ـ ـ ـ ودادن شعار های آتشین و براق ، هیچکدام نمیتواند تعبیر زندهٔ یک سازمان گردد . بلکه سازمان برمبنای نیت و اندیشهٔ خاص فکری و معنوی اساسگزاری میگردد و ممثل فکر، ایدئولوژی و خط مشخص انقلابی است .

حیثیت سازمان در بستر حیات اجتماعی ، همانند ارزش قلب در کل پیکرهٔ آدمی است که خون پاک را درشر یا نهای وجود پمپ می کند و سلولها و انساج بدن را تازه و نشیط نگهمیدارد ، به همانسان سازمان روح تازهٔ را در نهاد وابستگان خود میدمد و باعمار شخصیت نیرو مند ، در اک و با درایتی می ـ پر دازد که جز خدا بکسی کرنش نکند و جز حکم او(ج) و فرمان پیامبر او(ص) ، دستور دیگری را پذیرا نگردد .

سازمان ، رابطه انسان را با منبع فیوض و رحمت بی منتهای خالق کاینات وصل میکند ، نه به اشخاص و افراد و قدر تهای فنا شوندهٔ زوال پذیر . در سازمان انسانها روی احساس برداشت ـ مشترکی بر محور هدف و آرمان عمیق و ایثو ـ

لوژیک ، در یک نظم الهی و در کیان یک وحدت خدائی جمع و متشکل میگردند و بافهم و دریافت واحدی از صورت و سیمای زندگی و از هدف و غایهٔ تنظیمی ، خط و راه واحدی را بحیث خط فکری و اعتقادی شان می گزینند و تمام شئون زندگی فردی و اجتماعی شان را طبق قوانین و قواعد مربوطهٔ آن عیارسی سازند ـ

هدف سازمان ، دمیدن روح آگاهی و حرکت و بیداری در قالب افسردهٔ اعضای وابستهٔ خود و مضمون و محتوی بخشیدن به زندگی و آذین نمودن حیات انسانی به زیور اسلامی و در فرجام ، ساختن انسان هدفمند و مسلمان ، ساختن خانواده و جامعهٔ مسلمان و بالآخره ساختن دولت و دنیای اسلامی که مصداق بحق آیهٔ "لاتکون فتنة ویکون الدین کله لله" بوده باشد ، می باشد .

رابطهٔ اعضاء با سازمان ، آنطور که امروز ، معمول و متد اول است ، بر اساس معاش و در یافت کمکهای مالی استوار نیست ، و هرگاه وسیلهٔ تماس و پیوستگی به سازمان معاش و کار مزد افراد قرار گیرد و روابط فیما بین سازمان و اعضای وابسته اش، برمبنای مادیات برقرار گردد ، دیگر فرق میان آن سازمان و یک کمپنی تجارتی شده نمیتواند ، زیرا معیار عضو بودن در یک فابر یکه و کمپنی ، همان اجورهٔ کار ماهانه یا سالانه است نه مسایل دیگری !

در سازمان ، اگر وسیلهٔ ارتباط افراد به دفتر و به شخص رهبر جز ایمان عقیده و زنجیر فکر ، چیز دیگری بوده باشد بدون شبهه از رمز و راز پایش و از قوت و استحکام بقاء برخور دار نبوده و بزودی از هم گسسته میشود ـ

بسیار دیده شده که در سازمانهای منحرف وغیر منظم وفاقد قانون ، بمجرد قطع رابطه از طریق اخذ معاش از کانال حزبی و از چاینل گروهی، یاران راه و همراهان طریق و حتی سردمداران بزرگ "!" پیوندها را از هم گسسته انگاشته اند و دست از برادران هم فکر و همسر نوشت شان به سهولت شسته اند و ساتور اتهامات و برچسپ ها را به فوریت متوجه شان ساخته و نارواترین و ظالمانه ـ ترین مارکهای وارداتی از خارج را بر جبین پاک شان کوبیده و رقم زده اند ! ! !

سازمان ـ خط مشی صریح ، پالیسی های روشن وغیرمبهم و موضعگیری های جدی وقاطع ، در برابر جریانات و رویداد های سیاسی ، ملی و جهانی دارد ، روش های منافقانه و حقارت آمیز نداشته و به و سوسه ها و دسیسه ها وقعی نمیگذارد و راه خود را ـ طبق پالیسی و مشی اصولی خود ـ در دل حوادث و ظلمت ها ، بدون انحراف به چپ و راست، می ـ پیماید . در عبور از گردنه ها و مدارج مختلف مبارزه و در گذر از فرازها و مقاطع حساس و سرنوشت ساز انقلاب ، نه به شرق خوش آمدید و نه به غرب تکیه می کند ، و در گنداب سرطانی سیاست بازی"!" و یا در لجن تردد و بی خاصیتی نیز سقط و منحط نمیشود ، بلکه بی انحراف و اعوجاج ، مستقل و مستقیم ، در راه ، نه در چاه، مسیر خود را انتخاب و خویشتن را از تحیر ، آشفتگی و بن بست میرهاند و شتابان بسوی هدف به پیش میردو .

اگر در سازمان ، چنانچه متذکر شدیم و مشخصات و ممیزاتی را که بر شمردیم، موجود نباشد و شرایط ، حدود ، ایجابات و مستلزمات مشخص سازمانی ، ترسیم نگردد ، به محض انتخاب نام و نشان و به مجرد بالا کردن تکه پارچه های مزین به آرم و سمبول ، و صرف بر روح توزیع سلاح و پول یا دوشک و کمپل و ـ ـ ـ و یا بمجرد حواله کردن اعاشهٔ افرادی چند از چاینل معین ، نمیتوان نام سازمان رابا لای آن گذاشت و به کارهایش امید و اربود ـ بلکه چنین مجمعی را سازمان نام نهادن ، سرنوشت جامعه و ملتی را بر مبنای توهمات پوچ وبی اساس رقم زدن است .

مع الأسف امروز جریان امور طوری است که از بیشتر سازمانهای موجودهٔ جهان ، دکانها و فرو ـ شگاه های بزرگ و عمومی ساخته شده که حتی شرم انسان می آید تا نام کمپنی را بالای آنها بگذارد ، چه رسد به نام حزب و سازمان ! زیرا در کمپنی نیز

بقیه در صفحهٔ ۶۰

راز پرستش

نویسنده : دکتر عبدالغنی «پنجشیری»

نقش پرستش در حیات فردی

(۱) دین و تعالی روانی و کمال شخصیت

متفکرین می گویند که ارسطو حکیم شهیر در ارائه طرح تکامل شخصیت د چار خطا شده است. چه همه تعالیم اخلاقی او متوجه کمال روحانی است، و از جنبهٔ بدنی غفلت و رزیده است: در حالیکه بدون سلامت و قوت بدن و اعتدال مزاج در طریق کمال روحانی سیر و سلوک نامیسرو دشوار است. اینست که پیروان فلسفه کمال مثالی طرحی دارند که بر مبنای آن، هم توجه به حفظ قوت و سلامت بدن شده است، و هم نظری به کمال جنبهٔ روانی شخصیت انسانی شده است، بدینمعنی که آنها می گویند که عقلیون و در راأس آنها ارسطو برای "روان آدمی" یک وظیفه قایل بوده و آن همانا ادراک و تعقل است، و کمال آدمی در کمال خرد و ادراکش می باشد.

راستی‌هم همین‌است که حکماء پیشین سعادت را در کمال نفس ناطقه و آنهم در معرض علم می دانند. اما پیروان فلسفه کمال مثالی از حکماء متاخر، برای روان آدمی یا نفس ناطقه تنها یک بعد و یک وظیفه که آن ادراک باشد قایل نیستند، بلکه برای روان انسان سه وظیفه و سه بعد قائل میباشند. این وظائف فطری یا ابعاد نفس ناطقه، تفکر، تذوق و تعبد می باشند. نه تفکر تنها، که ارسطوئیان قایل بودند و می گفتند که اگر انسانی با کسب علوم و حکمت، و با افزایش معلومات، قوه عاقلهٔ خویش را کمال به‌بخشد، به تعالی نهائی و در نتیجه به سعادت ابدی نایل میگردد. اما بقول جمعی از حکماء متأخر انکشاف نیروی تفکر باعث بر تکامل یک بعد روان انسانی است، نه جمیع ابعادآن . . . بلکه نفس ناطقه انسانی را دو بعد دیگریست، که کمال آدمی را از انکشاف آن گریزی نیست، این‌ها طوری که گفتیم تذوق و تعبد میباشند. معنای تذوق اینست که دل آدمی طبعاً جویای ذوق و درک زیبائی‌ها است، واین زیبائی‌ها اعم از جمال طبیعی و زیبائی هنری میباشند، و مقصود از زیبائی هنری، همان جمالیست که در حصول آن‌ها هنر مند سبب میباشد. و هم این جمال اعم از مادی و معنوی میباشد. و معنای تعبد که مقصود بحث فعلی ما است، پرستش و تقدیس معبود بر حق میباشد یعنی آدمی ذاتاً مایل است که خدا(ج) را بجوید، و او تعالی را پرستش و تقدیس کند. به علت همین نیاز فطری به پرستش است که انسان را حیوان متافیز یکی و ماوراء الطبیعی میگویند، پس در انسان چار بعد فطری است که در حقیقت وظائف و کمال قوای نفس ناطقه میباشد، این ابعاد عبارت اند از:

حق جوئی، خیرخواهی، جمال طلبی، و خدا پرستی.

پس بدون پرستش و تقدیس او تعالی کمال روح انسانی را حصول نیاید.

نقش ایمان و پرستش در سلامتی و روان آدمی :

برای آرامش روحی و سلامت عقلی، در احساس خوشبختی، نقش بس عظیم است. تا جائیکه تحقیقات روان کاوان، و مطالعات و کاوشهای ایشان نشان میدهد، احساس شادکامی و خوشبختی، بسته به عوامل برونی و مربوط به شرایط درونی است: اما هیچگاهی فراهمی اسباب و عوامل برونی، در تأمین شادکامی بسنده و کافی نیست، بلکه بختیاری هنگامی دست میدهد که این دو گونه عوامل متمم یکدیگر شوند، فی المثل: مال و جاه، و زیبائی و صحت و شهرت و قدرت مندی و امثال اینها، در ظاهر عوامل بس مهمی بنظر می آیند، اما در واقع چه بسا که کمترین اثری در رفع تلخکامی‌های زندگی ندارند، چه رسد به اینکه یک رستگاری جاودان و سعادت ابدی را بار آورند. خلاصه در احساس بختیاری و شادکامی عامل عمده و رکن مهم همان شرایط درونی است که سلامت روان و راحت قلبی میباشد. بدون احساس آرامش درونی و اطمینان قلبی هیچ عامل دیگری حیات را نور و برکت نمی بخشد. چه به ما ثابت است که اگر نظام درونی و سازمان شخصیت فردی از هم بپاشد و سلامت عقلی و روان خود را ببازد، البته هیچ چیزی و هیچ عاملی بدانها نشاط و راحت نمی بخشد، جز آنکه خارهای فرو رفته در دل و جان را بر کشید و بر احساسات زخم خوردهٔ شان مرهم گذاشت، میدانیم که آن بیمار سودائی و ملانکولیک (Melancholic) را هیچ باغ و گلستان از افسردگی وا نمی رهاند. آلام درونی بحدی جانکاه و طاقت فرساست که به گواهی تجربه و طب هیچ درد و جسمی ولو هر قدر المناک هم باشد شخص را به انتحار و خود کشی وا نمی دارد، اما هستند بیماران دلریش و افسردهٔ روانی که در روشنی صبحگاهان در ظلمت مرگ می روند. امروز این همه ترقیات شایان و رفاهیت مادی و اسباب عیش، انسان متمدن عصر ما را قلباً از زندگانی راضی نساخته است، بلکه هر روز بر تعداد درماندگان تلخکام می افزاید، تا بحدیکه بر طبق تحقیقات دقیق علمی و بر طبق احصائیه ها، هیچ فرد متمدنی نیست که در طول زندگانی خود یکبار به نوروز (Neurosis) بیماری خفیف روانی که انسان را رنجور سازد نه دیوانه) مبتلا نه گردد و هم از هرده نفر امریکائی یکنفر و بعبارت دیگر از هر صد نفر ده نفر حتماً در زندگانی خود بعلت ابتلاء به پسیکوز (Psychosis) یعنی بیماری شدید روانی که شخص را به سرحد جنون بکشاند) روانه در مانگاه روانی میشود. پس عامل این همه اختلالات روانی، چه چیزی است؟ کارن هورنای (K. Horny) بانوی روانشناس، سرچشمهٔ اصلی کلیهٔ نابسامانی ها و آشفتگی‌های روانی را اضطراب می داند. اضطراب بنظر او خاستگاه هر بیماری روانی است، و ازینرو در جهت حصول روان سالم، هر انسانی نیاز مند ارضاء احتیاجات خاص روانی است. بنظر هورنای اساسی‌ترین نیازمندی روانی انسان، نیاز به احساس ایمنی و مصئونیت (Security sense) میباشد.

پس برای اینکه روان انسان سالم باقی بماند، باید احساس مصئونیت کند تا در سایهٔ احساس مصئونیت احساس جمعیت خاطر، احساس آرامش نماید، و بدینوسیله روحش سالم و خودش شادکام باقی بماند. و با اندک تامل ثابت میشود، که یگانه عامل اطمینان‌بخش دل‌ها ایمان مذهبی و ایمان بخدا است. عقیدهٔ جازم و راسخ به خداوند به حیث ذات مطلق و آفریدگار، و به حیث یگانه فاعل و موثر حقیقی، دل را تکیه میدهد، و از تزارل و پریشان خاطری وا نگه میدارد. ایمان بخدا ایجاب داشتن یک سیستم خاص روانی و اخلاقی را مینماید، که عمل به مقتضای آن سیستم اخلاقی روانی را از هر نوع آشفتگی و نابسامانی می رهاند و مصئون نگهمیدارد. و ویلیام جمس فیلسوف معروف امریکائی و پیشوای مکتب پرگماتسیم، ژان بی کایزل، دانشمند معروف والکسیس کارل مشهور دربارهٔ اثرات دین و ایمان و نیایش بر روان انسان تحقیقاتی کرده اند و حرفهائی گفته و نگاشته اند. چنانکه جیمس بنا به همان معیار فلسفی خاص مکتب خودش، برای حقانیت ایمان بخدا تنها همین را که ایمان در حیات و زندگانی مفید است کافی میداند. ایمان به گلستان حیات رنگ و بوی دیگری میدهد و بازار شادکامی را رونق خاصی میبخشد، "سارتر"، و "هایدگر" دونیا نگذار مکتب اگزستانسیالزم

بقیه در صفحه ۷۳

سهیت انګیال،

د جهاد پنځم پسرلی

نوی کال او پسرلی پداسی حال کی ز موږ د هیواد په غرو، رغو، دښتو او سرو درو خپله امن وغوړ-وله چی له یوی خوا زموږ د هیواد خاوره ز موږ د شهیدالو په پاکو وینو رنګینه بریښی، هره آییره او کانی ز موږ د مؤمنو مجاهدینو د قهرمانیو، سربښندلو او شهامت و یاړ له ځانه سره لری، او لویشت لویشت خاوره د حق او حقیقت د لارو یالو تلپانی خاطری او ښی په خپله سینه کی خوندی ساتی.

دا پنځم پسرلی دی چی زموږ په هیواد کی د حق او باطل د معرکی شاهدی ورکوی. د ایمان او عقیدی د له ماتید ونکی ځواک او د مادی او وسپنیزه و سلو د مقابلی، او د ایمان او عقیدی دځا-وندالو د سوابی او بری و یاړ او د مادی او آهنی و سایلو او د کفر او کمونیزم د لښکرو د ماتی او رسوائی داستان له ځانه سره لری. دا پنځم پسرلی دی چی دوښو، او ر او باروتو رنګ او بوی ور څخه معلومیږی، او ز موږ مسلمان اوآغش لاس ملت پی دسختو کړاوونو په طوفان او د اور اوګوایو په باران کی تیروی. دا پنځم پسرلی دی چی ز موږ هیوا د وال پی دیوی نامتوازنی جګړی په اوږدوکی دنړی د یوه ستر او وحشی قدرت سره په تش لاس د مقابلی او جګړی په کشمکش کی تیروی ـ د خپل ایمان او عقیدی په ځواک او روحی او معنوی داد او اطمینان مخ پر وړاندی روان دی ـ پداسی حال کی چی زموږ په هیوادکی د خزان او ویرانی د داکوالوله لاسه دګلو ځالګی اوغوټی لدی پا ته شوی چی پسرانی نسیم پی پرمخ د ناز لاس را کاږی او دغوټی خوله و سپړی ـ باغوله، فصلوله او هرڅه بمباریو او ټانکونو تر فولادی ځنځیرونو لاندی له خاورو سره خاوری شوي دی ـ کروندی شاړی او فصلوله دټانکونو ترپښو لاندی زړه چاودی پراته دی. او داسی کور به له وی پا ته چی دهغه غړی د خپلو شهیدالو په یا دکی دزړه وینی نه خوری د همدغه پسرلی په اوږدوکی چی زموږ په هیواد کی له ویرانی، مرګ، ماتم، درد، او ښکو، وینو اور او وسپنو څخه پرته د بل څه رنګ او بوی له لیدل کیږی خوزموږ مسلمان ملت د خپل ایمان او همت په تقاضا دا هرڅه په پوره حوصله او صبر سره زغمی او خپلی موخی ته د رسیدو په خاطر د دغه لاری منزل ته دوام ورکوی.

خوله بل پلوه د دغه وینو، او ښکو، ویرانی درد او اور په غوبل، کی زموږ د مسلمان او قهرمان

ملت د حق آواز او د ایمان خواک مخ په وړاندی روان دی ـ لړیوال ټول د دغی معرکی اړخونو ته هک پک حیران، او دنړی دیوه ستر او وحشی قدرت په وړاندی د تش لاسو مجاهدینو مقاومت او مقابلی ته گو ته په غاښ دی .

مستضعفین دغه معرکه د مادی او وسپنیزه مدهشو او مدرنو وسلوپه مقابل کی د ایمان او عقیدی د سوبی او بری د ژوندی مثال او بیلگی په عنوان جشن نیسی ـ تر بشپړ لاندی هیوادونو وگړی د افغانستان جهاد د یوه نیک فال په تو گه بختور او

هغه د مستضعفین په وړاندی د مبارزی د لیاری پلیزه گڼی د کفر او کمونیزم پکت خو دو ارخطایی او شرم په خولو کی ډوب او غرق دی .

د ایمان او عقیدی توان ز موږ د مسلمان ملت له مخی څخه د مایوسی نا امیدی، ویری، ستړیا، تردد او . . . ټول خس او خاشاک له منځه وړیدی او دغه ټوا و ځیز ونو یی له لاری څخه خپل سیوری ټول کړی دی . که دیوه کور له دروازی څخه د یوه شهید په وینو لژاند اوبشکلی جسد ایستل کیږی نو له همدغه کور څخه د انقلاب بل سپاهی د لا ـ زیاتی و لولی او جذبی او خواک سره د معرکی ډگرته خان ر سوی .

نني پسرلی اکه څو کا له د مخه د میلو او ننداروپه څیره او شکل کی له لمانځل کیږی ـ نن ز موږ په هیواد کی د هغه میلو او سیلونو اپاره ځه ندی پاته د هغو په ځای ز موږ قهرمان مجاهدین د نوی کال او پسرلی په روسی قواو، فوځی کاروانو او عسکری پوستو د حملو په بڼه کی لمانځی ـ د پسرلی استقبال د وطن د دښمنانو خلاف په قاطعانه برید و لوکی لټوی ـ د نوی کال جشن د دین او وطن د غلیمانو په ضد د جگړی په ډگر په ډزو او د وړو کی نیسی .

د نني پسرلی استقبال هغه پخوانی بڼه نلری چی خلک د پغمان او داسی نورو . . . ښکلو درو او سیموته د تفریح او میلی اپاره لاره و نیسی بلکی نن له همغه درو او سیموڅخه چی یو وخت د غفلت، عیش او راحت بستری گرځیدلی وی د «الله اکبر» ناری پورته کیږی او د اسلام د ښمنانو پر ضد د تودی جگړی پاخه سنگرونه جوړیږی . غرونه او دښتی که له یوی خوا زموږ د ننگیالو شهیدانو په پاکو وینو سری او رنگینی دی نو له بلی پلوه همدغه دښتی او غرونه د ماتی خوړلی دښمن د ټانکونو، توپو ـ نو او الوتکو وسپنو او بقایا و و په سرا خستی دی . دادی یو ځل بیا پسرلی نخپله غیږه زموږ د مسلمان ملت د قهرمانیو، سربښندنو، خاطراتو او یادگارونو

خوندي کولو لپاره پرانستله .

که د پسرلي د رنگيني او ښکلا موسم دى نو زموږ د هيواد هره ټټه، هسکه د حق دلاري د شهيدانو په سپېڅلو وينو رنگينه او معطره ده داسى رنگيني او ښکلا چي د زماني باداوباران، طوفان او حوادث دهغه ښکلا او رنگوني نه له منځه - وړلى شي او نه ئى تأثير کمولي شي .

ز موږ اسلامى انقلاب د پنځم پسرلى په رارسيدو ښايي موږ د خپل مقاومت او جهاد په لاره کي د تير کال ليمکرتيا ووته ځيرواوسو او د هغى د تعمير او پوره کولو په لاره کي هڅه وکړو - د تيرو کمولو ستولزو او مشکلاتو ته ځير شو او د حل لاره يي ولټوو، او پوه شو چي ترکومه پوري موږ د جهاد لاره په سمه او ليغه توگه و هلى ده - او څومره د دښمن د لاس و هنو او د اسلام دنورو دښمنانو او مغرضينو د توطئو، د سيسو او داسى نورو عواملو له مخي له دغي لاري څخه په بله شوي يو.

اختلافاتو، شخصى او گوندى قدرت غوښتنى او اغراضو ز موږ لاره څومره کړکيچنه او پيچلى کړځولى، څومره يي ز موږ لپاره ناخوالى او ستولزى را منځ ته کړيدى - ښايى نور د خپلي مخي او لاري گردي نيمگړ تياوى درک کړو، د هغى د رامنځ ته کيدو عوامل تشخيص کړو - په خلاصو سترگو د خپل وړ لدى او و روسته منزل تول ارخوله و څيرو او فکر وکړو، او له ټنا يجو څخه يي د راتلونکى لپاره گټه او چته کړو. موږ بايد د تير و اشتباهاتو د رامخ کولو په تکل کى و اوسو د اختلافاتو نه د را پيداشو- يو زيانونو دجبران هڅه وکړو و داسى له چي خداى(ج) مکړه د خان غوښتنه او د شخصى غرض اوکتى جنون راڅخه پدغه لاره کى نورهم اشتباه کانى او ستولزى منځ ته راولى.

د زړه له اخلاصه د اتحاد په رسى منگولى خښي کړو - او يوازى د خدا(ج) د رضا په خاطر او د هيواد د نجات او خلاصون لپاره نور د شخصى او گوندى منافعو څخه تير شو او د خپل بيوزلى او غمځپلى ولس په حال رحم وکړو څو د صميميت په فضا کىديو والى او ورورولى لاسوله يو بل ته ور کړو او پدى دول هم د خداى(ج) رضا و گټو او هم د خپل ولس هياو او ارمانونو د پوره کولو په لاره کى برخه واخلو. او خپل فرض ادا کړو.

و من الله التوفيق

اشک یتیم

روزی گذشت پادشهی از گذرگهی — فریاد شوق برسر هر کوی و بام خواست

پرسید زان میانه یکی کودک یتیم — کاین تابناک چیست که بر تاج پادشاست ؟

آن یک جواب داد چه دانیم ما که چیست — پیدا ست آنقدر که متاعی گرانبهاست

نزدیک رفت پیرزنی کوژ پشت و گفت — این اشک دیدهٔ من و خون دل شماست

آن پارسا که ده خرد و ملک رهزن است — آن پادشا که مال رعیت خورد ، گداست

بر قطرهٔ سر شک یتیمان نظاره کن — تا بنگری که روشنی گوهر از کجاست

پروین، به کجروان سخن از راستی چه سود؟
کو آنچنان کسی که نرنجد زحرف راست

صفحاتی از جهاد خواهران مسلمان

روزهائی از زندگانی من

نوشته زینب الغزالی

روز هایی از زندگی من

در پا سخش گفتم: "إن شاء الله، خداوند آنچه را که بخواهد و برگزیند انجام می دهد".

گفت: "چنین آرزو داریم، البته هیئت مدیره و تعداد زیادی از اعضای مجمع عمومی حاضر شد، و اگر امر فرمائی موتری برایت خواهم فرستاد تا تحت تصرف تان باشد".

گفتم: "تشکر".

و گفتگو را پایان دادم.

دویاسه روز بعد تیلفون دیگری از اتحاد اشتراکی آمد، خانمی حرف میزد و از علت عدم حضور ما برای پذیر ایی رئیس جمهور در میدان هوایی می پرسید، من در جواب گفتم: "دخترم! اعضاء هیئت مدیره و مجمع عمومی سازمان زنان مسلمان به سلوک اسلامی پابند هستند و نمیتوانند در نظیر این پذیرایی های مزدحم حضور بهم رسانند".

گفت: "چنین حرف برای چه ای زینب خواهر؟ چنان می نماید که تونمیخواهی با ما همکاری کنی، آیا باعضای سازمان موضوع را ابلاغ کردی که ایشان رد کردند؟"

گفتم: "تا هنگامی که من با این کار بخاطریکه مخالف تعالیم اسلام است، موافق نباشم پس چگونه به ایشان ابلاغ نمایم؟"

گفت: "تو باما همکاری نمیکنی".

گفتم: "ما به تعالیم قرآن و سنت وابسته هستیم، و با خدا عهد کرده ایم، و همکاری ما با نیکویی وتقوی خواهد بود، بدان سان که خداوند امر کرده است و تیلفون، محل چنین مناقشهٔ نیست".

گفت: "مهربانی کن، در مرکز اتحاد اشتراکی واقع میدان عابدین انتظار تشریف آوری ات را خواهیم داشت تا مفاهمه نمائیم".

گفتم: "من مریض هستم، برای شفایا فتن پایم کمتر حرکت می کنم و اگر خواسته باشی بفرما و بدیدارت مارا در مرکز عمومی سازمان زنان مسلمان مشرف بساز".

گفت: "و تو هنگامی که از خانه برون می شوی گذری برما کن، آیا در اتحاد اشتراکی عضو نیستی"؟

گفتم: "من عضو مرکز عمومی جمعیت زنان مسلمان هستم، و سلام و رحمت خدا برتو باد دخترم".

چنین گفتم و مکالمه را قطع کردم و بسویش نرفتم. و یک هفته بعد از این مکالمه های تیلفونی سکرتر سازمان مکتوب راجستر شدهٔ را بمن پیش کرد که حامل تاریخ ١٥-٩-١٩٦٤م و امریهٔ نمبر ١٣٢ وزارت بتاریخ ٦-٩-١٩٦٤م بود و متن نامه بار دیگر دستور انحلال مرکز عمومی زنان مسلمان را

بما آورده بود ! !

"نه" . . . برای طاغوت

مجلس هیئت مدیرهٔ زنان مسلمان اجتماع اضطراری را بتاریخ ۹ جمادی ۱۳۸۴ مطابق با ۱۵-۹-۱۹۶۴م منعقد کرد ، و این همان روزی بود که دستور انحلال در آن بما رسیده بود ، و مجلس دستور و سپردن سازمان و اموال آنرا به سازمان دیگری که باشارهٔ لوی خارنوالی قبل از کودتای عبدالناصر از ماجدا شده بود ، رد کرد ، این گروه الشققی بعد از کودتا به سپاهیان عبدالناصر مبدل شده بودند و همچنین مجلس این را نیز تصویب نمود که مجمع عمومی سازمان زنان مسلمان جلسهٔ اضطراری استثنائی را در مدتی که از ۴۲ ساعت تجاوز نمیکند ، تشکیل دهد ، و مجمع عمومی طبق فیصله ، جلسه کرد و دستور انحلال را رد نمود و موضوع را به قضاء پیش کرد .

وکیل مدافع دکتور عبدالله رشوان را وکیل ساختیم تا از دعوای ما در محکمه دفاع نماید و سازمان مکتوب های راجستر شده و تلگرام هایی به ریاست جمهوری و وزارت داخله و وزارت شئون اجتماعی و لوی خارنوالی و کاپی هایی از آن را به جرائد فرستاد که در آن ها از رد دستور انحلال به مقامات مذبور خبر داده شده و بیان گردیده بود که مرکز عمومی زنان مسلمان سال ۱۳۵۷هـ-۱۹۳۶م بمنظور نشر و پخش دعوت اسلامی و باز گردانیدن مسلمانان به کتاب پروردگار شان و سنت پیامبر شان تشکیل شده است ، و وزارت شئون اجتماعی یا وزارت داخله ولایتی برما ندارد و ولایت فقط خاصه خداوند و خاصه کسانی است دین وی را برپا می‌دارند و شریعتش را حاکم می سازند ، و در ینجا بود که عبدالناصر به اصدار دستور انحلال و ادماج عجله کرد و بدانگونه که قبلا صادر کرده بود برای انتقام شخصی از زینب الغزالی با تعطیل دعوت بسوی خدا و برای ارضاء شیطان ، امر عسکری به توقیف مجله زنان مسلمان برای مدت نامعلومی صادر نمود ، ومن صاحب امتیاز و رئیس تحریر این مجله بودم .

بما قداوان طاغوت مقر مرکز عمومی جمعیت زنان مسلمان را اشغال کردند و بر محتویاتش دست یا فتند و یکصد و بیست تن دوشیزه و طفل یتیم را که جمعیت زنان مسلمان در پناه خود گرفته و همهٔ احتیاجات شان از تهیهٔ مسکن و تعلیم با کافهٔ مراحلش از کودکستان گرفته تا پوهنتون ، بر آورده میساخت، از آنجا را ندند .

و دوست دارم با همهٔ فخر در ینجا بنویسم که مزدوران طاغوت حتی یکتن از اعضاء مرکز عمومی زنان مسلمان را در انتظار شان نیافتند نه از هیئت مدیره و نه مجمع عمومی و نه جمعیت واعظه ها ، و از من نیز خواسته بودند در مقر سازمان جهت تسلیم دهی آن حاضر شوم ومن رد کردم ، و همچنین بود موقف همهٔ اعضای سازمان ، و طاغوتیان در نهایت مقر جمعیت را از سکرتر اداری که ماموری بیش نبود و چنین حقی را نداشت ، تسلیم گرفتند .

با افتخار و اعتزاز در ینجا قسمتی از عباراتی را که مجمع عمومی در جلسه اش تثبیت کرد و در رد دستور انحلال به رئیس جمهور و وزیر شئون اجتماعی و لوی خارنوالی و وزیر داخله و جرائد فرستاد ، ذکر می کنم :

"جمعیت زنان مسلمان در سال ۱۳۵۷هـ ۱۹۳۶م بمنظور نشر دعوت الهی و عمل در جهت ایجاد امت مسلمه که برای اسلام عزت و دولتش را اعاده نماید ، تاسیس شد و این جمعیت از آن الله بوده و از آن وی باقی خواهد- ماند و هیچ حاکم ضد دین حق ولایت بر مسلمانان را ندارد" .

پس رسالت جمعیت زنان مسلمان دعوت به سوی اسلام و مجهز ساختن مردان و زنان اعم از جوانان و پیران برای اعتقاد رسالت اسلام و اقامت دولت آن بر آنچه خداوند فرو فرستاده است ، حکم می کند ، می باشد".-

"و ما زنان مسلمان دستور انحلال را رد می کنیم و تصریح می نمائیم که رئیس جمهور در حالیکه آشکا را به اسلامی نبودن دولت ندا دربی دهد حق ولایت برما را ندارد، و نه هم وزارت شئون اجتماعی چنین حقی را دار است ، و دعوت ، اموال یا حطام دنیا نیست که حکومت ضد دینان محارب با خدا و

رسولش و امت مسلمه آنرا مصادره نماید» .

«حکومت اختیار دارد اموال و امتعه را مصادره نماید ولی وی نمیتواند عقیدهٔ ما را مصادره کند .

بدون شک رسالت ما ، رسالت دعوت و دعوت کنندگان است ، ما در تحت سایه این کلمهٔ متبرکه «لا اله إلا وحده لاشریک له وأن محمدا عبده و رسوله» قرار داریم ، و اعتقاد ما براینکه معبودی جز خدای یگانه وجود ندارد ما را به جهاد دو امدار و پیگیر و نا گسستنی مکلف میسازد و تا آندم که دولت اسلام بدست امت اسلامی که مفاهیم دینش را درک می کند و شریعت اسلام را حاکم میگرد اند و در راه نشر آن جهاد می کند ، قایم گردد .

بعد ازین چه کنیم ؟

بعد از این واقعه زنان سازمان دسته دسته به خانهٔ من تشریف آورده می پرسیدند : چه کنیم ؟

خوانندهٔ عزیز !

این بود شمهٔ از موقف شامخ زنان مسلمان در سال ۱۹۶۳م که رژیم ناصری در اوج قدرتمندی خود بود ، در روزگاری که بسیاری ها موقف تقیه اتخاذ کرده بودند ، و بر اعمال طاغوت صحه می ـ گذاشتند و حتی به تائید کار های وی فتواها صادر میکردند . . و بوی صبغهٔ می بخشیدند که به مقام الوهیت تر فیعش میداد ، ولی غافل ازینکه تقیه یکروز در هنگامیکه ضیاع عقیده و مسخ مبادی مسلمانان مطرح باشد جایز نبوده است ، ما دیدیم بعضی مجلات اسلامی را که برای خشنود ساختن طاغوت مسابقه میکردند حتی مجلهٔ از هر که قویا به آن عشق می و رزیم بعض سطور خود را با نکات بیروحی از نویسندگان منافق که برای ارضاء باطل و اهل آن باهم مسابقه میکردند» خلط میساخت .

فتواها در طعن به مجاهدینی که به عزیمت[۱] عمل میکردند و نه به ضلالتی که متمسکین بآن رخصتش[۲] می نامیدند ، پی در پی صادر میشد ، و مجاهدینی را که تعهد والتزام به اسلام را اسلام واقعی میدانستند نه انتساب به اسلام را ، مورد طعن و استهزا قرار میدادند ، و حقیقت اینست که تعهد عبارتست از اسلام اما انتساب بدون تعهد چیز دیگریست .

و جمعیت زنان مسلمان از تمسک بآنچه رخصتش می نا میدند و یا اکتفا به انتساب به سوی اسلام ابا ورزید و بیرق حق را بالا کرد و سخن راست را گفت و این درزمانی که بسیاری از مردم از حق و راستی بخاطر خوف بر مناصب شان و از دست رفتن دنیای شان دست شسته بودند ، و این سازمان موقف تماشاچی را نیز بسان خیلی از مردم اتخاذ ننمود بلکه نظر خود را در مورد اوضاعی که در آن روز حاکم بود به صراحت بیان داشت و ازین کار جز رضای خداوند امیدی نداشت هر چند از این موقف همهٔ مردم بقهر آیند .

اعضای سازمان به ملاقات نکردن من صبر نداشتند و گروه گروه به خانه ام آمده درین مورد دلداری میدادند ، و اما نسبت به من سازمان زنان مسلمان به منزلهٔ روح زندگی و وجودم بود که از روز تاسیس آن به خدا عهد بسته بودم که برای غیر الله زندگی نکنم ، و دسته های بزرگ زنان مسلمان که بخانه ام می آمدند از نو تعهد می سپردند که جز برای گفتن سخن حق و تبلیغ آن زندگی نکنند ، و با من توافق کردند که اجتماعاتی را در منازل شان دایر سازند که در آن واعظه ها به ارشاد و رهنمایی زنان به مبادی اسلام بپردازند ، اما حکومت طاغوتی که دعوت کنندگان بسوی خدا را در هر جایی که این اجتماعات دائر میشد ، مورد تعقیب قرار میداد ، به خانم هایی که در خانه های شان مجالس تبلیغ و

۱ – ۲ – عزیمت و رخصت دو اصطلاح شرعی است که در مورد احکام شرعی استعمال میشود و عزیمت به مفهوم عمل به حکم شرعی و رخصت ترک آن است البته این در مورد احکامی است که شریعت عزیمت و رخصت را درآن اجازه داده باشد مثلاً روزه گرفتن برای مریض که عزیمت و روزه نگرفتن رخصت است.

موعظه برپا میشد ، هشدار داد و تهدید شان کرد و از ایشان تعهد گرفت که دیگر اجتماعی را بخاطر وعظ و تبلیغ در خانه های شان برپا نکنند . بعد ازآن تاریخ فعالیت های ما منحصر به اتصالات فردی گردید .

اول چاله زدن بعد فریب :

مامورین اداره آگاهی و ادارهٔ جاسوسی ناصری دمبدم خواهش ملاقات مرا نموده و پیشنهاد هایی بخاطر اعاده مرکز عمومی زنان مسلمان پیش میکردند و این پیشنهاد ها مرا باین مکلف میساخت که دنیا را بقیمت آخرت بخرم ، بطور مثال پیشنهاد کردند که اجازه نشر دوباره مجلهٔ زنان مسلمان را به ریاست تحریر و صاحب امتیازی من بدهند بشرط اینکه به چیزیکه در مجله نوشته میشود غرضی نداشته باشم و آنها در مقابل مبلغ ... ۳ جنیه ماهانه به من بپردازند و در برابر این پیشنهاد جواب من این بود که : محال است مجلهٔ زنان مسلمان از دفاتر پولیس مخفی به نشر برسد تا به ضد اسلامی بودن رژیم صحه گذارد ، جز در آنصورت که عملا مسئول مجله باشم چنین مسئولیت کذائی را قبول ندارم - همچنان ایشان پیشنهاد گشایش دوباره مرکز عمومی و پرداخت اعانهٔ به مبلغ بیست هزار جنیه سالانه نمودند اما بشرط اینکه این مرکز یکی از موسسات اتحاد اشتراکی باشد . .

و جواب من چنین بود که : انشاء الله هرگز عمل ما جز برای اسلام نخواهد بود و هرگز اسلام را مسخ نخواهیم کرد و هرگز مردمُ را بگمراهی نخواهیم کشانید ، آنهایی که اسلام را وسیلهٔ کسب روزی و معاش قرار میدهند نمیتوانند برای آن خدمت کنند .

این رد از جانب من ایشان را به قهر می آورد ولی با آنهم بار بار میکوشیدند مرا فریب بدهند ، و من از این اسلوب و از پافشاری شان بر این کوشش های بیحاصل و شکست خورده تعجب میکردم ، اما بعد تر حقیقت را در یافتم که چرا برای فریفتن من حریص اند .

خفاش های شب :

در شماره بعدی تحت عنوان فوق مطالب را دنبال خواهیم کرد و تا آندم خداوند یار و یا ور تان .

(ادامه دارد)

دار و تناب

راهزن شد میر شب تاراجگر شد تاجور
خانه خلق خدا از جور آنان شد خراب

آن خدیو بی خبر این ناخدای بی خدا
کرد از خون ستمکش جام عشرت پر شراب

اختلاف اهل قدرت کردیکباره تباه
خرمن این را در آتش حاصل آن را در آب

بیوه فرزند مرده جان سپرد از فرط جوع
خواجه را خوناب اشکش زینت زین و رکاب

گردن آزادگان را تیغ بهتر جای طوق
مرد حق را سرفرازی باشد از دار و تناب

بعلامه عبدالله
انصاری

شهرت - ننګیال

دافغانستان مسلمان ملّت جهادته یوه کتنه

افغانستان د خپل استراتیژیکی موقعیت او طبیعی زیرمو له مخې د زمانې په هر عصر کې دزورګیرانو او ښکیلاک ګرو دیر غل او سابقو ترڅه واقعیتونه لید لي دي .

په ۱۹ پیړۍ او د شلمې پیړۍ په سرکې افغانستان په اسیا کې د روسيې او بریطانيې د امپراطورۍ ترمنځ د مبارزو او شخړو مرکزؤ د تاریخ په استناد د لرې پدغه ګوټ کې له بل هرځای له زیات سیاسی ستونزې او کړکیچو له منځ ته راغلي دي روسانو د هند تودو اوبو، د فارس خلیج او د هرمز آبناته دځان رسولو په هیله دغه سیمې ته له ډیرې پخوا له سترګې خړې کړې وې ـ اوله هرڅه له زیات کله چې په ورستیو و ختونو کې په افغانستان کې اسلامي تحریک پر مختګ محسوس او ګرندی شو، روسانو د خپلو پخوانیو استعماری پلانو د شندیدلوله ویرې، اوداچې د دغه لسلامی نهضت دورځ په ورځ لازیات پر مختګ له امله ځایی په بشپړه توګه دمغوی ګلیم له افغانستان څخه ټول شی همداؤچې خپلو استعماری فعالیتو او ته بې زیاته پر اختیا او چټکتیاور کړه، او پدی لاره کی یې په لومړی سرکې د داؤدخان داش په نامه جمهوریت څخه اعظمي ګټه پورته کړه څو په دوهم ګام کې یې د خلق او پرچم ګوډاګی دلی قدرت ته ورسولی .

بریژنیف خو خلیج د ایلو خزاله او دلوری کلا په نامه یاده کړې اوهر کله به یې د دغه سیمې په اصطلاح د بین المللی کید و چیغی و هلی . د لرې لژدی (۷۰) فیصده لفتی زیرمې په همدغه ځای (خلیج) کې پرتی دي چې (۸۰) فیصده لفت اوروپا او (۹۰) فیصده وارداتی لفت جاپان ته له همدغه لارې څخه ورل کیږی .

لنین ویلي ؤ : (د افغانستان له لارې کولی شو خلیج او د هند بحرته لاره پیدا کړو) همدارنګه د لنین دوخت د بلشو یک ګوند دوهم شخصیت (ترو تسکی) د لنین له خولې هماغه وخت دغه اسرار فاش کړی ؤ چې (پر کاپیټالیزم او امپریالیزم باندې د افغانستان له کلیو او د اسیا د ختیځ او جنوب غرب له لارې د شاله خوا حمله وکړی) په همدی علت افغانستان د تاریخ په اوږدوکې د تاړاک ګرو او استعمار ګرانو دیر غلونو او تاخت و تاز او دهغوی د مسابقو میدان ګرځیدلی ؤ خو تاریخ د دې شاهدی هم ورکوی چې زور ګیران او ښکیلاک ګرو ددغه لرغونی خاورې د ښکیل په هیله د ځمکی ګیډې ته له ارمانه ډک زړه کوز شویدی ـ د چنګیز ، انګریز او داسې نورو یرغلګرانو د ماتې او رسوائې داستان له هیچا څخه پټ واقعیت ندی .

تاریخ دا هم په یاد لرې چې د آزادی او استقلال غوښتنې غږ هم لدغه خاورې څخه پورته شوی او د محکومو هیوادونو لپاره د مبارزه او مقاومت لار دګړی دهمدغه ګرټ د مسلمانانو له خوا پرالستلی شویده: افغانی سید جمال الدین دهغه وخت تر ښکیل لاندی اسلامی هیوا دونو د راویښولو او د آزادی غوښتنی د نهضت د مؤسس مقام ګټلی دی ـ دغه ستر اسلامی شخصیت د ښکیلا ککرو او استعمار له منګولو څخه

دګړ دو مسلمانانو د آزادي او پدی لاره کی د قیام او پا څون آواز پورته کړی ـ او ترینګیل لاندی ولسونه یې د آزادی غوښتنی او مبارزی په روحیه سمبال کړل. انګریزی تور استعمار ته په لومړی سرکی همدغه ولسونو ته ور کړیده او دهغه استعمار خلاف د آزادی غوښتنی مبارزی له همدغه ځای څخه سررا۔ پورته کړی دی چی و روسته دلړی ډیرو محکومو هیوادونو په پرله پسی ډول له انګریزی استعمار څخه آزادی و ګټله .

لدی کبله چی د نړی پدغه ګوټ کی د استعمار۔ ګرانو او یرغلګرانو تاړاکونه تیر شویدی، په مقابل کی یې د دغه سیمی وګړی د مبارزی او مقاومت او د آزادی غوښتنی په روحیه لا زیات او پیاوړی روزل شویدی .

دنړی سیاست پوهانو او د نظامی چارو ماهرین وایی (روسان په افغانستان دیرغل په وجه د ستری سهوی او اشتباه مرتکب شول ـ هغوی د افغانستان د تیر و وقایعو و تاریخ له بنایی دغه عبرت اخستی وی چیدغه وګړی د پر دوتر تسلط لاندی ژوند څخه د آزادی مرګ سله ځله لوړ او اوچت ګڼی) هغوی کله دروسانو دغه خطا او اشتباه په ویتنام کی د امریکائیانوله اشتباه او سهوی سره تشبیه او مقایسه کوی او د افغانستان جهاد د ویتنام د جګړ و او پیښو ته ورته جنګ او وقایع بولی، خو دغه ورته والی او مقایسه څکه د منلو ورلده چی د دغو دواړو پیښو او جګړو ترمنځ خورا زیات هر ارخیز توپیر موجود دی. د ویتنام په جګړو کی دوو قدرتو نو (روس او امریکا) یو دبل په مقابل کی قرار درلود .

حال دا چی د روسی یرغل په مقابل کی یوازی افغانان جنګیږی پداسی حال کی چی هیچاهم د مرستی لاس لدی ورکړی .

روسان هم پخپله اشتباه او خطا پوهیدلی دی اوپدی هکنه د خپلی سهوی او اشتباه اعتراف ته حاضر دی. د کاجی بی دشبکی یوغړی (کوزویچکین) چی غرب ته یې سیاسی پناه وړیده پدی باب ویلی دی : (د افغانستان موضوع د روسی د کاجی بی د جاسوسی دادارۍ ډیرلوی او با تجربه ماموربن الدیبنمن او عصبانی کړیدی او د هغوی د شکایت آواز پورته شویدی) هغه زیاته کړیده (ز ما یو پخوانی آمرچی د کاجی بی یو جنرالو یوه شپه را ته و ویل (افغانستان ز موږ لپاره لکه امریکا ته تیار ویتنام دی، وګوره په موږ څه وشول، اوس په یوه داسی جنګ کی ګیر یو چی له یې ګټلی شو او نه ځان تری خلاصولی شو) .

دنړی مشهور و سیاستدانو د کرملین دوا کدارانو د دغه اشتباه او سهوی په هکله وبلی دی چی (روسانو د افغانانو تش لاس او مادی کمزوری لیدلی وه خو د آزادی د ساتنی په لاره کی یې د هغوی اراده په نظر کی نه وه نیولی او یوازی یې په خپل مادی او حربی زور تکیه کړی وه) دلړی دستر استعماری قدرت په مقابل کی د افغانستان د مجاهدینو مقاومت او د دغه تش لاس ولس د سوبی اوبری واقعیتو نه د ژوند یو او انکار نه کید و لکو شواهد و له مخی یو څرګند او منلی شوی حقیقت دی چی په خپله یې د روسی د نظامی چارو ماهرین او جنرالان په تعجب او حیر انتیا کی اچولی دی. روسانو تراوسه پوری د افغانستان د مجاهدینو د مقاومت په مخه کی له هرډول و سایلو او فعالیتونو څخه کومه نتیجه وانه خستلی شوه، او اوس هغوی پدی پوه شویدی چی په افغانستان نظامی تیری د دوی لپاره ډیر ګران او قیمته پر یو تلی او دبوی داسی معاملی په لاره کی ځانی او مالی تلفات ورکوی چی پدی ځلورو کلونو کی یې هیڅ ګټه هم نده ترلاسه کړی ـ حتی په تصادفی پیښو کی (د مجاهدینوله برید و نه پرته) هم هغوی ته زیات ځانی او مالی تلفات رسیدلی دی دغه پیښو پخپله د روسی حکومت او فوځی جنرالانو د سر دردی، عصبانیت او روحی او معنوی کمزوری اسباب برابر کړیدی، او اوس د روسیی په دلنه کی د افغانستان د قضیی په هکله د کمرلستی حکومت د غړو تر منځ کړ کیچونه زیات شویدی او یوه اداره په بله او یو شخص په بله د ملامتیا او بیکفایتی تور وله لګوی. د کاجی بی اداره د روسی سور فوځ ملامتوی او سور فوځ بیا د کاجی بی اداره مسئوله او ملامته بولی، او اوس چی بریژنیف د مرګ څپیره خورلی ده نو د دغه ملامتیا، بی کفایتی او مسئولیت ټول بار د هغه په اوږو با روی لکه څنګه چی کوز و یچکین هم په خپلو اظهاراتو کی دغه ټکی ښه واضحه کړیدی .

سید علاء الدین «اثیر»

مارکسیزم و تحلیل مارکسیستی حکومت روسیه از افغانستان

«پیوسته بگذشته»

امیر امان الله خان از ۱۹۲۱ - ۱۹۲۷ :

وضعیت کشور چندان بهبود نیافته بود ، فقط تغییر شاه و وعده های او مردم را فریفته بود. اگرچه قانوناً بسی مظالم نا جائز اعلان گردید ، ولی با آنهم تغییر قابل ملاحظه ای در طبقات ، اقشار و اصناف اجتماع رونما نگر دیده بود .

این وضع کشور بهترین فرصت را در اختیار سازمان تبلیغاتی دولت لنین گذاشت، دولت روسیه میتوا نست از طریق اشخاص گرد و نواحی شاه نظریات و افکار امیر را به صوب روسیه و طریق اداری آنکشور مبذول بدارد ، و نوعیت رژیم روسیه را در نظر شاه جوان اعلی ترین نوع حکومت اداری بنمایاند ، و شاه را در تحت اصطلاح ریفورم یاوه سرای و هزره گرای نماید - این طرز عمل برای روس ها در صورت پیر وزی و ناکامی با منفعت همراه بود - در صورت پیر وزی افغانستان مهرهٔ از قطار اقمار روسیه میشد - و در صورت ناکامی وضع افغانستان از بد ، بدتر شده میرفت ، تشنجات ، خانه جنگیها و نفاق که سالهای متمادی تداوم داشته باشد به میان می آمد که در نهایت به نفع روسیه می انجامید ، این تجربه روسیه را به بسی از مسائل که در روند اشغال افغانستان پرابلم هائی را بوجود می آورد آگاه میکرد .

شاه غافل ازین همه خیمه شب بازی ها در پی آن برامد که مناسبات خود را با دولت روسیه بوجه احسن برقرار نماید ، و بعد از شناسائی دولت روسیه تقاضا نمود که نماینده ای در آنکشور داشته باشد ، متقابلتاً لنین نیز خواهش داشتن نماینده را در افغانستان ابراز نمود ، و «مستر براوین» اولین نمایندهٔ روسیه در افغانستان نعمت تقرر حاصل نمود .

خوش بختانه وظائفی که از جانب حکومت روسیه برایش محول گردیده بود «پوز انوف» وار بخوبی نتوانست از انجامش پیر وز مندانه برآید ، لهذا از پست نمایندگی معزول گردید - اما شخص مذکور واقف بود که باز گشت بروسیه به معنی رفتن به زیر چوبه دار است - لهذ از عودت ابا و رزید - و بدولت افغانستان پناهنده گردید که بالاخره توسط عمال روس در غزنی، به قتل رسید - بهترین و زبده ترین مثال از هدف استعماری لنین در مورد افغانستان بوده و این واقعیت را مسلم میدارد که شخص لنین قصد مداخله در امور افغانستان را داشته و سقوط آنرا در شکم اژدهای سرخ می خواسته است .

تجاوز نظامی امروز روسیه بر افغانستان از وصایای لنین رهبر دیروز روسیه میباشد که اخلاف حلقه بگوشش به انجام آن در جهان آبرو باختند .

دولت روس از بهبود مناسباتش با امان الله و از امضای پیمان هایش نفعهای آنی و سازنده را نصیب گردید ، چه امضای معاهده و طرح دوستی به معنی پذیرفتن این واقعیت بود که دولت افغانستان به اشغال و تصرف آسیای میانه توسط دولت روسیه موافقت دارد . و این نوع اطمینان دهی به لنین قوت و جرئت داد که مخالف تمام پیمان های خود عمل کرده و خاک کشور های اسلامی آسیای میانه را به کشور روسیه ملحق نماید ، هکذا در بسا از مسائل دیگری که افغانستان میتوانست به روسیه ضربه بزند ، دولت مسامحه نموده روسیه از افغانستان در موضوع طالب بی طرفی گردید . دولت افغانستان در مقابل خواهش همه محتوا اش را باخت بیطرفی را قبول و در عوض محصلین به آنکشور اعزام و یک تعداد از مستخدمین نظامی را در قوای هوائی بکار گماشت ، این چند نفر مستخدم در اردو توانستند در در ظرف پنجاه سال سیلی از مستخدمان نظامی روسی را به قصد اشغال به افغانستان بکشانند که امروز جوی های خون را درین کشور به سیلان در آورده است .

در این دوره تمایل شدید امان الله خان به روسیه برملا گردید وظن و گمان هایی در مورد عقیدهٔ شاه میرفت ، و صحبت برسر عقیدهٔ شاه درمیان مردم اوج میگرفت و آوازهٔ بیدینی اش مشهور میشد . البته شاه دیگر مفکوره قبلی اش را نداشت و بعضی ها او را مسلمان نمی پنداشتند ، و خود اوهم نمیخواست مسلمان پنداشته شود بلکه او میخواست به عوض اینکه او را یک شاه مسلمان و متدین بخوانند باید یک شاه روشنفکر و ریفور میست بانام و نشان پندارند و آرزو داشت همه چیز را نو کند حتی عقیده اش را ! !

چنین کار و عمل او مردم را به ضدیت او وا - داشت ، مرد مان چیز فهم و آگاه خطر بیدین شدن شاه را در اندیشه مجسم میکردند ، و به همین خاطر با شاه دشمنی خود را کم کم ظاهر میساختند ، و روش شاه را افشا می نمودند .

ضدیت و معاندت با شاه توام باهر عمل تهدید تمابانه گسترده تر میشد و درباریان نظیر محمود طرزی و دیگران هرچه بیشتر به اغفال شاه می - پرداختند و خطرات ناشیه را بی اثر جلوه می داد ندو کافه ملت را پشتیبان صدیق شاه معرفی میکردند .

امیر امان الله خان ۱۹۲٤ - ۱۹۲۹

لازم است تک تک ریفورم های شاه را یاد آوری نموده و به توجیه منفعت روس ها پرداخته شود اما سخن بطول می انجامد وما بر آنیم از اطاله کلام بپرهیزیم از ینرو دوره سوم زما مداری امان الله خان را اجمالاً بررسی می نمائیم :

این دوره خود بزبان بی زبانی گویای این واقعیت است که امان الله خان دیگر عقل سالم در بدن نداشت و انسان مسخ شدهٔ بیش نبود ، او می - خواست با تودهٔ ملت نزدیک و نزدیک شود ، ولی تا قهقرا فاصله داشت ، دیگر او بیگانه تراز بیگانگان بود، زیرا بیگانگان ار اوضاع کشور و مردم آگاه بودند اما او اهل این بیت بود ، ولی ازین بیت به فرسخ ها دوری داشت : دوری با فرهنگ ، با دین و مذهب ، کلتور و عنعنات و برداشت و پذیرش و تقاضای مردم. و دور تر از وضع زندگی ، وضعیت اجتماعی ، سیاسی فرهنگی ، و جاهل نسبت به مقاصد شومیکه بیگا - نگان (روس ها) به این بیت داشتند .

او نه تنها با کشور و خانه اش بیگانه شده بود، بلکه بعد از سفر اروپائی اش الینه شده بود حتی با خودش بیگانه شده بود. او به تغییر لباس وفیشن خود برآمدو به تغییر در بار عجلت و رزید ، برای اینکه اعمال این شاه غافل هویدا گردد بعضی از کار های او را اقتباس نموده در ینجا ذکر میکنیم :

«وقتیکه شاه بر گشت آن مرد گذشته نبود . . . او خود رای مغرور بود . . . دربار ساده قدیم وجود نداشت کا لرو نیکتائی و تجمل و فیشن جای بساطت والبسه وطنی و یخن بسته را گرفت عیاشی و خوش - گذرانی به شدت شروع شد . . . شاه فرمان داد که تعطیل روز جمعه بروز پنجشنبه در تمام ادارات دولتی عملی گردد . وبه امر شاه در جاده های مخصوص در پایتخت تا بلوها گذاشتند و نوشتند: هیچ زنی با برقع نمیتو اند ازین جا عبور نماید . . . شاه امر نموده نه

تمام مردم در شهر کابل دریشی وکلاه بپوشند - و متخلف جریمه می شد . . . و سلام دادن بادست منع شده و بایستی برسم فرنگ کلاه ازسر برداشته شود ، با چنین حال در پغمان‌محفل بال و ماسکه تشکیل میشد.

فرستادن محصلین به روسیه و دختران بخارج از مقاصد واجب التعمیل شاه بود.

اکنون باید دید که شاه ازین همه ریفورم های بی محتوا چه چیز را آرزو میداشته است ؟ او خود میخواسته است که چنین بنکد و یا دیگران با و تلقیح میکردند تا خویش را بیاز مایند .

روس ها عزم دا شتند و میخواستند که ثبات وپایه داری مردم افغانستان را نسبت به دین و عقیده شان ارزیابی کنند ، و این کار را باید توسط امان الله خان انجام دهند . اگر تجربه پیروز مندانه اجرا گردید اقدام به آنچه میخواهند بنمایند و از افغانستان یک‌کشور سوسیالست و یک قمر تابع شوروی بسازند :

یعنی آنچه را که امروز در افغانستان میخواهند اجرا کنند ، در زمان امان الله اجرا میداشتند . در غیر آن تعطیل روز جمعه به پنجشنبه در کدام یک از امور اقتصادی ، اجتماعی ، و سیاسی تاثیر دارد ؟ چون روز جمعه از گذشته های خیلی دور جزء عنعنهٔ مردم افغانستن بوده و یک امر دینی پنداشته میشد و نمیتوان این ادعا را بر مردم افغانستان تحمیل کرد که تعطیل روز جمعه مخالفت به یک وجیبه دینی نیست. از ینرو بیگانه‌گان به این تجربه ساده میخواستند که ثبات و پابداری مردم افغانستان را نسبت به امور دینی بیاز مایند تا مطابق آن عمل کنند . و هکذا ریفورم های دیگر این شاه را میتوان چنین استدلال نمود .

برای اینکه فساد پیشگی امان الله بهتر هویدا گردد ، اینک چند بیت از شعریکه در آن دوره سروده شده است و دوره امانیه را تمثیل می کند می آوریم:

«دختران بودند در عهد امانی شوخ و شنگ هر طرف خیزک زنان چون آهوی دشت تتار»
«ساقهای شان نمایان بود ما بین جراب پیرس و لندن به وضع فیشن ایشان نثار»
«دست شسته از حیا و ننگ و ناموس وشرف! ملت افغان ز شو خیهای ایشان شرمسار»
«از جراثیم تفرج اکثری گشته مریض در نواح شهر کابل بد هوابس ناگوار»
«خیلی از دوشیزه گان رخت سفر بربست و شد عزم یوروپ کرده بر کالسکهٔ آهن سوار»
«هر مسلمانیکه دید این منظر عبرت فروز شد بدین بیدانشی شاه افغان اشکبار»
«زیر دندان کرده انگشت تاسف آه کرد بو العجب از غیرت اسلام شاه کوهسار»
«هندوان شاد و خندان هر طرف نعره زنان مصلح مات پدید آمد جوان تاجدار»
«نوجوانان را بود ورد زبان لفظ وطن زانکه با اسلام و دین چندان نمیدارند کار !»
«شاه امان الله غازی«!» خواب غفلت رفته بود بیخبر از گردش ایام درلیل و نهار»
«از پی تدبیر شان احکام صادر گشته بود در ازل از حضرت سبحان خدای کرد گار»
«جنت الفردوس آمد زیر پای مادران عاق مادر با مصائب دائماً گردد دچار»
«ملحدان دهریون چون مجلس آرائی کنند «سویت» برپا می کنند این منکران کرد گار»

حاجت به تشریح و توضیح این نظم گویا نمی باشد . مصرع آخر آن بوضوح آشکار می‌نماید که ملحدان دهریون برای مداخله در امور داخلی افغانستان مجلس ها می اراستند و بزم ها برپا میداشتند . و کلمه «سویت» نشان دهنده آن است که اعضا و مرتب این گونه مجالس و محافل روس ها و روس مآب ها بودند . و امیر امان الله خان را روس ها و عمال شان تا آندرجه تحسین میکردند که آنرا «پتر کبیر» افغانستان لقب دادند (پتر کبیر یکی از شاهان روسیه است که دست به یک سلسله اصلاحات در روسیه زد از جمله ریش تراشی ! را در آنکشور جبری نمود) .

(ادامه دارد)

بقیه

از دکان تا سازمان

مدیریتی موجود است ، نظم و ضوابطی حاکم است، و یک سلسله مقررات و قرار داد هائی را هم منتسبین به آن کمپنی رعایت و احترام مینمایند. کسی حسب دلخواه خود ، در اموال و اشیای مربوط تصرفات نادرست و خلاف قانون کرده نمیتواند و حساب و کتاب و مکافات و مجازاتی نیز درمیان است - اما در بسیار سازمانها - که بجا نیست نام سازمان را بالایشان گذاشت - اداره ، کنترول ، محاسبه ، مجازات و مکافات نه تنها اسمی و رسمی ندارد که حتی شیرازهٔ نظم در اکثر آنها به اندازهٔ از هم پاشیده است که جرئت پیشانی ترشی را به افراد خائن و مفسد معلوم الحال ، ندارند و چه بسا که عناصر فاسد ، تاریخ زده ، بی فرهنگ ، بی شخصیت ، مبتذل ، اجیر و گماشته شدهٔ دستگاه های جاسوسی اجنبی نیز ، در رده های بالا و پائین و حتی در رأس امور انقلاب قرار گرفته اند -

بصراحت باید اظهار داشت که چنین مجامعی را بهیچصورتی نمیتوان سازمان گفت ، بلکه دکه های سیاسی و تجارتخانه هائی اند که عوض فروش کالا ، سلاح و خونبها می فروشند و ایمان و شرف - توده ها و ملت ها را به پول و اعتبارات شخصی ، معاوضه میدارند -

برای هضم و تحلیل درست تر موضوع ، ناگزیر از شناسائی فرق و تفاوت "دکان" و "سازمان" هستیم واینک پا به پای شما ، سری به "دکان" می- زنیم تا ببینیم آنجا چه رسم و رسوم و چه ضوابط و قواعدی ، مرعی الاجراست و از آن پس در سازمانی نیز ثبت نام می نمائیم و مؤقتاً رفت و آمد می کنیم تا دیده شود که چه امتیازاتی در آن ، به مقایسه با - "دکان" جلب توجه می نماید . اینک این شما و اینهم دکان و سازمان تان -

دزړه ویر

پسرلنی بلبل په ګل کی په ورو، ورو غږ وهی ترڅو د چمن خواته په آرام خوب و یده شوی شهید مزاحم نشی او یا ښائی د شهید په ویاړ په نی د غه زړه راښکونکی نغمی پیل کړی وی . خدا(ج) خبردی چی بلبل به د شهید په هکله څه وایی؟ لیکن داسی ورڅ له وی چی د شهید په مزار دی و خپل خوږ آواز څپی و نه پاشی .

نازولی شهید چی د خپلی اسلامی عقیدی لپاره په ډیره مینه او میړاله سر نذرانه کړ، او تن د چمن خنګ ته په لوړه غونډی و یده دی . دده د قبر په سر د سرو جنډو کتارونه چی د خوشبوی لرونکی وږمی په غیږه کی لری څپی وهی، داسی ښربښی ته به وائی د سرو وینو سیلاب دی چی د اسلامی انقلاب درانګ زیری ورکوی .

خومره ستر سیلاب چی د حق په لارکی بهیدلی!

ښائی چی ډیر فرعونیان او خائنان به دخپلو پیا وړ و څپو له جارکړی څکه چی دا یوازی دوینو سیلاب نه دی بلکه د اسلامی ولولو او جذبو انځوردی چی د شهیدانو سپیڅلی هیلی ئی په سینه کی پرتی دی .

هوکی! په لوړه غونډی دویده شهید د خندا پرق اوس هم ز ما په زړه کی داسی تا ویږی لکه چی دبربښنا څرک داسمان په تتر کی چورلی لکه چی دسپارنی وږمه دښ په مخ خوځی اویا دلمرو ړانګه د سمندر په مخ طلایی څمنی خورروی .

اوس‌هم د ده د سترګو څلا د وطن په تروږمی څیره ده ته به وایی د لمر دوړانګو نه جوړ شوی ګلان دی چی لری یی ښکلی کړی ده .

هرسهار او ما ښام دده خاطری ز موږ په زړ ولو کی دد یوو په څیربلیږی او موږ ته د قربانی پیغام را کوی .

دغونډی په سر دویده شهید سره موږ په سلګو- لو له لیدونکو تا رولو ترلی یوځکه چی موږدی ډیربښه پیژنو لکه چی ستوری د سپوږمی سره پیژنی اویا دلمر سترګه د شین هسک سره پیژنی مونږداسی سره پیژنو . تل دی وی دده یاد .

دافغانستان نوی نسل

په روسي چاکليټو نه غوليږي

روسی روسی روسی
مړدی وی روسی

دمنفي جذبا تو له ډک دا غږونه جوزف اوريدل او څومره چه دي خپل، نوځی جيپ ته نژدی کيده دا غږونه او نعری نوری هم او چټهدلی هسی خوجوزف لږڅه ويريده ، ولی پدی ليدو سره ورته دا اطمينان وشوچه دا آوا ز کوچنکی واړه واړه ما شومان دی . دی ما شومانو دجوزف جيپ محاصره کړی و اوپر ـ له پسی ئی نعري وهلی ـ هغوی جوزف وليد چه دجيپ خواته را روان ؤ خو هغوي په خپل شغل کښی بوخت وه اود تيښتی څه کوښښ ي ونه کړ .

جوزف خپل جيپ سيوری لرونکو ونو لاندی در ولی و ـ اود اوبو راوړولو لپاره يو نژدی کاريز ته تللی و او په ستنيد و کښی ئی دا منظره ليد له ،

دهغه افغانستان ته له راتګ څخه يوځو مياشتی تيری شوی وی ، او ددغه منظري سره په لو مړي ځل مخامخ کيدو ، هغه وليدل چه ټول|ما شومان دواوړ ـ لو څخه ډک احساسات ښکاره کوي .

ده دهغوی په څيرو باندي يوس موز رفتاره وحشياله غصه ليد له . هغوی دجوزف سره لاس او ګريوان کيدل غوښتل، مګر جوزف دا‌ی مقابله رويه نه غوښتله هغه په ما شومانو باندي نظر و اچوه او وی خندل ، مګر ما شومانو و نه خندل بلکه دجذبا ـ تو اظهارئی کواوه جوزف ماشومان و شميرل په ګڼه هغوی تقريبا (١٣) ديارلس وه، دوه ما شومان ددوي نه يوازي و او دسرک نه آخوايی دګڼو ونو دسيوري لاندي لو بی کولی کله چه هغوي جوزف دجيپ سره وليد ونو هغوي هم په منډه را غلل او دخپلو همز ولو سره يوځای شول هغوي ټول په ټولګی کی دسبق ويلونه پس خپلو کورونو ته روان وه خوپه تک تګ کښی ئی دجوزف دجيپ محاصره کړي وه چا ـ هارن وهلو او چاد جيپ دآئينو سره لوبی کولی غرض هريو دجيپ يونه يو سامان سره کوتی وهلی .

جوزف هغوی ته وخندل ليکن هغوی ونه خندل وبی و يرول ليکن هغوی و نه ويريدل د په‌خنګ کيد ـ وئ و رته وويل خو هغوی په څنګ نه شول دلاري ورکولوئ ورته وويل ليکن هغوي لارورنکړه هغوی دجيپ ښی او کين ، مخکی ، ورو سته هري خواته ولاړ وه . لدي وجه نه جوزف جيپ ته حرکت نشو ور کولی ـ يوه لاره وه چه هغه جيپ په زوره روان کړی او دي پرواولکړی چه څوک دجيپ ټاير و نو دلاندی راځی مګر دی ته هغه تيار نه و اوديو نه خو ښوونکی صبر سره په جيپ کښی ناست و .

. بيايو زورور آو از واوريدل شو او ټول ما ـ شومان دآواز طرف ته متوجه شول . يوه الوتکه ـ په ډير تيزی دسرو لونه تيره شوی وه . ما شومان دالو ـ تکی ليد و لپاره دجيپ نه لری شول جوزف ددی موقع نه فايده و اخيسته او يوه ثانيه ئی ضائع نکړه او جيپ ئی روان کړ .

څو ورځی پر له پسی دجوزف په اعصابو باندی

دا افغانی ما شومان سواره وو او جوزف دما شومانو په باره کي فکر کواو . په افغانستان بالدي چې دروس حملی څه نتائج پیدا کړی و هغه ډیر ناګواره او زړه ما تونکی وه یو زوړ ستړي نسل دلکونو په تعداد کښې هجرت کړي و او هغوی په هیڅ قیمت روس ته ښه نه ویل .

او بل هغه ځوان نسل ډي چه دهجهز دښمن په مقابله کښې لکه د اوسپنې ددیوال ولاړدی او ددامی خلکو غولول یا ورسره دوستی کول عبث خبره ده . او اوس دادریم نسل دی ددوی ذهن خراپید و والادی . دوی اوس معصوم دی ددوی کوم مستقل ذهن نشته ددوې سره هر څه اوریدلی خبري دي او

که چیري دوی په ذی بالدي تینګ شول او داخبری ددوی په وجود کښې خوری شي لو زمونږ آینده به افغانستان کښې ډیره ترخه وی ، جوزف په یو دامی پلان بالدی فکر کاوه چه دهغی په وجه دما شومانو او غټانود ذهنو نو په یو والی کښې فرق را پیدا کړي او ددښمن په کورکښې ملګری ـ مرستیال او لاس و ځنګل پیدا کړی ـ هغه په دی ځمکه بالدی دځمکي همرنګ یو جال خورول غوښتل ـ هغه فکر او ـ کړه ، یوښتنه ئي وکړه ، لوست ئي و کړ او ورو ورو مطمئن شو .

لس ورځی پس جوزف بیاهم هغه ځای کښې موجودو . ما شومان دتولګی نه کورته روان وه یوځل بیاهم دهغه خبرو اعاده و شوه دده په خلاف هم هغسی نعری ووهلی شوی اوهم هغسی محاصره ئي و شوه .

لیکن جوزف دپوره اطمینان سره خندل لن هغه ته ددامی بیا کید و امید وه په همدی سبب خودی دلته راغلی وه او ډیر خوشحاله هم وه ځکه هر څه دده دامید و نو په مطابق شوی وه ، هغه دپوره اطمینان سره دجیب نه را کوز شو او په ما شومانوئ دژا ولو ـ چا کلیتونو رنګا رنګ پا کتونه وویشل . او داعمل ئي هم دهغه دالدازی په مطابق وه ، ما ـ شومانو دچا کلیتونو پا کتونه و اخستل او دونو نه آخوا تول شول دما شومانو دتللو سره جوزف هم لاړ .

ورځی تیریدلی او جوزف دیو او لیزی مجلی په رنګ هره اونی را تلو او ما شومان به ئي دامی لوټ کول لکه چه کوم شاعر مشاعر لوټ کوی .

جوزف په او او ور ځو کښې بوازی چا کلیتونه او ژا ولی راوړلی بیائی په فارسی او پښتو کښې ترجمه شوی دروسی قصو کتابوله را وړل شروع کړل یو دوه دری ځله ئي دلو بو سامان هم راوړ . دا تول شیان به په ما شومانو ویشل او مشاعر به ئي لوټ کو .

جوزف دفرعون په رنګ دما شومانو په قتل ځان بد نامول نه غوښتل ـ لیکن هغه دروس لپاره ـ دبوزغلی جوړولوپه کوښښ کښې وه دیو دامی بزغلی چه په افغانستان کښې به دروس لپاره ګلان ـ او میوی را وړی هغه دما شومانو دذهنونو څخه دلویا نو انکار محوکول او هر څه ئي دمغز و څخه ایستل غوښتل ـ لیکن په جبر نه بلکه دامی لکه چه په پنسل پاک بالدی ځوکب خط پا کوی اود نورو ټکو لپاره ځای پیدا کوی .

دادهغه تجربه وه چه چا کلیتونه او نور شیان به په هغوی څه ناڅه تاثیر و کړی او هغوی به له ما سره علاقه پیدا کړی ـ روسی کردار به دکتابو نو نه او وځی او ددوی په ذهنونو کښې به ځای و لیسی او دامی به هغوی ظاهری افغانان او باطنی روسان جوړشی . دا کار دا طریقه هغه دنفسیا توله یو پوهن څخه زده کړی وه او جوزف په خپله دبیروت ـ امریکا یو پوهنتون جوړ شوی و او دخپلو مقاصد و په پوره کولو کښې هغه هیڅ رنګه کمزوری له ښودله دځلور ـ می میاشتی په لو مړی اونی کښې هغه ته دپلان دبلی حصی شروع کول په مخه کی و ، په هغه ورځ هغه حسب معمول په ما شومانو چاکلیتونه او ژاولی وویشلی چه نا څاپه یو شور جوړ شو ځو ما شومان دکوهی له طرفه په ژړا ددوی طرف ته را غلل او دخپلو همزو لو مینځ ته ور غلل او په خپل مینځ کښې ئي خبری و کړي او بیا تولو ما شومانو دکوهی طرف ته منډه کړه چا ژړل چاچیغی سوری وهلی چا آخوا منډی وهلی او چا دیخوا څه لتول . جوزف ته دمشاعر و لوټ کولو موقع په لاس ورغلی وه سګرت ئي مړکړ او ما شومانو ته دمسیحا په توګه د کوهی

طرف ته ورغللو ، ما شومانو دو مره حواس با یللی.
معلومیدل چه هغوی جوزف ته دمرستی - لپاره هم و
نه ویل جوزف دومره خوږوه شوی و چه دکومی
حادثی له وجهی نه دو مره و ارخطا دی بیاهم هغه
دحادثی نوعیت او دزیان دلوی والی اندازه نه وه
کړی .

کله چه ما شومانودی دکوهی طرف ته را-
تلونکی ولید و نو خوشحاله او مطمئن شول او ټول -
دجوزف پسې روان شول - جوزف دکوهی غاړی ته
ورغلو دکوهی دننه ئی و کتل مگر څه ئی و نه لیدل
د.کوهی په لاندی برخه کښې تیاره وه دلوبو لویو
څانگو لرونکی و نو سوری دلته تیاره ډېره او ځایو نو
په نسبت زیاته کړی وه په سرسری کتنی هغه دومره
اندازه و لګوله چه کوهی ډیر ژور ندی او وچ هم
دی ددوبم ځل کتلو لپاره دکوهی په غاړه څملا ست
دهغه نیم ځان دکوهی نه بیرون او نیم دننه و هغه
خپل توازن تله برابره ساتلی و. روسیی. روسیی مړدی
وی روسیی دوه دری آوا زونه را غلل اوبیا مشاعر لو
تونکی جوزف دهمیش لپاره دکوهی تل ته و رسیده ،
کله چه هغه ته هوش راغی او په حال شونو ورو ورو
ټول واقعات دده دیادداشت په پرده باندی لکه -
دستداری دعکسونو تیریدل شروع شوه.

هغه بره وکتل نو یوازی آسمان ورته ښکاره شو
بیرون رڼا خوره وه جوزف اندازه - لګوله چه دنمر
ډوبیدوته څومره وخت پاتی دی په تیاره کښې هغه
دومره اندازه و لګوله چه دهغه جامی ځای ځای
شلیدلی دی او هغه ډیر ژوبل شوی هم نه وه لیکن
هغه دکوم غټ - زخم اندازی لګولو نه قاصره وه بیا
هغه ورو ورو په تیاره کښې دلیدلو لائق شو او دکوهی
په دیوال ئی تکیه وکړه او و دریدو مگر ددرد دوجهی
نه ډیر ته کښینا ست پښی ئی و غزولی - له جیب نه
ئی دسگرت پا کټ را و یستلو گوګړ ئی بل کړ او
سگرت ئی و لګولو اود سگرت سوزید و سره ډیر څه و
سو زیدل دود او چت شو داسی دود چه دده
لاسونو او پښوته ئی زولنی و اچولی هغه دخپلی غلط
فهمي لری کولو لپاره گوګړ پسي گوګړ ولګول دگوګړ
د لګولو سره په اور او لوګی کښې اضافه کیدله -
یوغټ زخم دده په ځان کښې دننه لکه دسرطان
دمرض خورشو دګوګړ و په تته رڼا کښې ده یولوی
حقیقت لید لو په تیرو شو و دوولس هفتو کښې و یشل
کړی شوی ټول شیان اخوا دیخواتیت پراته وه قلمونه
کتابونه، دچا کیټونو او ژا ولو خلتی دلو بو سامان.هر
څه او هر څه بالکل نه استعمال شوی و نه لاس و
هونکی - شاید جوزف په زړه زړه کښې - هغه شمیرل
یانه . لیکن دده دزړه او دماغ په چپو چپو کښې کوم
غټ زخم راغلی وه - هغه ده ته ډیر تکلیف رسوله او
یو آواز مسلسل دده په زخم باندی مالگه دوړه و له
هغه چه ما شومانو ورته ویل :
«روسیی چه وړی شوی نو چا کیټونه خوره».

سید علاء الدین «اثیر»

ان یشا یذهبکم ایها الناس ویات باخرین ط وکان الله علی ذالک قدیرا

قرآنکریم.

تداوم

خاصیت ذاتی انقلاب است

تاریخ گواه است که هیچ انقلاب و شورشی در مدت معین و مقرر شدهٔ قبلی عروس پیر وزی را در آغوش نکشیده است ، چه انقلابیون ، شورشگران و تجاوز کاران فکتور هائی را بحساب میگیرند که حد های آن تقریبی بوده ، لامحال نتائج حاصله نیز تابع همان تقریبیات خواهد بود ، یک شورش و یک انقلاب کمتر موفق است که عوامل و مقاومت های مثبت و منفی را که در جریان بروز خواهد کرد شناسائی و تثبیت نماید ، وبسا که این عوامل اکثراً مقاومت و نیرو های خوابیده وغیر مشهود و پنهانی میباشند که به اثر فشار های وارده آگاه گردیده و بحرکت در می-آیند ، و دوام و ختام انقلاب و شورش . . . راسبب میگردند .

بطور مثال : بروز نیرو های منفی که از نظر انقلابیون انقلاب فرانسه ، کم ارزش تلقی گردیده بود باعث شکست آن انقلاب در لحظات پیروزی گردید . و هکذا در روسیه قبل از سال ۱۹۱۷ دو مرتبه - انقلابیون ملی توسط چنین نیروها سرکوب گردیدند ، و همین نیروهای پنهانی و کم ارزش بودند که - لنین و حزبش را در روسیه به پیروزی رسالنده و انقلاب گران اولی را به قبرستان تاریخ سپرد (!!) .

این نیروها و عوامل پنهانی که بعضاً انقلاب و شورش را به شکست یا پیروزی میر سالند تابع حد های دو فکتور عمده زمان و مکان اند ، و عدم شناخت آن به مثابه بی ارزش انگاشتن شرائط پیروزی انقلاب است .

و علت شکست یک انقلاب بسا اوقات از دست رفتن فرصت مناسب عمل بوده است ، و یا اغماض و بی التفاتی به بعد نظامی انقلاب همانا در نظر نداشتن مکان است . هر چند اهمیت این دو بالاتر از آمادگی افکار انقلابیون به انقلاب نیست ، اما ناگزیر است انقلاب در مسیر این دو محور نوسان کند .

نوسانات اجتماعات بشری در همه ادوار به اساس شواهد گنگ و گویای تاریخ ، عبارت از مبارزه و کشمکش های گروه های متخاصم بوده است ، علیرغم کمون اولیه و کمون آخره مار کسیست ها که آنها را دنیای بی غوغا و آرام توصیف کرده اند (!) محیطی از صلح وسلم برخور دار و از مبارزه و کشمکش متخاصمانه بر کنار است که اندیشه سالم انسان ، اندیشه ای که در پر تو تعالیم قوانین آسمانی تربیه یافته یا شده حاکم آن باشد . جهل انسان هائی که تاریخ ملل ازآنها یاد آوری دارد ، نسبت به انسان های امروزی بیشتر ، و شناخت شان از طبیعت ـ ضعیف بوده است ، و انسانی به چنین خاصیت امروزهم حسود ، زشت ، بدطینت و ظالم و متجاوز میباشد و محیطیکه همه افراد آن ازین قماش باشند ، کجا شده ـ

می تواند که در آن چهره های ظالم و مظلوم ، ضعیف و قوی و غاصب وجود نداشته باشد ؟

تاریخ تولد جوامع با تولد افراد این جوامع مشابهت دارد. و برداشت و آگاهی جوامع نیز مشابه به سطوح برداشت و آگاهی افراد آن میباشد ـ اگر تاریخ سنگر داغ مبارزه ضدان و متخاصمان باشد ، لامحال محصول کشمکش ها و مبارزه های پدران مان بوده است ، و شرط موجودیت تاریخ همین موجودیت قبلی انسان است نه از میمون ها ! چه اقرار به تکامل جسمانی و انکار تکامل روحانی در یک نوع ، زادهٔ تراوش فکری احمقان فلسفه است. با موجودیت تاریخ و با موجودیت سنگر داغ مبارزه و پیکار ، انسان و جوامعی پا بعرصه وجود می گذارد و متولد میگردد . حالا نوزادیکه در بطن آن اجتماع است چه اندیشه و برداشت را بخود کمائی می نماید ؟ یا محیط کلاً بالایش اثر می گذارد و یا او تاثیر کلی بالای محیط می گذارد یا هر دو خاصیت اثر پذیری از یکدیگر را دارند . اگرچه قاعدهٔ کلی طبیعی بر آنست که در همان سنگر می زید و بالآخره در آن می میرد و دفن میگردد ، از واقعیت بدور نیست اگر بگویم تاثیر و تاثر و تفهم افراد ازین سنگر حیات متفاوت است ـ عدهٔ هستند که در-نمی یا بند در سنگری عرض وجود کرده اند که باید ازین سنگر برای رهائی جامعه شان از استعمار و استثمار استفاده کنند، علیه هر گونه تحمیق توده ـ ها عصیان کنند تا بتوانند توده را از حماقت بدر آورده و استثمار گرو مترف و رهبان را با نیرنگ و تزویر شان بشنا سند همین تدابیر اولیه برای راندن استعمار است چه تاپای تحمیق گران و استثمار گران در جامعه موجود باشد ، موجودیت استعمار ضروری و لازمی است . بدبختانه و متاسفانه که گروهی تحمیق، استثمار و استعمار را حق قطعی و مسلم تحمیق گرو استثمار گر و استعمار گرمی پندارند ، و قادر نیستند ایدهٔ تغییر آنرا خیال کنند ، و شاید چون بردگان به مرگ تدریجی تعود ازین قید و بند های شرم آور ، رهائی یابند ـ

هستند کسانیکه دا نسته اند در حالت بی سر و سامانی جامعه و محیط افراط و تفریط بدنیا آمده اند و بعضا آرزو میکردند که ایکاش از مادر نمی-زادند تا گرفتار این همه آلام مصائب حواس شکن نمی بودند و فهم آن نکرده اند که هم اکنون در قعر گودال این همه بدبختیها می زیند ، و گناه را حواله به موجودیت و تولد خویش می نمایند ، رنگ محیط را که در آن محصور گردیده اند واقعی تلقی کرده و فکر زوال آنرا در زوایای خاطر شان جا نمی-دهند ، اینها نیز از راه ورسم مبارزه بدور مانده مانند گروه اول در ذلت و خواری بسر می برند ، وموجودیت شان در جامعه بسان پدیده هائیست که اثر شانرا در گذشته گذاشته درد فعلی را دوائی نمی کنند. این نیروی بهدر رفته جامعه در حال موجودیت آن است ، چه موجودی که اثر نگذارد و در احتیاجی که بان محسوس است مفید واقع نشود، اصلاً شناختنی نیست و درکاروان مجهولات به سیرو سفر دائمی شان روان اند تا هنگامیکه مکشوف گردند ، والا هیچ مجهولی را تا هنگامیکه مجهول است ، معنی نیست .

نیروی اصیل و مؤثر در سرنوشت جامعه همان قشریست که شناخت واقعی ازگذشته و حال دارد ، به مفهوم اینکه درک کرده اند به هنگام فشار وظلم و نا برابری ها زاده اند و هماکنون همه قدرتمندان عصر ، متاعی بخرچ می دهند تا این گروه مجاهد را هما نطور که زاده اند ، بدور و نا آگاه از وضع نگاهد-ارند و یا در مسیر امیال شوم شان استخدام نمایند ، ولی ایشان بواقعیت ها پی برده در یافته اند که برای آن به جهان نه آمده اند که سر تعظیم برای دیگران خم نمایند «هر آئینه الله پرورگار من و پروردگار شما است پس بپر ستید او را ، اینست راه راست» آل عمران (٥١) را مطیع اند.) و طاق ابروی مترفین و حکام ، امرا و غاصبان را محراب خود قرار دهند و ایشانرا عبادت و پرستش کنند (١٦٥-٢) و نتوانند پا از دائره مرسومه غار تگران دجال صفت که رنگ زور و زر ـ حتی کیش و مسلک و مذهب و دین را دارد برون نهند. آری مسئولیت دارند تا زنجیررا که دست و یا و فکر مردم را بسته است بشکنند و بر گردن سرکشان از قانون فطرت ، عدالت و برادری حمائل کنند ، حق مردم را از غار تگران بستانند و مکر دجالان ماهر را افشا نمایند ، بلی این گروه همان قهر مانان تاریخ و انقلاب گرانی هستند که

بالاثر کشش و جذبات همفکری ، سازمان می یابند و بهم می پیوندند و تیوری انقلاب را الهام میگیرند و آنرا می آموزند، باید در نظر داشت که هیچ انقلابی نتوانسته است ، شاهد پیروزی را در آغوش بکشد ، مگر آنکه عناصر آن سازمان یافته و مجهز به تیوری انقلابی گردیده باشد .

تا اینجا ذاتی بودن تداوم انقلاب را با عنصر سهم و موثر آن (انسان) یاد آوری کردیم ومتیقن گشتیم هر تز فکری که متولد میشود و باعث نطفه بندی انقلاب در جوامع میگردد ونزج میگیرد بالاخره پیروز و حاکم میگردد ، ضرورت مبرم به تداوم دارد و برای تحقق اش در هر زمان باید با خطرات سقوطش به مبارزه پردازد دائما شرایط نا مساعد محسوسه را منقلب نماید . هیچ انقلاب از خطر های آنی و و فوری مصئون نمی باشد و به کثرت خطرهای بعیدی هستند که انقلاب را تهدید می کند و اسباب اختلال حواس انقلابیون را فراهم می آورد اینها همه کلیاتی هستند که خواهی نخواهی زیر چتر انقلاب ها قرار دارند و در نظر داشت شان در هر انقلاب ضرور یست - حال از کلیات نگاری انقلاب ها به انقلاب اسلامی خود مان بر میگردیم و بیندیشیم که تداوم آن چگونه است و که می تو اند از تداوم آن بهره برداری نماید ؟ وسر انجام برد از آن کیست ؟ آیا برد و باخت این انقلاب به یکطرف تطعی ولاز میست ؟ و یا چون اکثر انقلاب های دیگر ، پیروزی طرفین وابسته به شرائطی است که ایجاد میگردد یا بوجود آورده میشود و یاده ها عوامل دیگری که در پیشبرد امور انقلاب مسئول اند ، میباشد ؟

معرفت گروه های متخاصم :

دو طرف متخاصم هر یک مدعی هستند که انقلاب کرده اند و انقلاب می کنند وهر کدام خود را انقلابی و طرف مقابل راضد انقلاب می دانند : حاشا که هردو راست می گویند - اما فرق اساسی درما هیت آن است . روس ها به مجرد آنکه از تقویه و نیرو گرفتن مسلمان ها و بیداری تدریجی مردم افغانستان آگاهی یا فتند ، موجبات و حشت و هراس شان بیشتر گردید و زحمت چندین ساله شانرا در خطر سقوط یا فتند و متوجه آن شدند که فرصت مساعد را از دست ندهند - از کم قوتی دولت وترا - کم اجیران شان در قوای دولتی و کم خردی و اطمئنان نا بجای داود و کابینه اش حد اعلای استفاده را بردند و توسط کود تائی دولت را بر انداختند واجیران خود را بر کرسی قدرت نشاندند و اسم آنرا انقلاب ملی و دیموکر اتیک ومتکی به نیروی مردم و قوای مسلح مسمی نمودند، وقتیکه ماهینت ضد ملی و ضد انسانی و مداخلات مستقیم روس ها فزونی گرفت ملت و مردم افغانستان به پا خواستند و قیام کردند تا این دولت کذابی و بیگانه را بیخ و بن بر کنند . به هنگامیکه سقوط دولت توسط نیروهای مسلمان و مردمی نزدیک گردید روس ها با قشون سرخ به افغانستان هجوم آوردند وعلیه مردم افغانستان به جنایات بی شرمانه آغاز کردند . اکنون دو طرف متخاصم عبارت اند از یک طرف مشتی اجیرو وطن فروش و قشون سرخ روسیه و از جانب دیگر مردم مسلمان و مبارز افغانستان. و ان یکی هدف سقوط افغانستان را در کام اژدهای سرخ و پیاده کردن نظام سوسیالستی را به شیوه روسیه دارد ، وین دیگری بر افراشتن لوای توحید و آزادی افغانستان را مقصد نهائی بیان میدارد . لذا آنها برای بردگی می رز مند و این ها برای آزادی ، خود فکر کن کدام یک احمق اند ! انقلاب افغانستان مبارزه حق علیه باطل و مبارزه طیب علیه خبیث است : لیمیز الله الخبیث من الطیب . . . آلایه ۳۷ انفال» انقلاب ، ابتلاء یست که حق را از باطل متمائز می سازد .

عناصر مخلص و مؤمن به ایدیولوژی های خود در هر دو طرف وجود دارند و مخلصانه می رزمند ، ولی تعداد افراد مغرض در هر یک نیز کم نیست . اکثریت قاطع ملت باوجود مشکلات متعدد یکه عاید حال شان است ، برای ایمان شان و به اساس ادای یک فریضهٔ دینی و در فرجام برای آزادی شان جهاد می کنند . و تعداد قلیلی از افراد تحصیل کرده که خویش را به بیگانه گان فروخته اند ، برای بر آوردن کام بادار ان شان حیات خود را بخطر انداخته اند .

حال که طرف های درگیر در قضیه را شناختیم ، از یک طرف قشون سرخ ، قشونیکه توان تخریب جهان را فکر می کند که دارد و در غارت گری نیز بی نظیر تاریخ است ، و در طرف مقابل مشت مردم بیدفاع ، مظلوم و تهیدست ـ حال از یک جانب از روسیه آغاز می کنیم که در تداوم انقلاب اسلامی افغانستان چه می اندیشد ؟

اتکابه قضایای تاریخی :

روسیه هر چند که خود را در پرابلم افغانستان ناکام می بیندو وحشت زده جلوه می نماید ولی بالمهم از امیدها و متکای خود خسته نشده است .

همه میدانند که روس در اوائل تغییر حکومت در افغانستان توسط یک کود تای فرمایشی انطور فکر نمیکرد که حال باید به آن بیند بشد ـ او تجربه از اشغال چکوسلواکیا ، هنگری ـ آلمان شرق و پولند و کشور هائیکه قدرت دولتی مستحکمتری نسبت به دولت افغانستان داشتند ، داشت و به اتکابه همان تجربه و مطمئن بودن از نیروی فوق العاده و سرشار و فراوان خود ، کودتا را به انجام رساند ، حقاکه درین پلان موفق بود . این موفقیت روس ها را بدان وا داشت که با اطمینان خاطر و بی تابانه سیاست روسی نمودن مردم افغانستان را عملی نمایند. تا توانسته باشند افغانستان را مانند سائر کشور های آسیای میانه به روسیه ملحق نمایند . همان بود پلان های کوتاه مدت و سریع الاجرا را روی دست گرفتند ، محصلین فراوان به روسیه برده شد ، اطفال برای تربیه به آنکشور فرستاده شدند، ازما مورین خورد و بزرگ دعوت بعمل آمد تا از جمهوریت های روسیه دیدن کنند و با تحائف از آنجا بر گرداند ، ترقیات آن جمهوریت ها را پیش روی مهمانان قرار دهند و از گذشته ، تاریخ و عقب ماندگی های قبل از انقلاب اوکتبربه ایشان معلومات های مفصل ارائه دادند ، هر چند در جلوه دادن ترقیات امروزه و خلق ملل های گذشته جعلیات را ارائه می دادند ، ولی کوشش میکردند که کوچک ترین مطلب را از عملیات شان بدورنگه دارند و چه بسا اشخاصیکه اگر برای مدت بیشتری در روسیه نمانند ، از نکات کریهای آنها بخوبی آگاه نخواهند شد ، مگر اینکه معلومات قبلی و هوشیاری داشته باشند .

این پلان با فیصدی اطمنان بخش آغاز و در اوائل سال اول بخوبی ادامه یافت .

روس ها از تهدیدی که از ناحیه عقاید مردم متوجه شان بود، آگاهی داشتند ، خطر مقاومت مردم را احساس میکردند ، درین قسمت استدلال امید به پیروزی شان ، همانا تجاربی که از کشور های آسیای میانه داشتند ، بود و احتمال قوی از نظر روس ها آن بود که : به چنین پیش آمد در افغانستان مواجه نخواهند شد ، بدلیل اینکه بعد از تسخیر کشور های آسیای میانه روسیه جنگ هائی را پشت سر گذاشته و پیروز از معرکه بر آمده و شورش هائی را در کشور های اروپائی شرق سر کوب نموده است و همچنان نیرو های روسی در ویتنام و کوبا ـ سر بلند بر آمدند از ینروفکر میکرد که در انظار مردم جهان نیروی شکست ناپذیر معرفی گردیده است و هیچ ملت و دولت نمیتواند حدس آنرا بزند که در مقابل روسیه بتواند مقاومت کند ، مقابله مردم افغانستان را در مقابل خود ، بعید و یا سطحی فکر میکردند ـ همان بود که در نخست ملائم و بدون ظهور علنی قشون سرخ اقدام و بعد برای تحقق آرمان های منحوس شان عجولانه شتافتند .

و روس ها ازین واقعیت آگاه بودند که مردم و تودهٔ مظلوم و عظیم کشور که سالها بار طاقت فرسای رنج و زحمت حکومت های ظالم را کشیده اند ، به آرزوی حکومت عادلتری نشسته اند .

(روسیه خوب می دانست که مردم افغانستان در انتظار حکومتی هستند که روش انسانی داشته باشد و هراس از آن داشتند که حکومت واقعاً عادل و جوابگوی خواسته های مردم مستضعف بو جود بیاید ، یعنی حکومت اسلامی مستقر گردد و جمهوریت های مسلمان نشین تحت استعمار از آن متاثر گردد که این خود اسباب سقوط امپراطوری روسیه را فراهم خواهد آورد اقدام عاجل به تغییر حکومت نمود .)

اندکی در نگ کردند تا حکومت دست

نشانده را که با بوق کرنا و شد و مد تبلیغ ، و اصدار فرامین مینمود ببینند - هر چند که مردم مسلمان افغانستان از هویت ملحدان مزدور آگهی قبلی داشتند ، (هر ملیت بخود خواص روحی و روانی خاصی دارد که از آن اثر می بر دارند. ولی در افغانستان ملیت ها به همان اندازه به یکدیگر عجین گردیده اند که نظریهٔ انفصال ملیت ها در افغانستان در نزد هر فرد این ها نکو هیده و ناپسند و نار وا است) این یکی از خصوصیت های مردم افغانستان است که همیشه در مقابل عمل حکومت ها از خود عکس العمل بروز داده اند - و چندان به قول و سخن ایشان اعتبار قابل نبودند.

باید اظهار نمود که عدم اعتبار به قول و سخن حکومت ها خاصیت ذاتی این مردم نبوده ، بلکه آنرا کسب نموده اند ، چه هر حکومتی که در افغانستان عرض وجود کرد تا توا نست دروغ گفت و به تحمیق مردم پرداخت ، وعده داد و از و قابان دوری جست و هم چنان کشور کشایانی مردم را به ترس و مرگ و وحشت بیم دادند ، ولی قادر به اعمال آن نگردیدند.

اما در جریان انقلاب در این خاصیت عرضی که مرضی روحی تلقی میگردد، تغییراتی رونما گردید چه از بینش بعمل کم کردند و به اغیار بیشتر ، به گفتار افزودند و این خوش باوریها هم اکنون درخت خبیث تفرقه را آب میدهد.

عکس العمل مردم در مقابل فرامین و صلاحات روسی نما بیشتر گردید و وضع در افغانستان طوری رونما شد که روسیه را به پذیرش این واقعیت وا- داشت که انقلاب در افغانستان دوام خواهد کرد و آن هم نه آنقدر طولانی.

برین ملحوظ خواست که دولت از سینترالزم حزبی بر خور دار باشد تابتواند چون سد نیرومند و متحد در مقابل نیرو های شوریده و انقلابی عمل کند به نظر روس ها ، موجودیت دو حزب در مقام رهبری یک دولت که هر دو متاثر از ایدیو لوژی مار کسیزم باشند، کفر تلقی گردید، و صورت ائتلافی آنرا باعث گسیختن استحکام آندولت دانستندو ای ، و صد وای برحال ما که از دین مبین واحد نجات بخش بر خور داریم و بخود عمداً بر آن هزار گونه تفرق ، حزب و مذهب ، کیش و سلوک و . . . بوجودمی آوریم تا نتوالیم در مقابل دشمنان دین بایستیم و سالها مذلت بردگی از مضلت عمدی و قصدی خود ها بکشیم ! ! !

از نیرو باوجود سابقه داری خدمت گذاری ببرک ، بنا بر موجودیت نفوذ بیشتر عناصر طرفدار خلق اقدام به اخراج ببرک از صحنهٔ دولت نمودند و آنرا برای روزی بحیل مختلف بروسیه فرا خوانده و تحت تربیت بیشتر قرار دادند.

(باقی دارد)

سهيل

زموږ ولس داسلامي پاڅون

پسرلی په درشل کې

۱۳۶۲ کال دپسرلي په راتګ سره زموږ اسلامي انقلاب چه پخپل پنځه کلن ژوند په موده کې ئې دجګړې په ډګرکې ډيرې انساني زيان ولي، دخپل عمر په شپږم کال پسرلي په درشل کې پل کيښوده، او ښايي چه زموږ مجاهد ملت پدې کال کې هم دتير و کلونو په شان نه يوازې دا چې سره استعماري قواوې دشرمناکو ماتو سره مخامخ کړي بلکې دنړۍ ټولو په آزادۍ مينو خلکو ته چه دطاغوتي قدرتونو په لوموکې ښکيل دي او ددغو جابرانو دظالمانه يوغ لاندې ژوند کوي دآزادۍ بې سابقې سرمشق برابرو دي دخوښۍ خبره ده چه دروسي امپرياليزم و نشوای کړای چه دڅلورو کالو لو په اوږدو کې دافغانستان دمسلمانانو دتحريک په پراختيا او سترتوب ناوړه اغيزه و کاندي اوپائي وښيي. ټولوته ښکاره ده چې ددغې مودې په جريان کې دافغانستان اسلامي آزادي تحريک له داچې کمزوری شوی ندی بلکې په هره برخه کې يې پرمختګ او پراختيا کړېده.

دموثقو معلوماتو له مخې روسي پلان درلود چې ددريو مياشتو په جريان کې دافغانستان مجاهدين له منځه يوسي او ځينې مجاهد روزونکي او شهيد روزونکي هيواد کې دالحاد اوپراختيا غوښتنې کړ غيرته سلطه ټينګه کړي. لاکن ټولوته ښکاره ده چه دروسانو دري مياشتې تر دريو کلونو څخه څه چې تر پنځو کلونو پورې اوږدې شوې او اوس هم روسان پدې ندي بريالي شوي چې دافغانستان دمجاهد ولس اسلامي تحريک ته صدمه ور سوي او يا کومه سيمه تر خپل تسلط لاندې راولي.

البته دغه موضوع دافغانستان ټولو مسلمانانو ته دافتخار وړده چې په تش لاس خو په ايماني جذبه يې يو داسې جابر او طاغوتي قدرت سره په ميړانه مقابله وکړه چې دمادي پلوه زموږ په مقابله څو چنده قوي او غښتلی دی، خو بياهم په هر ډګر، په هره جګړه کې شکست ددې عصري نظامي و سلودرلودونکي هيواد په برخه دی.

دافغانستان په سلوکي پنځه اتيا خاوره آزاده ده او هلته شرعي احکام نافذ دي. داهم په داسې حال کې چې له يوې خوا دښمن ګڼ شمېر هيلکپټر لري، دټانګ توپ، نفر وړونکو ټيارو او داسې نورو مدرنو وسلو نه کاراخلي حتی دناپالم بمونو او زهرجنو ګازونو په استعمال دريغ نه کوي.

ديوې احصائيې له مخې چې دنړۍ په زياتو اخبارونو کې خپره شوې ويل کيږي چې روسانو پنځه ديرشو زرو نه زيات عسکر له لاسه ورکړي.

ددې نه علاوه په زرګونو ټانګونه، نظامي موټرونه او نور وسائل ئې دمجاهد ينو سره دمقابلې په جريان کې تباه شوي دي. که چيرې پدغو و مايلو کې دښو و کسانو دمړينې احصائيه و اخلو نو ښايي چې دروسي عسکرو دمړينې شمېر دپنځوسو زرو نه هم واوړي.

داده دايمان او اسلامي عقيدې نتيجه. پنځه

کاله مخکی به چا فکر کاوه چه زموږ آش لامی مسلمانان به دروسی ستر امپریالیزم سره پنځه کاله مقابله و کړي او حتی سختی شرمناکی ماتی به ورکړی .

څرګنده ده هغه خلګو چه په مادیا تو الکالری زموږ خبره به ئی هیڅکله نه وه منلی . لاکن اوس موږ پخپلو سترګو وینوچی ایمان په مادیا تو بریالی دی او وي به هم .

دروسا لو دشرمنا کو ماتو دڅرګندونی په ترڅ کی به پیه نه وي چی دپنځو کلنو په جریان کی دجهاد داخلی وضعی ته هم نظر وا چوو .

تولو ته معلومه ده چه جهاد په پیل کی دافغانستان تول خلک دلڅ ادی ، ژبنی او سیمه ایز توپیرنه پر ته په یوه آواز او یوموټی قوت سره دیرغلګرد ملحد په ضد راپورته شول . ذرړو تو رو او تبر و لو او حتي دلرګیو په ذریعه ئی ددښمن په عصری فوجی و سایلو حملی و وړی او دحیرانی خبره نده چی دغو تش لاسو دهقانالو او عامو خلکو دغه عصری وسایل او دلوړ نظامی تعلیم در لودولکی فوځیان تسلیم کړل.

دډیر افسوس خبره ده چه ډیر ژر دغه پریو آواز را او چت شوی مسلمان ولس نه دا چی دبیلا بیلو نومولو لاندی و ویشل شو بلکی په ځینو ځایولو کی ئی دیو او بل په ضد وسله را پورته کړی وه . هغه مرمی چه ددشمن په ضد و یشتل شوی وای دخپل مجاهد ورور دسینی لوړ ته ئی وو یشتله . له همدی ځایه ده چی زموږ دمجاهد ولس اسلامي و لولي دځینو شخصی غرضو نو له قربالیدی که دامی نه وای لو امید وه چی اوس به دافغالستان سیاسی قدرت دمسلمانالو په لاس کی وه او تهت پرک مهاجرین به دکمپواو په ځای په خپلو کو رولو کی دخوښی ژوند تیره وه .

موږ دافغالستان داسلامی تحریک تولو مشرالو له په جدی توګه غوښتنه کوو چی دتیر و بی اتفاقیو او بی ځایه اختلافو لو له پند او تجربه واخلی او دغه اوسنی اتحاد چه په حقیقت کی دافغالستان دمظلوم مجاهد ولس تولو مسلمالو کولد و او مجاهد ینو دهیلو سترګی ور ته نیولی ، عملی کړی څکه چی کامیابی او دخدای رضا په اتفاق او یووالی کی ده له په نفاق کی .

دوی له غوښتنه کوو چی په هغه مبارک آیت شریف چی دوی ئی دهری و یناپه سرکی اکثراً لولی عمل و کړی «واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا» تول دخدای رسی تینګه ولیسی او نفاق مه کوی) .

دا تجربه شوی او منلی حقیقت دی ترڅو چی دغه قرآنی آیت په ځان تطبیق نکړ و اشی کید ای په زړه پوری بری تر لاسه کړو باکی رسوائی به زموږ په برخه وی .

همدا راز موږ دافغانستان په داخل کی په سرو وینو لړلر مور چلولو کی دخدای دلیاری جنګیالیو له دا هیله لرو چی دهغو شهید الو اوما شومالو وینی چه دتاسی په مخکی دروسی یر غلګر دښمن له خوا شهیدان کیږی په نظر کی ونیسی .

او دهورتنی مبارک آیت په خاطر او ددغو شهید الو دکولډو یتیمالو اوکونډیو دزړه دردولکی اسویلو په خاطر تول یوموټی شی اومه هیرې دي چی نور دتاسی وینی دکوم جناب دشخصی ګټو له قربان شی څکه چه تاسی دالله(ج) درضا په خاطر جهاد کوی نه دکوم صاحب په خاطر.

نو پدی اساس دخدای رضا په خاطر تول سره یوموټی شی او دوطن په هره برخه کی دتوحید بیرغ او چت کړی ، یقین و لری بری دتاسی په برخه دی .

په پای کی د ۱۳۶۲ کال دپسرلی را لګ تولو مجاهد ینو و رونو ته تبریک وا یو او لوی او منتقم خدای(ج) ته لاس په دعایو چی ۱۳۶۲ کال زموږد ورومتی بری کال وی .

آمین ثم آمین

زقرآن پیش خود آئینه آویز
دگرگون گشته ای ازخویش بگریز
ترازوئی بنه کردار خود را
قیامت های پیشین را برانگیز
(اقبال)

شهرت ننگیال

دثور اوومه (دکمونیزم رسوائی)

دثور له کر غیرنی گودتا څخه و روسته چی در و، سانو څرګند او مستقیم ملا تړ له مخی دخلق اوپر چم گوډ اکیان قدرت ته ور سیدل او دافغانستان خپلواکی او دخاوری تمامیت دسره امپریالیزم تر تهدید او تیری لاندی راغی - دافغانستان مسلمان او قهرمان ملت د افغانسان د اسلامی حیثیت دا عادی او آزادی گټلو لپاره وسلی ته لاس کړ - که څه هم زموږ له مومن ملت سره دوسلی او مادی و سائلو له اړخه هیڅ له ږ او دمقابل دښمن (روس او دهغوی گوډ اگیالو) سره یی په مادی لحاظ دمقایسی هیڅ هم نه در لودل. خو ایمان او عقیدی داسی ور په برخه کړ او ارادی او متی بی داسی پیاوړی او تو انمنی شوی چی تا - نکوله او فولادی وسلی یی په وړاندی ویلی او ایری شوی - او و تو انیدل چی له رو سانو څخه دهغوی وسلی و لجه کړی او په هماغه وسلو دهغو په مقابل کی و جنگیږی .

دثور خونړی کودتا که څه هم د افغانستان مسلمان و لس په سرو وینوکی و لمباوه په لکو لو شهیدان او په ملیونو انه هیواد څخه لورو ملکونو ته مهاجر شول - خوبیاهم دافغانستان ملت خپل جهاد ته په لا زیاته ولو له ادامه ورکوی او ورځ په ورځ ددغه جهاد لمنه لوره هم پراخیږی او څهی یی پیاوړی کیږی خو هغه رسوائی او مفتضحاله ما ته چی دافغانستان دجهاد له لاری کمونیزم او رو سالو ته و او بنته هغه دلړی دسیاسی مبصر ینو دوینا په اساس دجبران وړنده روسانو یوه وار خپل هیبت او هغه کوم موقف چی دښمن دنیمی پیړی نه په زیاته موده کی یی دکارگر ، بزگر، سولی ، امنیت او . . . په آشو خبرو او تار و لاس ته راوړی ؤ لکه دقمار غونډی بایلود ، اواړیوالو دکمونیزم دشپیتو کلونه زیات دسولی ، امنیت ، ښه ګاونډیتوب او . . . خبری او څیره په افغانستان کی دکمونستانو له لاسه دکور و نوبه ویرانی او کارگرانو او بزگرانو په و ژلو او ژوندی خښولو کی په بوره واقعیت سره ولید .

بمبار یو یی جونګړه کړله وړانه
دبزگر په لور[1] یی و کړ دغه لور
کښت یی وسو کورڅ وران کړپه بموڼو
داسوغات دانقلاب ! بوله دثور

دثور له سفا کاله او خونړی کودتا څخه څه دپاسه پنځه کاله تیر شول او ددغه مودی په اوږ - دوکی زموږ مسلمان مجاهدین په ډیره میړانه او زړ - ورتیا سره ددښمن دمدرلو او مدهشو و سلو په مقابل کی دفولاد و دغره په څیر و لاړدی .

دثور اوومه که دافغانستان دبیوزلی ولس دمصیبت درد او کړاو ونو را منځ ته کیدو نقطه وبولو نو دکمونیزم او روسانو در سوائی او شرمندگی دپیل ورځ هم ده - هغه روسیه او هغه انقلاب چی برگشت نا پذیر او ماته له خوړولکی بلل کیده ! !

دو ارسا پکت دخپل پیاوړی مادی او نظامی ځواک سره سره دیوه بیوزلی او بیرته پاته ولس په

۱- دبزگر لور : دتره کی یوی افسانی ته اشاره ده .

وړاندې په گوڼډوډې او هره ورځ ډکې ډکې الوتکې دروسي افسرانو او عسکرو له مړيو او زخمیانو روسیې ته روانیږي ـ او روسي عسکراو دهغوی گوډاگیان دوسپنو په غار ونو (ټانکونو) کې هم دمجاهد ینو له حملو څخه خوندي نشي پاته کیدلی .

سره شوله په سره لښکر لویشت لویشت دوطن
څمکه .
رغړې سره سروله یې غرونو او رغونو کې .
دغه دزمر و وطن دادی گوربټانو کور
سخت دی دگیدړ و ژوند، وی که په غارونوکې

دغوبی له او وسی له بیا دوړې تر ۲۶ اوله هغې نه بیاد جدی تر شپږمې اوبیا آرن پوری روسانو په افغانستان کې دماتې رسوائی او بدنامی څخه پر ته بل څه له دی سود کړی او داسې و ارخطائی او لیو ـ لتوب په سروا خستل چې یود بل په مړی یې هم منگولې خښې کړې .

ځناور ځپلو منځو کې یو بل داړي
که هر څو سره نژدی ځپلو کی ښه وی
دا وو[۱] غوایا نو لښکرچې مات ټوټې شول
لو دشپږ[۲] و ریو حال به گوره څه وی ـ

دادی ئن چې دثور دخواړې کودتا شپږم کال دی ـ دخدای (ج) په فضل دافغانستان په سلوکی له اتیا و څخه زیاته سیمه دمجاهد ینو په واک کی ده دهرات لرغونی او باستانی ښار په بشپړ توگه دمجاهد ـ ینو په لاس کې وی ، په کندهار کی روسي لښکری دهوایی ډگر په محدوده کی محاصره شوی دی او په نور ښار دمجاهد ینو کامل تسلط دی .

همدارنگه په بهرنی سطحه هم دگر ماین وا ـ کداران دنړی دعامه ذهنیت له خوا په بین المللی ټولنو او کنفر انسونو کی په وار وار په غوڅ اکثریت سره محکو میږی او هغه بیوزلی او بیرته پاته افغانستان ئن په گرده نړی کی دآزادی غوښتونکو دسرتاج اود همت او افتخار شمله گرځیدلی :

جهاد چې دحق لار کی همت کا دافغان ځوانان
و یاړ او افتخار ور بالدی کالدی دجهان ځوانان

غوڅ دسره ښکیلاک یی چه ریښې او ځنځیر ونه کړل
بل څوک گوره ندی دی افغان او مسلمان ځوانان

۱ـ دثور اووسی ته اشاره ده .   ۲ـ دجدی شپږمه .

عیسی محمد عصمت قانع

رڼاته سلام

اې دتوپک د خولې پتمنې رڼا
ای د سنگر په لمن پلنې رڼا
که ته خاموشه شوی تیاری جوړیږی
ای په ازاد ژوندون مینی رڼا

ته چی ښکاره شی دتوپک له خولی نه
د ترگمی خفا شان و لړزیږی
ته چی ځلاند کړی دا تیاره گوټو نه
د تاریکو قصابان و تښتیږ ی

ته چی دغرو په سرو نور و شیندې
د تاترو گور پتان و نخیږی
د تورو غرونو د برین زړگی هم
ستا په را نه استقبال و تپیږی

رڼا سلام ستاقد است ته سلام
رڼا سلام ستا و عظمت ته سلام

رڼا کوم وخت چی ستا شعلی خپری شی
د تجاوز په کور غوغا جوړه شی
که چی ستا ځلانده لور را خپور شی
په فرعونی اړی بلوا جوړه شی

رڼا چی ته زره د ظلمت څیری کړی
آسمان کی تندر شی بریښنا جوړه شی
ستاله زرینو پلوشو لوگی شم
چی می پتنگ غوندی دنیا جوړه شی

رڼا سلام ستا پلوشو ته سلام
رڼا سلام ستا و شعلو ته سلام

رڼالن ستا په دی ورالگین لمس کی
دو لسولو روح او سله پرته ده
ستا د باروتو د لمبو لغړی کی
زما د بحران او رنځ دوا پرته ده

ته د امید لویه کعبه‌ئی رڼا
تا کی ځلانده تمنا پرته ده
چی تور ماحول د سکوت و لړزوی
تا کی دستر شوکت غوغا پرته ده

رڼا سلام ستا و شوکت ته سلام
رڼا سلام ستا و رفعت ته سلام

رڼاره ستا د پلو شو لمن کی
د انقلاب یوه ترانه ژغوم
چی په گډاشی لړو بر خپلوله
نن یوه لو به مستانه ژغوم
چی ترنم د مستقبل گرم شی
دامی د سوز او ساز نغمه ژغوم
په دغه مسته او توده نغمه کی
د سباون دبا د و پسه گروم

ای د توپک دخولی پتمنی رڼا
ای د سنگر په لمن پلنی رڼا
که ته خاموشه شوی تیاری جوړیږی
ای په آزاد ژوندون مینی رڼا

نقش پرستش در حیات فردی

که حکمای ملحد میباشند، از پوچی و هیچی دنیا در انظار خود شان حرف می زنند، و این عبث پنداری جهان آن‌ها را به یاس و اداشته و شهد زندگی را در کام جانشان تلخ ساخته است. این‌ها تاسف دارند ازینکه چرا از نعمت ایمان به خدا و از تکیه گاه معنوی در صحرای هستی محروم اند. آری اینست ثمر فقدان ایمان. در اخیر مطلب را به ذکر آیهٔ از قرآن عظیم الشان خاتمه می دهیم، آنجا که میفرماید: «الذین آمنوا وتطمئن قلوبهم بالایمان، الا بذکر الله تطمئن القلوب».

ترجمه: آنانکه (وصف مؤمنان) ایمان آوردند، و دلها شان با ایمان آرمیده است بدانید و آگاه باشید که تنها با ایمانی و یاد خدا دل‌ها آرام میگیرند./

حماسه قیام

زنجیر تانک و چکمهٔ اهریمنان سرخ
در جستجوی برده بهر کنج سر کشید
افکند سایه بال خفاشان آهنین
آتش کشید تا که به هر گوشه پرکشید

سرها حصار گشت و بشد سینه ها سپر
تکبیر ما سلاح بران زمانه گشت
هر راست قامتی که درین راه سر سپرد
اسطوره زمانه شد و جاودانه گشت

از موج خشم مردم آزاد این دیار
نیرنگ های خصم چونقشی براب شد
اجزای خاک سرد ز گرمی خون ما
گرمی گرفت شورشد و انقلاب شد

هرجا که چشم می فکنی آتش است ودود
صدها هزار پیکر تا پالم سوخته
از هر شهید قطرهٔ خونی که می چکد
چون چشم انتظار بمادیده دوخته

شیخا براین بساط تعب عیش نارو است
اشک یتیم و آه زن بیوه رانگر
نی حایلی میان تن لخت و آفتاب
نی بستری که شب بنهد تابه صبح سر

نام آوران عرصه پیکار ضد کفر
تاریخ نقش پای شما شیر مرد مست
تکبیر پرخروش شما تاطنین فکند
تابید نور و پردهٔ خاموش شب شکست

ای دوستان نور خدا دشمنان شب
پیروزی از شماست نه از دشمنان نور
فردا که آفتاب دگر باره سرکشد
مزدور شرق و غرب فرو میرود بگور

یادداشت

در اولین قسمت سر گذشت خواهر مبارز زینب الغزالی که در شماره پنجم و ششم مجلهٔ و زین قیام حق به نشر رسید چند اشتباه طباعتی رخ داده است که با عرض پوزش امیدوار است بگونهٔ ذیل تصحیح گردد :

۱- ص ۶۳ سطر ۹ از طرف پائین چنین خوانده شود : و نسل های تاریخ را بسوی . . .

۲- ص ۶۳ سطر ۳ از طرف پائین : بر ایشان گفتند «اِن الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم اِیماناً وقالوا حسبنا الله ونعم الوکیل . . . آنانکه گفتند بایشان مردمان که کافران لشکر جمع کرده اند برای شما پس بترسید ازان لشکر ها پس زیاده کرد این‌سخن ایمان ایشان را و گفتند: بس است ما را خدا و نیک کار گزار است» .

۳- ص ۶۳ سطر ۱۰ از طرف بالا قبل از عبارت ، پروردگارا گناهان . . . چنین خوانده شود: «ربنا اغفرلنا ذنوبنا واسرافنا فی امرنا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین» ای پروردگار ما بیامرز ما را گناهان ما و از حد گزشتن ما در کار خود و استوار بکن پاهای ما را و نصرت ده ما را بر قوم کافران» .

مناجات

خداوندا

این سال نو واین بهار خونین را سال استحکام وحدت و همبستگی ملت بگردان و شعلـه های خانما نسوز آتش تفرق و اختلاف را که ره آورد دشمنان دین مقدس توست بلطف و رحمت بی پایانت خاموش بکن ! وملتی را که تاپای جان در راه تو و بخاطر اعلاء کلمهٔ تو رزمیده اندومیرز مند ـ از میان شراره‌های این آتش تباء کن نجات ده! پروردگارا!

مارا و مردم بلا دیدهٔ مارا بلطف و عنایت بیدریغت ـ از سقوط در قهقرای نکبت و شرمساری که نفرین عام و خاص را بد نبال دارد ـ درامان بدار !

الهی !

به فضل وکرم بی انتهای خویش ، این ابرهای تیرهٔ نفاق را که هر لحظه ازآن صاعقهٔ نابودی و تباهی ـ ملتی که درین برههٔ از زمان برای اعلاء کلمهٔ تو قیام کرده اندو تاپای جان بپا سداری ایستاده اند ـ می جهد ، از فضای زندگی ما و انقلاب اسلامی ما محو و نابود بفرما !

و عاملین این رنج و مصیبت مرگبار را به جزای اعمال ننگین شان برسان ! و قلبهای صخره گونهٔ مسئولین امور را آمادهٔ شنفتن ناله های مابگردان !

رحیما !
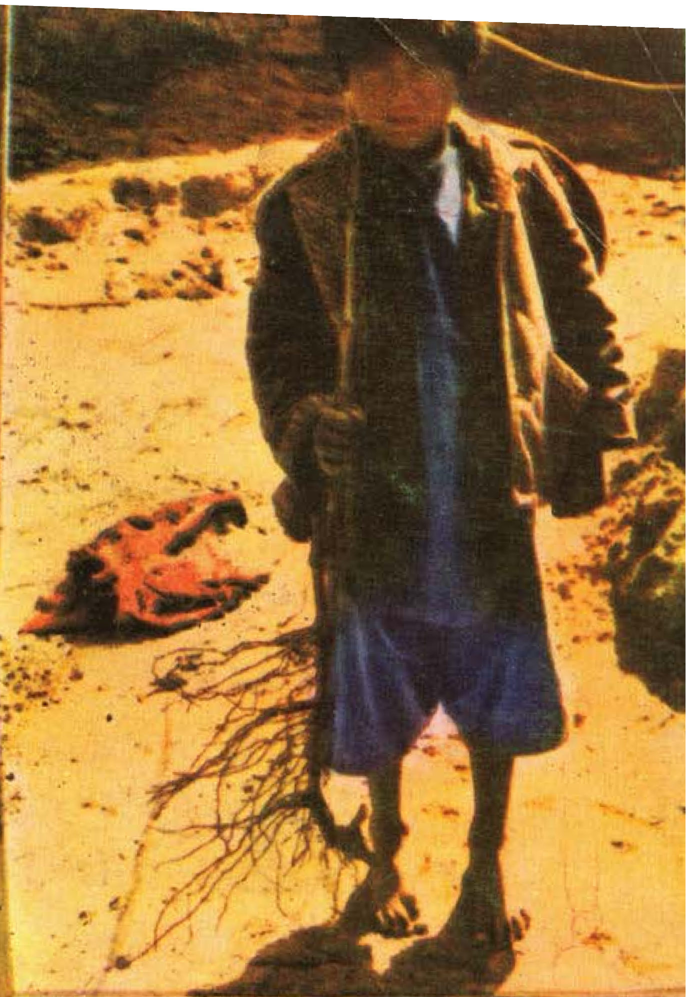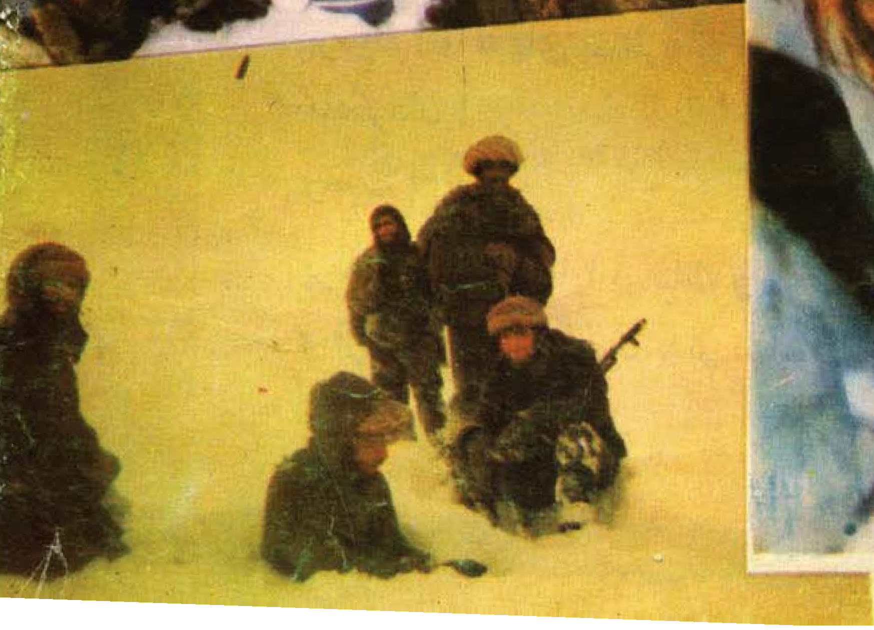
برما رحم کن و مارا از ذلت و شرمساری در پیشگاه خودت وتاریخ امروز و فرد ای کشور مصون بدار . (آمین)